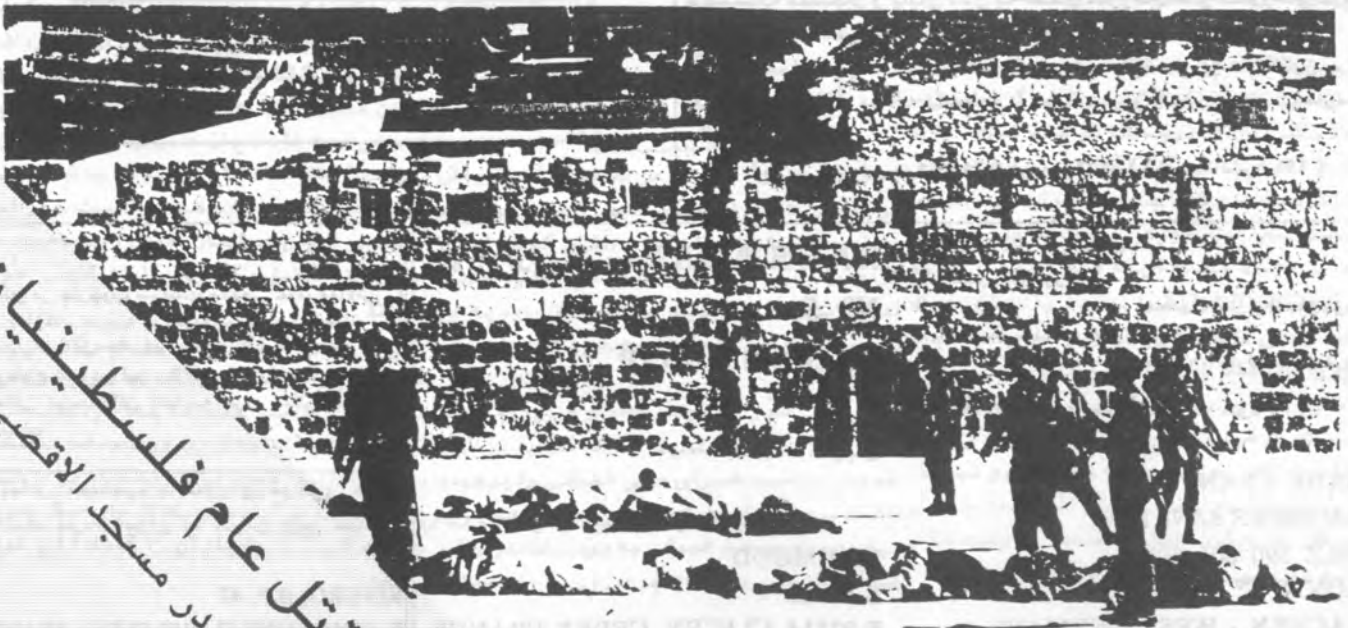


# راه آزادی

نشریه سیاسی - اجتماعی - فرهنگی



گورباچف برنده جایزه  
صلح نوبل شد!  
رفیق اردشیر آوانسیان  
در گذشت



قتل عام فلسطینیان  
در مسجد الاقصی

اعلامیه ی شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران  
در باره بحران منطقه خلیج فارس :  
ماجراجوئی های دیکتاتور عراق،  
در اشغال کویت محکوم است !

هم میهنان گرامی !

عواقب تأسف بار حوادث بحران آفرینی، که با اشغال تجاوزکارانه کشور کویت بوسیله عراق آغاز گردید و با ادامه خودسری های صدام حسین و رژیم فاسد وی، عملاً منطقه خلیج فارس را در يك بحران خطرناك فرو برده است، بر کسی پوشیده نیست .

تردید نمی توان داشت که انگیزه های واقعی رژیم بغداد در اشغال نظامی کشور کویت و تجاوز آشکار به حقوق بین الملل، در واقع دست یافتن به "گنجی" است که بتوان بوسیله آن قروض هشت سال جنگ ننگین و تجاوزکارانه به کشور ما ایران را پرداخت و در عین حال، شرایط مساعد تبدیل شدن به يك ابر قدرت منطقه ای را فراهم کرد .

اینکه صدام حسین، با زیرکی و هوشمندی فراوانی، از افکار عمومی خلق های منطقه بهره برداری میکند و با افشای مثلاً فساد و تباهی واقعی شیخ نشین ها و وابستگی اشان به آمریکا، و نیز یاد آوری بحق اقدامات ظالمانه و ضد بشری اسرائیل در قبال مردم فلسطین، و تجاوز آشکار به سرزمین های کشورهای عربی و اشغال غیر قانونی آنها، میکوشد نیت واقعی اش را در کشور گشائی و تجاوز گری و جنگ طلبی جاه طلبانه پنهان سازد، نمی تواند و نباید به فریب افکار عمومی بیانجامد .

مردم ایران و نیز خلق های آگاه منطقه، که ماهیت رژیم فاشیستی بغداد را می شناسند و شاهد سالها حکومت جبارانه وی علیه مردم عراق و خلق کرد بوده اند و بویژه اقدامات تجاوزگرانه و ویران ساز وی را علیه ایران دیده اند، هرگز به دام شعارهای عوام فریبانه وی نخواهند افتاد .

ما قاطعیت و تفاهم جامعه بین المللی را برای تحقق قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل، که به قصد جلوگیری از تجاوز و قلدری و وادار کردن رژیم بغداد به عقب نشینی از خاک کویت است - صرف نظر از اینکه سوداها و انگیزه های متفاوتی را نمایندگی می کند - در راستای منافع مردم منطقه و ایران و آرامش و صلح جهانی می دانیم و بهمین مناسبت خواستار حل سیاسی آن و حتی المقدور اجتناب از عملیات نظامی هستیم که بی تردید به کشتار بزرگ مردم و خرابی های عظیمی منجر خواهد شد .

جهانیان مترقی و طرفدار حقوق بشر مصرانه خواهان آنند که بلافاصله بعد از پایان بحران کنونی خلیج فارس، بر پایه و در ادامه همین تفاهم و قاطعیت بین المللی، تلاش واقعی و جدی و سازمان یافته ای برای حل مساله فلسطین و پایان دادن به اشغال سرزمین های کشورهای عربی از سوی دولت اسرائیل آغاز گردد .

ما خواهانیم که ابتکارات و طرح های مشخصی از هم اکنون برای اقدام و حل نهائی مساله فلسطین در دستور روز شورای امنیت سازمان ملل، قرار بگیرد .

اجلاس شورای مرکزی ۲۵ شهریور ۱۳۶۹ ( ۱۶ سپتامبر ۱۹۹۰ )

در این شماره می خوانید:

ایران

- ۲ اندرین صندوق جز لعنت نبود!
- ۴ نبود قدرت برای طراحی سیاست خارجی
- ۶ این شمشیر دموکلس تاکی بر سر ایران آویزان است؟
- ۲۷ در محافل ایران از خلال چراید
- ۲۷ نامه رسیده از ایران

مسائل روز

- ۷ قتل عام فلسطینیان در مسجد الاقصی
- ۸ آمریکا: نفع از حق حاکمیت ملی یا سوداگران نفت؟

مصاحبه

- ۱۰ مصاحبه با رفیق فردوس عضو شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت

فرهنگی

- ۱۴ اسماعیل خوشی : درباره اظهارات مهدی اخوان ثالث
- ۱۵ امید شاعر بزرگ زمانه بود
- ۱۳ کتابهای رسیده

جهان

- ۱۶ مدل سوئد از افسانه تا واقعیت (قسمت دوم)
- ۹ در جهان ما بیش از یک میلیون انسان در فقر کامل میپزند

دیدگاهها

- ۱۸ شعار انتخابات آزاد واقعیت یا توهم
- ۲۲ فرار از گذشته یا تدارک آینده؟
- ۲۴ «نواندیشی» یا اشاعه لیبرالیسم بورژوازی

زنان

- ۲۶ فراخوان برای کار و بررسی مسائل زنان
- ۲۶ کمیته موقت زنان علیه اعدام

راه آزادی RAHE AZADI  
Nº: 5  
Oktober 1990  
بهاه: معادل ۱۲۰ ریال

حق اشتراك يك ساله:  
برای کشورهای اروپایی:  
معادل ۵۰ مارک آلمان غربی  
برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی:  
معادل ۶۰ مارک آلمان غربی

كمك های مالی و حق اشتراك خود را به  
حساب بانکی زیر واریز نمائید:  
RAHE ERANI  
AACHENER BANK EG  
(BLZ 390 601 80)  
KONTO Nº : 90985  
AACHEN - WEST GERMANY

MAHMOUD  
B.P. 23  
F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

تذکر:  
راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، باامضاء درج نمی کند. چاپ مطالب یا امضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دموکراتیک مردم ایران نیست.

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید:  
RIVERO, B.P. 47  
F- 92215 SAINT CLOUD CEDEX-FRANCE

اندروین صندوق جز لعنت نبود!

جریان انتخابات مجلس خبرگان و نتایج آن، بار دیگر حدت و شدت اختلافات درونی روحانیت حاکم بر ایران را بر ملا ساخت. اینک پیش از هر لحظه آشکار شده است که ترفند ها و شگرد هایی که از چند ماه پیش، با کارگردانی زوج خامنه ای - رفسنجانی به کار گرفته شد، قطعات طرح وسیعی بوده است که برای طرد بخش «تندرو» روحانیت به رهبری محتشمی - کروبی صورت گرفته است.

تغییر محل تشکیل مجلس خبرگان از قم به تهران، و واگذاری تعیین صلاحیت نامزدهای مجلس خبرگان از مدرسین حوزه علمیه قم به شورای نگهبان (که معظم های آن از سوی شخص «رهبر» انتصاب می شوند) و اجبار نامزدها برای گذراندن «امتحان اجتهاد» و افتضاحات و زورگویی های بعدی در جریان اجرای آن، توأم با افشاگری های متقابل، نشانگر اوج جنگ مرگ و زندگی جناح هاست.

رد صلاحیت بازیگران اصلی جناح تندرو، چون محتشمی، کروبی، خلخال و کناره گیری افراد منتقد دیگران جناح، چون خونینی ها و موسوی اردبیلی و تعداد دیگر و آنچه از ارزیابی نتایج اولیه انتخابات بر می آید، شکست جناح تندرو را در انتخابات مجلس خبرگان مسلم می کند. بدین متوال، تلاش این جناح که بر آن بود تا با بدست آوردن اکثریت کرسی ها در مجلس خبرگان موقعیت خامنه ای را در کسوت «رهبر» متزلزل سازد و از این مجلس چون عامل فشاری برای پیشبرد سیاست و نظریات خود بهره برداری کند، با عدم موفقیت روبرو شد.

ماجرای انتخابات مجلس خبرگان، قبل از هر چیز شکنندگی ساختار جمهوری اسلامی را نشان می دهد که به ویژه بعد از مرگ خمینی و خلاء ناشی از آن، برجسته تر شده است. رژیم ولایت فقیه، که سنگ بنای آن بر پایه وجود و عملکرد یک مجتهد جامع الشرایط و رهبری سیاسی - مذهبی طبیعی و خود ساخته استوار بود، در قامت خامنه ای که هیچ وجهی از وجوه مجتهد جامع الشرایط را ندارد و با استواری یک نامه جعلی از خمینی، از زیر عباى آخوندها بیرون آمد، عملاً علت وجودی و مشروعیت خود را از دست داده است. اینک برای حفظ موقعیت ثنوریک «رهبر» و به عنوان یک بازیگر و مهره سیاسی، راهی جز توسل به حقه بازی و نیرنگ زنی باقی نمانده است. جریان انتخابات مجلس خبرگان بار دیگر نشانگر شکست و بن بست نظام ولایت فقیه است. اینست درس اول این ماجرا.

در واقع زوج رفسنجانی - خامنه ای، برای طرد رقیبان تندرو، عملاً در یک روند خمینی زدائی براه افتاده اند. زیرا پوشیده نیست که شعار های تند و «رادیکال» جناح محتشمی - کروبی، چیزی جز ادامه سیاست پان اسلامی و غرب ستیز «ضد امپریالیستی» تو خالی خمینی نیست. امروز صادق خلخال را به اتهام آدم کشی از «اهلیت» می اندازند و او را به خاطر گناهانی مجازات می کنند که برای انجام آنها از دست خمینی حکم شرعی می گرفت و با تشویق و تأیید او دنبال آدم کشی ها می رفت. صادق خلخال در اعتراض به



رد صلاحیت خود، حکم شرعی خمینی را در مجلس قرائت می کند و فریاد می کشد: "من با این حکم رفتم، طاغوتیان را درب و داغان کردم، اعدام کردم، مصادره کردم. حالا شما می گوئید فلانی اهلیت ندارد. پس بنیاد مستضعفان باید به هم بخورد، برای این که همه مصادره ها با امضای بنده است ...".

وقتی شورای نگهبان اصرار می ورزد که از آیت الله موسوی اردبیلی - که سالها با حکم خمینی ریاست شورای عالی قضائی را برعهده داشت - مثل یک بچه مکتبی امتحان به عمل بیاورد و نمره رد و قبولی به وی بدهد، در واقع شخص خمینی و احکام شرعی وی را زیر سؤال ساخت.

می برد و با این اقدام، خود نهاد شورای نگهبان را که اعضاء روحانی آن از منتخبان خمینی بودند و در نهایت کل نظام جمهوری اسلامی را از مشروعیت می اندازد. مضحک این است که همین شورای نگهبان از سوی دیگر، احمد خمینی و رفسنجانی را بدون گذراندن امتحان، مجتهد می شناسد! همه این شامورتی بازیها بار دیگر نشان می دهد که رژیم آخوندها در بازی قدرت به هیچ معیار اخلاقی پایبند نیست. افشاء هرچه بیشتر این جنبه از سیاست جمهوری اسلامی در برابر افکار عمومی جهانی از غلایف مهم اپوزیسیون خارج از کشور است.

بی تردید، طرد جناح هار رژیم که در یازده سال گذشته، بخش تند رو پیروان خمینی را در درون حاکمیت تشکیل می داد و با شعار «جنگ جنگ تا پیروزی» موجبات ویرانی کشور و کشتار صدها هزار جوان و فلج اقتصادی کشور را فراهم آورد و از مدافعان سیاست خارجی تروریسم بین المللی بودند، پدیده مثبتی است. به ویژه آنکه انعکاسی از شکست کامل سیاستی است که در اجرای آن تمامی رژیم و از جمله رفسنجانی و خامنه ای، سهیم بودند.

اما نباید از نظر دور داشت که زوج رفسنجانی - خامنه ای، این اقدامات را نه در جهت گشایش سیاسی و لیبرالیزه کردن نظام سیاسی و تأمین حکومت قانون، بلکه در جهت تقویت جناح خود و استمرار سیاست قهر و خشونت و سرکوب همیشگی دگراندیشان آزادی خواه کشور صورت می دهند.

چنین به نظر می رسد که انگیزه بازیگران اصلی سیاست جمهوری اسلامی از این اقدامات، در عین تثبیت و تقویت خود در حاکمیت، با اقدامات متعدد دیگری مرتبط است که برای جلب رضایت خاطر و اطمینان قدرت های مالی و سیاسی غرب صورت می گیرد و هدف آن کسب کمک های مالی و اعتباری برای اجرای برنامه پنجساله و باز سازی کشور است و چشمک های اخیر دولت های غرب و صندوق بین المللی پول و بانک جهانی مؤید آنست.

وظیفه ما و همه نیروهای دموکرات و مترقی ایران، به ویژه در خارج از کشور، افشاء مانور های گردانندگان سیاست ایران و بر ملا کردن ماهیت آزادی کش کل رژیم حاکم در افکار عمومی است تا مانع از غلتیدن دولت هایشان در بیراهه "Realpolitik" شوند که به خاطر منافع اقتصادی شان و ملاحظه موقعیت جغرافیایی سیاسی ایران، چشمان خود را بر ماهیت ضد آزادی و ضد حقوق بشر زمامداران کنونی هم می گذارند.

ماجرای انتخابات مجلس خبرگان بار دیگر شکنندگی و نا استواری رژیم جمهوری اسلامی را نشان داد. درست است که جناح رفسنجانی - خامنه ای در این جدال پیروز شد، اما تناقضات درون حاکمیت عمیق تر و ریشه دار تر از آنست که بی تردید، در آینده نزدیک از جای دیگر سر باز خواهد کرد و سرانجام آن را کاملاً فلج خواهد ساخت.



# نبرد قدرت برای طراحی سیاست خارجی

هیچ گاه متوقف نشده و در هر فرصتی میدان بروز یافته است .  
مرگ بر امریکا، نسخه ای برای علاج همه دردها !  
همه می دانند که یکی از مهمترین ویژگی های رژیم آخوندی ایران، تسلط تفسیر ذهنی و غریبی است که از جهان پیرامون خود دارند و از این رهگذر ضوابطی برای خود ساخته اند که متکی بر مختصات ایدئولوژیکی اسلام « انقلابی » شان، می توان همه تحولات جهان را به سهولت تبیین و تحلیل کرد !

در مورد بحران خلیج فارس ، سردمداران رژیم، پیش از هرچیز، به « متر » های مورد اعتماد خود توسل جستند . از همان اولین روزهای حادثه سرمقاله نویس کیهان که موضوع اشغال کویت را « رویداد غیرمنتظره » مینامد، سه احتمال را مورد بررسی قرار می دهد . یکی اینکه این حادثه به کمک شوروی انجام گرفته باشد، دوم اینکه عراق مستقلا به چنین کاری دست زده باشد، و سوم اینکه امریکا و غرب به یاری اش شتافته باشند . سرمقاله نویس، احتمال همکاری شوروی را به دلیل « مشی جدید آن دولت در سیاست خارجی » منتفی میداند: « فرض دوم نیز باتوجه به ماهیت کاملا وابسته عراق مرود است » و نویسنده ناگزیر سراغ فرض سوم رفته و با آسودگی گز میکند و می برد ! « فرض سوم به ادله گوناگون محتمل و بلکه قابل اثبات است . بروز تحولات جدید در منطقه پس از پیروزی انقلاب اسلامی ... امریکا و غرب را به تکاپوی جدی برای تغییر اوضاع به نفع خود » واداشته است و « تجاوز جدید عراق به کویت دقیقاً در همین راستا قابل درک و تحلیل است » ( کیهان شنبه ۱۳ مرداد - یادداشت روز )

در همان روزهاست، که « مهدی نصیری » یکی از نظریه پردازان رژیم، ضمن يك تفسیر بسیار فاضلانه « در باره استراتژی تمام جهانیان علیه انقلاب اسلامی، و « خطرات عظیمی » که انقلاب اسلامی برای استکبار جهانی بوجود آورده است، به این نتیجه می رسد که چون اسرائیل قادر نیست جلو موج فزاینده اسلام گرائی را در منطقه بگیرد، پس تمام متفکرین استکباری عقل هایشان را روی هم گذاشته اند تا با « سرمایه گذاری سیاسی، نظامی و اقتصادی گسترده ای » رژیم عراق را « مجری سیاستهای امپریالیستی امریکا و غرب » در منطقه کنند ! « بنا بر این نباید تجاوز عراق را جدای از سیاست کوتاه و دراز مدت امریکا در منطقه و حتی توافق شرق و غرب بر سر این موضوع، مورد بررسی قرار دهیم » ! ( کیهان - ۱۴ مرداد )

با اتکاء به چنین تفسیرهایی است که سردمداران رژیم، از همان روزهای اول، شدیداً تجاوز عراق به کویت را محکوم میکنند و خواهان « بازگشت آرامش به منطقه » می شوند . دکتر ولایتی بسرعت روانه دمشق می شود و اجلاس « شورای عالی امنیت ملی » تشکیل میگردد، ولی هیچ خبری از آن به بیرون درز نمی کند .

در واقع، واکنش سریع امریکا و غرب، علیه عراق، لشکرکشی به منطقه، حملات شدیدالحن به صدام حسین و تصمیمات سریع شورای امنیت علیه تجاوز، حوادثی است که آخوندها و تفسیرهای يك خطی شان را دچار سرگیجه می کند و تا مدتی، یا از اظهار نظر خود داری می کنند و یا تنها از حضور فزاینده نظامی غرب در منطقه اظهار نگرانی صورت

مصاحبه اخیر رفسنجانی، رئیس جمهور، با نشریه لوموند، در واقع آخرین و چا افتاده ترین روایتی است که مواضع رژیم ج.ا. را در قبال بحران خلیج فارس نشان می دهد . نامبرده در این مصاحبه، اصلی ترین دیدگاههای رژیم را در باره حوادث اخیر تشریح می کند و با تأکید بر اینکه عراق « باید سر عقل بیاید » و خاک کویت را ترك کند، در عین حال خواستار خروج نیروهای خارجی از منطقه می گردد . رفسنجانی در این مصاحبه همچنین توسل به زور را برای اینکه « متخلف تسلیم حق گردد » جایز می شمارد و همزمان تصریح می کند که ایران در این توسل احتمالی به زور، شرکت نخواهد کرد، چرا که « ما يك روز هم حاضر نیستیم با امریکا در يك سنگرباشیم و به کشوری مثل عربستان که در جنگ و مسائل اقتصادی همواره درمقابل ما بوده، نیرو و کمک بفرستیم » در عین حال، رفسنجانی خاطر نشان می سازد که « ما خودمان با کشور متجاوز بیش از هزار کیلومتر مرز داریم » و توضیح می دهد که هنوز نیروهایمان در مرز هستند و « اگر روزی بنا باشد از نیروهایمان استفاده کنیم » لازم نیست به عربستان برویم .

رفسنجانی، همچنین فراموش نمی کند که « عمل خصمانه » کویت را نسبت به ایران در دوران جنگ یادآوری کند و در عین حال اضافه می کند که « گناه عراق در جنگ بیش از کویت بود و ضرر عراق برای منطقه هم بیش از کویت است . » . با چنین ارزیابی از رژیم عراق است که رفسنجانی « دست نخوردن قوای عراق در صورت عقب نشینی از کویت » را برای ایران و منطقه خطرناک توصیف می کند و می گوید که « ما نمی گذاریم عراق موفق شود . »

گرچه رفسنجانی توضیح نمی دهد که چگونه از موفقیت احتمالی عراق جلوگیری خواهد کرد، اما تصریح می کند که « ما در صدد ضربه زدن به قوای عراق نیستیم »، و اضافه می کند که « اگر عراق بخواهد از نیروهای خود برای تجاوز استفاده کند، قطعاً ما اجازه نخواهیم داد . »

رفسنجانی، با استفاده از همین فرصت، احتمال زد و بند با عراق را نیز مرود می شمارد و می گوید « حتی اگر بخواهند جزایر بوبیان را به او بدهند ما اجازه نمی دهیم و دخالت خواهیم کرد و مانع تجاوز خواهیم شد . » . او در این مصاحبه در عین حال تصریح می کند که اجازه نخواهند داد مرزها در منطقه بهم بخورد: « زیرا اگر بهم بخورد خیلی جاهای دیگر هم باید عوض شود . »

رفسنجانی، در باره حضور نیروهای خارجی در منطقه نیز، همان فرمولی را بکار برد که مدتی است از سوی « شورای عالی امنیت ملی » پذیرفته شده و نمایندگان رسمی رژیم از جمله ولایتی، در مجامع بین المللی بکار می برند: « اگر يك وقت احساس کنیم که اینها ماندگار هستند، تکلیف پیدا می کنیم که برای بیرون راندشان اقدام نمائیم . »

باید یادآوری کرد که موضوع چگونگی برخورد به حضور نیروهای خارجی، بویژه امریکائی در منطقه، و نیز موضوع همسوسی « ضد امپریالیستی » با رژیم عراق یا مخالفت با آن از موارد اختلاف نظر جدی میان سردمداران رژیم بوده و گرچه جناح رفسنجانی، عملاً با استفاده از « شورا عالی امنیت ملی » که ریاستش با نامبرده است، فرمول مورد نظر خود را اعمال کرده است، اما تنش و برخورد در این زمینه،

می گیرد. روزنامه های رژیم در این دوران به انعکاس مخالفت حزب الهی های کشورهای مختلف عربی علیه حضور نیروهای نظامی امریکا می پردازند و کم کم صدای مخالف خوانی آخوندها علیه امریکا ارج بیشتری می گیرد.

وقتی روز ۲۴ مرداد، خیرگزاری ها از قول رژیم عراق اعلام می کنند که ارتش عراق از خاک ایران عقب می نشیند و اسرا مبادله خواهند شد، رژیم تهران کم کم رنگ عوض می کند و ضمن « جشن » گرفتن آنچه که به کمک وقاحت آخوندی « پیروزی » در جنگ نامیده می شود، لبه تیز حمله را متوجه حضور نظامی امریکا کرده و از این بیعد، حملات اصلی سردمداران رژیم متوجه امریکا می شود.

می توان گفت که دوران « ماه عسل » میان ایران و عراق، با احساسات و داوری های گوناگونی از جانب جناح های مختلف حکومتی همراه است. از یکسو تمام جهانیان به این مناسبات جدید چشم دوخته اند و مطبوعات غرب، با تهدید و تحقیر، رژیم ایران را از نزدیکی به عراق باز می دارند. بنظر می رسد که جناح رفسنجانی « پیام » را بخوبی دریافت می کند و با سرعت می کوشد تا تدارک برقراری صلح را از موضوع تجاوز عراق به کویت جدا سازد. گرچه در میان جناح بااصطلاح رادیکال، نیروهایی کم کم به صراحت همسوئی با عراق و وارد شدن در يك جنگ « ضد امپریالیستی » می افتند، اما بازگشت اسرای جنگ و افشای همزمان جنایات هولناک مأموران عراقی با اسرا، که خواه ناخواه در جامعه انعکاس وسیعی می یابد، به مانعی جدی در مقابل احتمال نزدیکی همسوئی با صدام تبدیل می گردد. حتی کسانی چون خلخالی و صالح آبادی هم که در مجلس، از جنگ مقدس با امریکا و نابودی « ارتش کفر » حرف می زنند، اسمی از رژیم بغداد نمی برند و از همسوئی با « مردم دلیر » عراق یاد می کنند! مقالاتی نیز که با چنین گرایشی در مطبوعات رژیم منعکس می شود، عمدتاً از رژیم عراق فاصله می گیرند و یا از صدام حسین تقاضا می کنند که « توبه » کند!

با گسترش حضور نظامی امریکا و غرب در منطقه، بار دیگر موج حرکت « ضد امپریالیستی » در میان طرفداران جناح تندرو اوج تازه ای می گیرد و به نظر می رسد که ثمره فشار آنهاست که خامنه ای را و می دارد تا با يك نطق دوآتشی، ژست ضد امریکائی بگیرد. بررسی دقیق نطق خامنه ای نشان می دهد که نامبرده تمام سعی خود را بکار برده است که از چارچوب توافقات شورای عالی امنیت ملی، پا فراتر نگذارد و تنها به ذکر این نکته اکتفا کرد که « مقابله با تجاوز، طمعکاریها، نقشه ها و سیاست های امریکا برای دست اندازی به خلیج فارس، به عنوان جهاد فی سبیل الله محسوب می شود و هرکسی در این راه کشته شود شهید است ».

این نطق، که جناح آدمخوار، آنرا پیروزی خود قلمداد کرد و سیل نامه و اعلامیه و فراخوان پشتیبانی از آنرا در مطبوعات کشور براه انداخت، در عمل هیچ تأثیری در سیاست های رسمی رژیم نگذاشت و اجلاس ۲۴ شهریور شورای عالی امنیت ملی، که یکروز پس از نطق مذکور تشکیل شد، پایبندی رژیم به قطعنامه های شورای امنیت را مورد تأکید قرار داد و به « لزوم خروج فوری عراق از کویت برای رفع هرگونه بهانه جوش نیروهای بیگانه » اشاره کرد.

پس از این نطق پر سر و صدا، سردمداران رژیم، هرکس به فراخور خود تفسیری ارائه داد. مشکینی در نماز جمعه تقاضای مجازات کسانی را کرد که امریکا را به منطقه دعوت کرده اند. او همچنین پیش بینی کرد که « در صورت بروز جنگ در منطقه، امریکا را دشمن اصلی و متجاوز محسوب می کنیم و مسلماً با این منشاء فساد و جنایت ... خواهیم جنگید ». موسوی اردبیلی نیز، بنوبه خود « قیام مسلمانان » را در منطقه علیه امریکا « يك وظیفه شرعی » قلمداد کرد: « ۱۶ نماینده مجلس، سخنان خامنه ای را « دعوت رهبر به جهاد علیه تجاوز امریکا » نامیدند و از آن پشتیبانی کردند. تعدادی از نمایندگان در مجلس، نطقهای پرشوری کردند و مثلاً نماینده رشت تصریح کرد که: « باید لبه تیز حملات خود را متوجه حضور تجاوزکارانه امریکا در منطقه کنیم. ضمن اینکه تجاوز به کویت هم محکوم است ».

روحانیون مبارز طی بیانیته شدید اللحنی علیه حضور امریکا و پشتیبانی از سخنرانی رهبر « فریاد امام گونه » وی را علیه امریکا ستودند! نماینده بندر لنگه در مجلس تصریح کرد که « جمع آوری



نیروتوسط امریکا در خلیج فارس به مراتب از لشکرکشی عراق به کویت بدتر است. و این تفسیر کردنها از نطق تبلیغاتی و مبهم خامنه ای تا آنجا پیش رفت که مثلاً رضا حسینی مدنی نماینده مردم «لامرد» پر همه مسلمین جهان فرض دانست که «ندای ولی امر مسلمین» را پاسخ دهند و « لکه های ننگی » را که بر اثر حضور نظامی امریکا و « تجاوز به حریم اسلام » ایجاد شده است، « با پسیج عمومی امت اسلام و هجوم به منافع امریکا در سراسر جهان » پاک کنند!

واضح است که چون جناح مقابل و بویژه دست اندرکاران اصلی حکومتی کمترین توهمی نسبت به نطق رهبرمربوطه نداشتند و بهمین دلیل کار خوبشان را می کردند، حزب الهی هائی همچون نماینده ورامین - محمد قمی - در مجلس را به خشم آوردند که به « سکوت » و یا « تعاریف مجرد » آنها اعتراض کند: « در حالی که مقام معظم رهبری با اقتدا به حضرت امام صریحاً با موضعی قاطع رو به روی امریکا می ایستند و می فرمایند که باید آنها را بیرون ریخت... عده ای موضع گیری را در لفافه سکوت پیچیده و فقط به تعاریف مجود پسنده می کنند... »

البته، این نماینده حزب الهی، فقط « قدری » اشتباه می کند! مخالفین نظر او، نه فقط سکوت نکرده اند، بلکه فعالانه به توضیح مواضع خود در مجامع بین المللی مشغولند. ولایتی وزیر امور خارجه که برای شرکت در چهل و پنجمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل به نیویورک رفته است، در مقابل مجمع سازمان ملل، پس از محکوم کردن قاطعانه تجاوز عراق، از اینکه رژیم مذکور به قدرت های خارجی « بهانه » داده است تا به خلیج فارس بیایند، « اظهار تأسف » می کند و « حضور دراز مدت » آنها را در منطقه معارض منافع کشورها محسوب می دارد.

این نوع موضعگیری، که اساساً موضع « شورای عالی امنیت ملی » است، قبلاً بوسیله رفسنجانی تبیین و توضیح داده شده است و دقیقاً اعمال می شود: « یکی از آثار بد این تجاوز این شده که منطقه ما از نیروهای بیگانه پر شده که نمی توانیم بگوئیم اینها قصد خیر دارند. البته يك اثر آن شاید این باشد که جلو تجاوز را بگیرند. ما تا اینجا حرفی نداریم که جلو تجاوز گرفته شود... البته ما هشدار می دهیم که وقتی این بلیه تمام شد و عراق به هرنحوی سر عقل آمد و از کویت بیرون رفت یا بیرونش کردند، آن موقع دیگر جای ماندن این نیروها در منطقه نیست... » (نماز جمعه، ۲ شهریور)

با این حال، در این مملکت گل و بلبل، هرکس کار خودش را می کند و از آن جمله در آخرین روز « هفته دفاع مقدس » (جمعه ۶ مهر) راه پیمایانی که بوسیله جناح تندرو سازماندهی شده اند در قطعنامه ۹ ماده ای خود، با اقتدا به رهبر « امام گونه » نعره های ضد امپریالیستی می کشند، و به نمایندگی از « جهان اسلام » خواهان « خروج فوری » نیروهای امریکائی و همراهان آنها از منطقه می شوند، در حالی که فردای آنروز، وقتی شبکه تلویزیونی « سی. ان. ان » از دکتر ولایتی درباره این تظاهرات ضد امریکائی و « هدف و انگیزه ایران » از برگزاری آن سؤال می کند، نامبرده، با خونسردی جواب می دهد که « ما مخالف حضور دائمی نیروهای خارجی بویژه امریکائی ها در منطقه هستیم » و می افزاید: « این تظاهرات از سوی دولت ایران ترتیب داده نشده است و مردم ما در اظهار عقیده آزادند! »

# این شمشیر دموکلس تاکی بر سر ایران آویزان است؟

آرام به صحنه سیاسی آمدند، بتدریج نیز حاکمیت را در اختیار خود قبضه کردند و امر سیطره فقه و مراجع فقهی را سال به سال در دستگاه حکومتی تحکیم می بخشند.

« جناح تندرو» که پیش از اینکه روحانی با مشخصات فقهی - سنتی یک روحانی باشند، بیشتر سیاسیون مذهبی هستند و در عرصه فقه و معارف اسلامی چندان سابقه و اطلاع کافی ندارند، در طی چند سال که از پیروزی انقلاب می گذرد، همواره بر آن بودند تا با حربه فقه و روحانیت رقبای سیاسی خویش را از میدان بدر کنند، اکنون مواجه با نیروهای روحانیت شده اند که با آنان نیز چندان سازگاری ندارد و در صدد کنار گذاری آنها از قدرت سیاسی است. مصوبه جدید مجلس خبرگان را مستقیماً علیه خویش ارزیابی کردند. اینرا محتشمی طی نطقی با حمله به مصوبه مجلس خبرگان بیان کرد.

موسوی خویی طی مصاحبه ای اظهار داشت:

افرادی را که ما به عنوان خیره انتخاب می کنیم، نباید فقط یک عالم روحانی برجسته باشند، اینطور نیست که اگر کسی روحانی با تقوا بود حتماً صلاحیت اینرا دارد که به مجلس خبرگان برود و در انتخاب رهبری نظر بدهد. باید دید پیش انقلابی داشته و در طول زندگی نشان داده باشد که چقدر با انقلاب همراه بوده است. نباید کسانی انتخاب شوند که در طول انقلاب و بعد از پیروزی انقلاب در دوران سختی که به مردم گذشته است تماشاگر بوده اند. (۶۹/۵/۲۹ - اطلاعات)

طبق معمول، چنگال له و علیه مصوبات مجلس خبرگان بالا گرفت تا بالاخره خامنه ای خمینی گونه !!! به سخن در آمد و باصطلاح حرف آخر را زد و مجلس خبرگان را تأیید کرد:

«مجلس خبرگان که جمع زیادی از علمای بزرگ، مجتهدین عالی مقام و شخصیت های انقلابی خوش سابقه و بعضاً مورد تمجید امام را شامل می شود، چگونه می توان در مورد مصوبات چنین شخصیت های بزرگی تردید کرد؟ کسانی که سخنی را بر زبان جاری می کنند باید متوجه تبعات و لوازم سخن خود باشند و دشمنان را شاد و دوستان را افسرده و ملت را آزرده خاطر نسازند. مصوبات مجلس خبرگان و مقررات و آیین نامه های تصویب شده همه از لحاظ شکلی درست است و هنگامیکه موضوعی به تصویب رسید حتی مخالفین نیز باید در عمل از آن مصوبه دفاع کنند. (۶۹/۶/۲۱)

وقتی که نیروهای دیگر را به اسم خدا و اسلام سرکوب می کردند. من سکوت نکردم.

فعالان و همه جانبه در آن شرکت جستم.

وقتی که خواستم رقبارا از صحنه خارج سازم شعار «مرگ بر ضد ولایت فقیه» سر دادم.

امروز که دیگر هیچ نیرویی در صحنه سیاسی ایران باقی نمانده، دستگاه فقه و ولایت مطلقه فقیه مرا به اسم خدا و اسلام فاقد صلاحیت می داند.

و تازه این آغاز راه است.

قطعه معروفی دارد «مارتین نی مولر» که می گوید: وقتیکه نازیها کمونیست ها را دستگیر می کردند، من سکوت کردم، آخر من کمونیست نبودم. و خواستم آن قطعه را وصف الحال نیرو های «تندرو» در حال حاضر بیاورم، دیدم ظلمی به قطعه مولر است، آخر «تندروها» خود از مهمترین نیروهای سرکوب در طی نزدیک به دوازده سال حکومت جمهوری اسلامی اند. لذا وصف الحال آنها با اجازه جناب مولر، قطعه بالا را کپی کردم.

این روزها در تهران، هرکجا که محتشمی و دوستانش سخنرانی می کنند، عده ای در اول سخنرانی وی شعار «مرگ بر ضد ولایت فقیه» سر می دهند. بازی تاریخ چه طنز گزنده ای دارد. جناب علی اکبر محتشمی و رفقاییش سالها از این حربه علیه نیروهای مختلف سیاسی استفاده کردند و امروز همان حربه علیه خودشان به کار گرفته شده است. آیا باید منتظر باشیم تا آقایان را عمامه از سر افتاده، با قیافه شکنجه شده در صحنه تلویزیون ببینیم، در حالیکه فردی از پس صحنه «آیه متافین» را می خواند؟ قطعاً فلاحیان، ری شهری و سربازان گمنام امام زمان سالهاست در حال جمع آوری مدارک و اسناد برای آقایان بوده و هستند. اینرا سایر نیروهای سیاسی خوب ندانند، «تندروها» در ایران خوب می دانند. چون خود این کاره بودند.

مجلس خبرگان طی اجلاس فوق العاده ای، آیین نامه جدیدی در رابطه با صلاحیت فقهی، داوطلبان شرکت در انتخابات مجلس خبرگان به تصویب رساند، آنچه در این اجلاس فوق العاده به تصویب رسید عبارت بود از:

۱ - کاندیداهای مجلس خبرگان غیر از صلاحیت های سیاسی از نظر فقهی حد اقل باید مجتهد متجزی باشند.

۲ - تشخیص صلاحیت سیاسی - فقهی کاندیداها به عهده فقهای شورای نگهبان می باشد.

خبرگان استدلال کردند که تصویب این آیین نامه به این واسطه بود که اولاً از مراجعات مکرر به اساتید حوزه ها که امر تأییدیه برای مجلس خبرگان بعهده آنها گذاشته شده بود جلوگیری کرده و اساتید را که بعضاً تحت فشارهای عاطفی - اخلاقی به صدور تأییدیه مبادرت می ورزند، از این فشارها خلاصی بخشیده. آیین نامه قبلی صلاحیت کاندیداها را در اختیار مدرسین حوزه علمیه قرار داده بود و اصل مجتهد بودن داوطلبان پیشتر چندان لازم نبود.

اما در واقع، تصویب آیین نامه جدید انتخاباتی از سوی خبرگان، ایجاد زمینه حقوقی لازم برای حذف «جناح تندرو» از مهمترین مرکز تصمیم گیری در جمهوری اسلامی بود. روحانیون سنتی ایران که آرام





## قتل عام در مسجد الاقصی

رژیم اشغالگر اسرائیل باردیگر به جنایت تازه ای دست زد . کشتار فلسطینیان ساکن اورشلیم در مقابل مسجد الاقصی توسط نیروهای امنیتی اسرائیل آنطور که از گزارشهای مختلف استنباط می شود از روزهای قبل قابل پیشگیری بود . چرا که با نزدیک شدن عید مذهبی یهودیان که به کابان معروف است، برای مقابله با هجوم راستهای افراطی یهودی به مسجد الاقصی که خواهان برپائی سومین معبد یهودیان در این محل می باشند، رهبران مذهبی اورشلیم از روزهای قبل طی اطلاعیه هائی، برای دفاع از اماکن مذهبی مسلمانان، فلسطینی هارا به تجمع در این محل دعوت کرده بودند .

آنچه که در اولین برخورد عجیب بنظر می آید اینست که چگونه رژیم اسرائیل با توجه به حوادثی که در سرزمینهای اشغالی جریان دارد و آگاهی از تجمع فلسطینیان و یهودیان افراطی در این روز، حداقل امکانات امنیتی برای جلوگیری از برخوردهای احتمالی را پیش بینی نکرده باشد . حضور بیش از ۲۰ هزار یهودی در کنار دیوار ندیه که در پائین مسجد الاقصی قرار دارد و حدود ۲۰۰۰ فلسطینی در اطراف این مسجد نمی توانست از چشم نیروهای امنیتی رژیم اسرائیل با آنهمه «تجربه» طولانی که برای سرکوب کوچکترین حادثه در سرزمینهای اشغالی سیلی از سرباز را علیه نوجوانان فلسطینی بسیج می کنند، دورماند . روزنامه های اسرائیلی حتی خبر از این می دهند که نیروهای امنیتی اسرائیل، دولت شمیر را از احتمال درگیری در این روز آگاه کرده بودند . با این وصف، عدم پیشگیری حادثه از سوی رژیم اسرائیل چگونه قابل توضیح است، مگر در سفاکی این رژیم و نفرت عمیق آن از فلسطینیان ؟

قتل عام بیش از ۲۰ فلسطینی و صدها زخمی توسط سربازان اسرائیلی در این روز باگلوله های واقعی، آنهم بمدت ۲۵ دقیقه نمی توانست بدون تدارک قبلی انجام شده باشد، برخلاف اظهارات دولت اسرائیل که ادعا می کند «مداخله پلیس پس از حمله فلسطینی ها به یهودیان» انجام گرفته و یا اظهارات تهوع آور شمیر که می گوید «نیروهای امنیتی وظیفه قانونی خود در دفاع از یهودیان» را انجام داده اند، سازمان اسرائیلی دفاع از حقوق بشر (BETSELEM) در گزارش مفصلی که انتشار داد، تأکید دارد که «۲۰ هزار یهودی که برای اجرای مراسم مذهبی تجمع کرده بودند، حدود ساعت ۱۰/۳۰ دقیقه به ترک محل پرداختند در حالی که حمله نیروهای امنیتی به فلسطینیان بعد از ساعت ۱۱ شروع شد» . این گزارش سند محکمی در محکومیت رژیم جنایتکار اسرائیل و مهر تکذیبی بر گزارش دروغین آن از روند حادثه روز دوشنبه ۸ اکتبر می باشد .

### واکنش بین المللی از کشتار فلسطینیان اورشلیم

پس از ۵ روز مذاکره تنگاتنگ در چارچوب شورای امنیت سازمان ملل سرانجام این شورا موفق شد سندی را در محکومیت کشتار فلسطینی ها توسط نیروهای امنیتی اسرائیل با توافق آراء به تصویب رساند . امریکا که در اولین واکنش رسمی خود نسبت به این جنایت هولناک تنها توجه به «اعتدال» در نحوه برخورد با اسرائیل را مورد توجه قرارداده بود، در مقابل عکس العمل شدید دیگر کشورهای عضو شورای امنیت و طرح های پیشنهادی سازمان آزادیبخش فلسطین و نمایندگان کشورهای غیر متعهد در این شورا که خواستار محکومیت رژیم اسرائیل بودند، برای آنکه بتواند یکپارچگی اعضای شورای امنیت را که برای اولین بار با شروع بحران خلیج فارس بوجود آمده بود حفظ نماید و اتحاد عمل کشورهای عربی منطقه را در مقابله با صدام حسین به مخاطره نیندازد، مجبور به تجدید نظر در نحوه برخورد به این حادثه گردید .

این مصوبه اگرچه بطور مستقیم رژیم اسرائیل را متهم به کشتار فلسطینیان نمی کند و باظرافت به محکومیت «نیروهای امنیتی اسرائیل که موجب کشتار و زخمی کردن فلسطینی ها شده اند» می پردازد و حتی بطورضمنی، مسئولیت فلسطینیها را نیز در این ماجرا گوشزد می کند ، با اینحال گام مثبتی در پاکگیری نقش جدید سازمان ملل در برخورد به کانونهای تشنج و روزنه امیدی برای روند دستیابی به راه های عملی تحقق خواستهای دیرینه فلسطینیان می باشد .

و حجت الاسلام فاکر طی مقاله ای در روزنامه رسالت به پاسخگویی به خوبیها ها می پردازد که :

«ما از آغاز انقلاب همیشه تکران این بودیم که مبادا در انقلاب اسلامی هم روزهای سیاه مشروطیت تکرار شود و مجلس شورا کم کم از روحانیون برجسته خالی شود و جای آنها را روشنفکران بگیرند که نمونه های بد و خوب آنها را فراوان دیده ایم . اینک برادران خودمان پای را از این هم فراتر گذاشته اند و حتی برای عضویت مجلس خبرگان هم ، علما و روحانیون پرجمسته و با تقوی را زیر سؤال می برند و از کارشناسان معتمد استقبال می کنند !! ( رسالت ۲۱ شهریور ۶۹ )

موج تلگرافها، تأیید ها ، قطعنامه ها در حمایت بیانات دشمن شکن ؟ ! ولی امر خامنه ای، از سوی جناح مربوطه یعنی «محافظة کاران سنتی» که ابتکار این سیاست ها را بعهدہ دارند، سرازیر شد . در واقع جناح «محافظة کاران سنتی» که در این تاکتیک همراهی جناح میانه به رهبری رفسنجانی را با خود دارند با تاکتیک های ویژه ای در جهت کنترل تندرو نیز هستند .

اولا اساسنامه ۴۹ ماده ای داد گاه ویژه روحانیت رادر تاریخ ۶۹/۵/۲۴ به موافقت خامنه ای رساندند و از سوی دیگر به نستگیری برادر مهدی کروبی رئیس مجلس شورای اسلامی بواسطه اختلاس مالی دست زدند .

در واقع جناح «محافظة کاران سنتی» و جناح «میانه» تیغ های تند شده خود را به جناح رقیب نشان می دهند . تجربه مکانیزم سرکوب، و پرونده سازی در طی نزدیک به دوازده سال در ایران که از قضا نیروهای تند رو خود از نیروهای اصلی و فعال این ماشین سرکوب بوده اند، لا اقل با این نشانه می خواهد به تندروها بفهماند که پای از گلیم خویش فراتر نگذارند . قطعاً سخنانی از این نوع که آیت الله صانعی فرموده است آویزه گوش تندرو ها در مخالفت با خامنه ای باید باشد :

«من به عنوان يك سند شرعی می گویم که تخلف از فرمان آیت الله خامنه ای گناه و معصیتی است بزرگ و رد بر او، رد بر امام صادق و رد بر امام صادق، رد بر رسول الله و رد بر رسول الله ، رد بر الله و موجب خروج از ولایت الله و ورود به ولایت شیطان است .» ( خرداد ۶۸ )

امروز خامنه ای ولایت مطلقه فقیه است و تعجب آور نیست که آنانی که دیروز یعنی زمستان ۱۳۶۶ در مخالفت با ولایت مطلقه فقیه داد سخن می گفتند و خواستار کاهش قدرت خمینی بودند، امروز از مدافعین سرسخت ولایت مطلقه فقیه هستند . و آنانی که دیروز یعنی در دوران خمینی، فتاوی او را در موضوع «ولایت فقیه» انقلاب چهارم ارزیابی می کردند امروز از مخالفین قدرت مطلقه فقیه هستند . سیاست و قدرت برای آنانی که فاقد هرگونه اصولی در منطق عمل خویش هستند اینگونه اقتضا دارد .

آنچه مسلم است، یعنی اینکه آنان که در طی بیش از دهسال گذشته روند حوادث ایران را دنبال می کنند و فعالانه در حوادث آن شرکت چسته اند بخوبی می دانند، اینست که مدرسین حوزه علمیه قم و آیت الله های ریز و درشتی چون آذری قمی، امامی کاشانی، منیرالدین حسینی، خزعلی، راستی و محمدی گیلانی و صانعی .... از جنبه فقهی - مذهبی، خامنه ای روحانی لفظ قلمی را که اینروزها قرعه شانس او را ولی امر مسلمین جهان ساخته است به شاگردی نیز قبول ندارند، کما - آنکه در مجلس خبرگان اخیر، کروبی، خلخالی، بیات، محتشمی در امتحانات حضرات مرودشدند . امروز اگر خامنه ای برای اینان ولی امر مسلمین است او در حقیقت شمشیر برنده ای است که با آن می توانند رقیبای تند رو را از صحنه سیاست بیرون رانند . شاید روزی با بیرون رفتن «تندروها» مجلس خبرگان اجلاس دیگری ترتیب دهد و صلاحیت فقهی رهبری را مورد مناقشه قرار دهد و آنروز خامنه ای در محضر اساتید ، پایستی زانوی مشق، دوات بر زمین زند . و آنروز شاید خامنه ای در امتحان قرآن و شرعیات نمره قبولی نگیرد . قطعاً آنروز خبرگان بدنبال فقیه سیاسی و جامع شرایط خواهند گشت . باید دید آذری قمی اینک چه رویاهایی می بیند و هنگامیکه در دل سیاه شب، سر بر سجده نماز شب می گذارد از خدای خویش چه می خواهد ؟ ولایت مطلقه فقیه را ؟ باید دید این شمشیر دموکلس تاکی بر سردر ایران آویزان است ؟

آمریکا:

دفاع از حق حاکمیت ملی

یاسوداگران نفت؟!

ظاهراً تمرکز بی سابقه نیروهای زمینی، دریایی و هوایی آمریکا و هم پیمانان آن در خاک عربستان و آبهای خلیج فارس بخاطر جلوگیری از تجاوز عراق به عربستان و نجات کویت از چنگ اشغالگران عراقی و دفاع از حقوق بشر در این سرزمین است. اما آنطور که رویداد های افشاگر یکماه اخیر نشان می دهد، تنها چیزی که در قاموس این جهان مداران قدرتمند مطرح نیست، همانا احترام واقعی به حقوق انسانی و حاکمیت ملی مردم منطقه است. سرکوب خونین و وحشیانه اخیر فلسطینیان در مسجدالاقصی توسط سرکوبگران اسرائیلی نشان داد که «حفظ حاکمیت ملی» و «حقوق بشر» زمانی در قاموس دولتمداران غرب معنا پیدا می کند که «منافع حیاتی» آمریکا و هم پیمانان ریز و درشت آن بخطر بیفتد. در مسئله اشغال کویت، آمریکا و متحدان آن پیش از آنکه در بیم حفظ فرمانروایی امیر کویت و سرنوشت مردم و حاکمیت این کشور بوده باشند، در اندیشه کنترل چاههای نفت ارزان قیمت آن هستند.

آمریکا و شماری از شرکای آن پس از یک دوره تلاش در پی نخستین شوک نفتی در ۱۹۷۵ برای بی نیاز کردن خود از نفت خلیج فارس با رو آوردن به زغال سنگ و سرمایه گذاری ها در دریای شمال، کانادا، استرالیا، شمال آفریقا و آفریقای جنوبی - به عنوان قلمروهای وراختر - برای استخراج و تامین انواع انرژیها باز به این نتیجه رسیده اند که بهر حال نمی توان از نفت ارزان قیمت این منطقه زرخیز چشم پوشید و باید تا آنجا که مقدرات نظامی و اقتصادی و سیاسی اجازه می دهد، به غارت چاههای سرزمین های نفرین شده خاور نزدیک برای ثروت اندوزی و رشد صنایع وابسته به این انرژی ادامه داد.

از این رو، تجاوز عراق به کویت و اشغال این سرزمین در دیدگاه غربیان تنها و تنها از زاویه جابجایی کنترل چاههای نفت از امیر کویت به صدام و پی آمدهای آن برای مادرشهرهای سرمایه داری جهانی مطرح است، نه از حیث مخالفت با سیاست الحاق طلبانه صدام. چنانچه این الحاق طلبی تعادل کنترل کنونی چاههای نفت را به زیان سوداگران نفت ارزان بهم نمی زد، هیچگاه چنین لشکرکشی پر هزینه ای برای حفظ این پیمان امیرنشین یا پانشاه از جانب آمریکا و متحدان قد و نیم قد آن بعمل نمی آمد و کمترین سخنی هم از نقض حاکمیت ملی و زیر پا نهادن حقوق بشر در میان نبود.

چنانکه آنها عملاً مردمانی را که در سراسر منطقه بحرانی روی منبج عظیم طلای سیاه با فقر و بیماری و بیخانمانی و انواع مصیبت های زندگی دست بگریبان اند و شیره جان شان در مادرشهرهای سرمایه داری به دستاوردهای تمدن معاصر تبدیل می شود، در شمار بشریت روی زمین به حساب نمی آورند تا از حقوق شان در برابر رژیم های ضد دموکراتیک و تا بن دندان مسلح به سلاح های آنان دفاع کنند. سکوت ها و حمایت های مدافعان دروغین حقوق بشر از رژیم های مستبد و ارتجاعی منطقه بخاطر چیست و چرا تاکنون اینهمه فجایع در حق این ملتها وجدان آنها را نلرزانیده است؟ حقیقت اینست که دولت آمریکا و متحدان اروپایی و کانادایی و ژاپنی آن هرگز از سرنوشت مردم منطقه و نقض لحظه به لحظه حقوق انسانی آنها نگران نیستند، بلکه تنها نگران آنند که به غارتگریهای بی حساب و کتاب شان در این سرزمین ها کمترین لطمه ای وارد نیاید.

جنايات و وحشیگریهای اسرائیل علیه خلق عرب فلسطین، اشغال سرزمین های این خلق آواره و اراضی کشورهای همجوار عربی و قتل عام نوبتی فلسطینیان در اردوگاههایشان طی قریب به نیم قرن نمونه بسیار بارز دروغپردازیهای آمریکا و شرکاء در بی اعتنائی به حقوق بشر و احترام به حق حاکمیت ملتهاست. آمریکا نه تنها هرگز برای جلوگیری از

توسعه طلبی های اسرائیل به منطقه لشکرکشی نکرد، بلکه برای تشویق این کشور به خودسری و عنان گسیختگی و ملت کشی، مدرن ترین سلاح های معاصر را در اختیار آن قرار می دهد و از آن به عنوان يك متحد استراتژیک دفاع می کند.

آمریکا در واکنش به جنایت اسرائیل در مسجدالاقصی و مسجد عمر حاضر نشد، دست به اقدام جدی علیه اسرائیل بزند و بالاخره طی يك هفته کلنچار در شورای امنیت، ناچار شد برای ساکت کردن افکار عمومی منطقه در وضعیت فعلی و سپردن مسئله به بوته فراموشی از توسل سنتی به حق وتو بپرهیزد و تنها به قطعنامه محکومیت اسرائیل رأی دهد.

يك چنین سیاست يك بام و دو هوا در برخورد به مسائل تجزیه ناپذیر حاکمیت ملی، حق تعیین سرنوشت ملتها و حقوق بشر، ماهیت لشکرکشی آمریکا و هم پیمانان آن را به منطقه که صرفاً بخاطر هدفهای تنگ نظرانه آنان انجام یافته، بیش از پیش بر ملا می سازد.

پیشنهاد اولیه صدام در خروج همزمان عراق از کویت و اسرائیل از سرزمین های اشغالی اعراب که قبل از هرچیز برای توجیه بلعیدن کویت است، مبتنی بر استفاده از سیاست همواره متناقض و تشنج آفرین غرب در خاور نزدیک است.

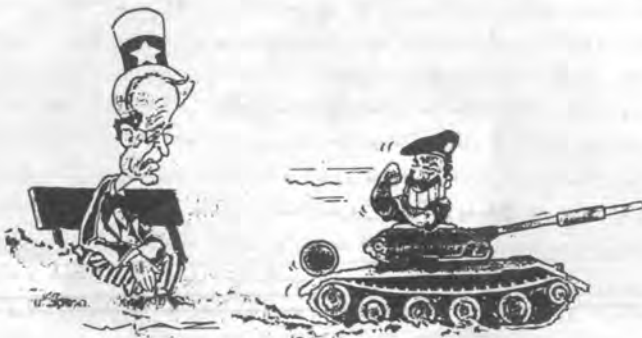
بنا بر این، اگر صدام در نفس تجاوز دچار «اشتباه» شده باشد، در بازیگری روی مسایل اساسی منطقه به بیراهه نرفته است. انگشت نهادن روی يك سلسله مسائل حل نشده منطقه و برانگیختن احساسات سرکوفته ملی، عملکردهای تسلیم طلبانه شیوخ و امیران خودباخته کشورهای عربی و آوازه گری های ضد امپریالیستی دقت محاسبه متجاوز را در کارزار کنونی منطقه بنمایش می گذارد. بی جهت نیست که افکار عمومی منطقه یکسره از متجاوز پشتیبانی می کند و اغلب کشورهای عرب را در برخورد به مسئله بی طرف و یا مرید باقی گذاشته است. شکاف میان کشورهای عربی به مراتب ژرفتر و دامنه دارتر از زمان امضای قرارداد میان مصر و اسرائیل است. تاآنجا که حافظه یاری می کند، شاید این نخستین بار در تاریخ معاصر بوده باشد، که متجاوز از حمایت توده های مردم در خارج از قلمرو فرمانروایی خود برخوردار است.

ترازوی بزرگ تاریخ اینست که خلقهای محروم عرب در زیر تازیانه انواع ستم ها و رنجهای قدرت های نو استعماری نجات خود را در سیمای قدرقدرتی دژخیم و سفاک می بینند.

درست است که در وضعیت کنونی حل یکجای همه مسایل منطقه ممکن نیست و در کارزار کنونی تجاوز به يك کشور مستقل نمی توان خروج سپاهیان عراقی را از آن موکول به خروج اسرائیل از سرزمین های اشغالی نمود، اما ازسوی دیگر کوشش آمریکا و هم پیمانان آن را در انتزاع مطلق این مسئله از دیگر مسایل بهم بافته منطقه نمی توان جز تثبیت اوضاع بسود الحاق طلبان اسرائیلی و امپریالیسم پولی و مالی و سیاسی و نظامی تعبیر کرد.

لذا برای جلب افکار عمومی کشورهای منطقه به ضرورت رفع تجاوز زیانبار صدام و یاری به شکست نظام مستبد و توتالیتر وی باید به موازات اجرای دقیق مصوبات شورای امنیت زیر نظارت اکید سازمان ملل متحد، در چارچوب این سازمان:

۱- تضمین های لازم در زمینه حل مسئله فلسطین و تخلیه اراضی اشغال شده اعراب از جانب اسرائیل داده شود و دولتهای قدرتمند که خود بانای چنین آشفتگی و خطر آفرینی در منطقه هستند، تعهد خود را به اجرای چنین تضمین هایی اعلام دارند.





## بیش از يك ميليارد انسان در فقر كامل بسر می برند !

بنا به گزارش بانک جهانی، تحت عنوان : "در باره توسعه جهان در ۱۹۹۰" که در ۱۶ ژوئیه امسال منتشر شده است، درآمد بیش از يك ميليارد از ساکنان کره زمین، کمتر از يك دلار در روز است ! این رقم، يك سوم کل جمعیت کشور های عقب مانده را تشکیل می دهد . از این میان، آسیای جنوبی، نیمی از توده فقیر جهان را تشکیل می دهد و نزدیک به ۸۰ درصد آنان نیز در مناطق روستائی بسر می برند . طبق همین گزارش، پدیده نوینی که بویژه در چند دهه اخیر رشد بی سابقه ای نموده است، حاشیه نشینان شهر های بزرگ است که جزء ترکیبی فقیران جهان را تشکیل می دهند . ۸۵ در صد فقرا در ونزوئلا و ۷۵ درصد در برزیل و ۷۰ در صد در مکزیک، در حلی آباد ها سکونت دارند .

ارقام تکان دهنده و باور نکردنی است، اما واقعیت تلخ جهان پیرامون ما در پایان قرن بیستم را منعکس می کند . يك ميليارد از جامعه بشریت با کمتر از يك دلار در روز باید امرار معاش کند، کرایه خانه بدهد، پوشاک و سایر نیاز های اولیه خود را تأمین کند ! روشن است که

صحبت از بهداشت و درمان و آموزش و پرورش انجاری نزدیک کرده است . تصادفی نیست که فرهنگ و هنر در چنین جوامعی، به شوخی گزده و تلخ می ماند تا به حقیقت . این تصویر دردناک، که اینک بانک جهانی در مرکز گزارش خود قرار داده است، بخشی از واقعیت جدا نا پذیر جهان سرمایه داری است . زیرا کشورهای بزرگی چون هندوستان، اندونزی، پاکستان و قاره افریقا، قرن ها مستعمره کشورهای متروپول اروپا بودند . اکنون نیز اقتصاد این کشورها و نیز آمریکای جنوبی در هم پیوندی تنگاتنگی با هفت کشور بسیار غنی جهان قرار دارد . ترفند ها، توطئه ها، کشتارها، جنگ ها و شیطنت های غیر انسانی مستعمره چیان، برای چپاول ثروت های طبیعی و نیروی انسانی، تخریب اقتصاد طبیعی این کشورها و وابسته نگاه داشتن آنها، داستان طولانی و غم انگیز تاریخ استعمار جهانی است که پرداختن به آنها از حوصله این یادداشت کوتاه خارج است . اما یاد آوری و تعمق مجدد آن در دنیای امروزی، برای بیدار نگاه داشتن وجدان انسان های آرمان خواهی که اینک با فروپاشی نظام سوسیالیسم واقعاً موجود، به ایده آلیزه کردن و توجیه نظام سرمایه داری گرایش پیدا کرده اند، ضرورت دارد .

تضاد میان کشورهای غنی و فقیر ( معروف به شمال و جنوب ) و پی آمد های ناشی از فقر و گرسنگی این کشورها، وضع جهان را به يك حالت

گزارش بانک جهانی اینک، جستجوی راه برون رفت نسبی از این وضع را در برنامۀ دهه آخر قرن بیستم قرار داده و خارج ساختن ۴۰۰ میلیون نفر را از باتلاق فقر در کشورهای عقب مانده، هدف قرار داده است و از کشورهای غنی می خواهد که کمک به این کشورها را به سطح ۱۴۴ میلیارد دلار برای ده سال آینده ارتقاء دهند . آیا بانک جهانی بهتر از هرکس و هر نهادی نمی داند که کل قرضه های خارجی جهان سوم به همین کشورهای غنی، همین بانک جهانی از هزار میلیارد دلار تجاوز می کند ؟ این رقم در سال ۱۹۸۷ بالغ بر ۱۳۲۲ میلیارد دلار بوده است و اینک بی تردید از مرز ۱۵۰۰ میلیارد دلار گذشته است . در سال ۱۹۸۹ بهره و عوارض پس پرداخت این قرضه ها ۱۰۸ میلیارد دلار شد که نسبت به سال قبل از آن، ۱۰ میلیارد دلار فزونی داشته و هر سال هم بر مقدار آن افزوده می گردد .

در حال حاضر کمک کشورهای غنی به کشورهای عقب مانده به ۵۱ میلیارد دلار در سال تخمین زده می شود . ملاحظه می گردد که این کمک، مبلغی کمتر از نصف بهره و عوارض سالانه قروض همین کشورها به دولتهای غنی جهانست !

تر و خوجدیث مفصل بخوان از این مجل !

مهرداد

۲ - از صدور سلاح های مدرن تعرضی به کشورهای منطقه خودداری بعمل آید .

۳ - تصمیمات متعدده مشخصی برای نوسازی مناسبات اقتصادی و مبادلات برابر حقوق کشورهای منطقه با کشورهای پیشرفته صنعتی اروپا، آمریکا و ژاپن اتخاذ گردد .

۴ - حمایت از رژیمهای ارتجاعی برای کمک به حق تعیین سرنوشت ملتها و دمکراتیزه شدن جامعه های این کشورها قطع گردد .

تنها در پرتو يك چنین تدابیری می توان آرامش را به منطقه باز گرداند، و میان خلقها و ملت های عرب و غیر عرب مناسبات نیک و حسنه برقرار کرد و مانعی جدی در برابر مقاصد سلطه جویانه و تجاوز کارانه ایجاد کرد .

در حال حاضر که غرب نه بخاطر جلوگیری از تجاوز عراق به عربستان، بلکه بجهت تسویه حساب با صدام به تکمیل صف آرائیهای رزمی خود در مرز کویت ادامه می دهد و سراسر منطقه زیر نگیب نیروهای زمینی و دریایی و هوایی چند ملیتی قرار گرفته است، اوضاع در مسیری سیر می کند که از هم اکنون فرجام شوم آن قابل پیش بینی است .

جهانمداران غربی پس از یکدوره سکوت کوتاه در زمینه تهاجم به عراق و موافقت به دفع تجاوز از کویت زیر نظر سازمان ملل متحد اینک دو باره از اقدام خود علیه عراق صحبت می دارند . چنانکه اخیراً هرو وزیر خارجه انگلیس در يك مصاحبه مطبوعاتی در قاهره اعلام داشت که "اگر صدام حسین بصورت مسالمت آمیز از کویت خارج نشود، نیروهای چند ملیتی ظرف چند هفته آینده برای بیرون راندن عراق بزور متوسل خواهند شد" . هفته بعد آقای بوش اعلام کرد که "دیگر حوصله اش دارد کم کم سر می رود" . این بی قراری ها و نیش زدن ها که گوهر سیاست غرب را در برخورد انتزاعی به مسائل خود انگیزخته خاور نزدیک نشان می دهد، حاکی از آن است که زورمداران غرب همچنان به "حل سنتی مسایل" به نفع خویش می اندیشند و بر سر آن نیستند که با نگرش جدید به اوضاع عمومی منطقه در باره بروز چنین رویداد هایی چاره جویی کنند .

در گزارشی که اخیراً روزنامه کریستین ساینس مونیتور از قول کارشناسان مؤسسه مطالعات استراتژیک در لندن انتشار داد، گویی که

جنگ در خلاء انجام خواهد گرفت، در ارزیابی « حل سنتی مسئله » یعنی توسل بزور، تنها از میزان تلفات و خسارات نظامیان در صحنه جنگ و نا مؤثر بودن سلاح شیمیایی عراق برای طرف مقابل و شکست قطعی ارتش عراق ظرف چند هفته عملیات نظامی نیروهای چند ملیتی از زمین و دریا و هوا سخن گفته است . در گزارش به تنها چیزی که اشاره نشد همانا تلفات سنگین و دهشتناک غیر نظامیانی است که در گستره وسیع کشورهای درگیر عملیات زیر آماج انواع سلاحهای شیمیایی و میکروبی و مخرب قرار خواهند گرفت .

بوش و هرو علی رغم آنهمه جار و جنجال پیرامون حقوق بشر برپایه چنین ارزیابی های یک جانبه و تشویق آمیزی خود را برای دست زدن به عملیات نظامی علیه عراق آماده کرده اند، پس آنکه تلفات دهشتناک غیر نظامیان و ابعاد ویرانیهای هولناک را در يك چنین اقدام خودسرانه در محاسبات خود وارد کرده باشند .

برخلاف چنین محاسبات احمقانه ای عملیات نظامی نیروهای چند ملیتی هرگز در چارچوب برخورد دو نیروی نظامی محدود نمی ماند و پا تحریک احساسات ملی و مذهبی اعراب، شعله های جنگ سراسر منطقه را فرا خواهد گرفت و بسرعت به جنگ همه جانبه میان مردم منطقه حتی با شرکت بخش هایی از ارتش های ملی با مهاجمان تبدیل خواهد شد .

مبارزات در حال رشد اعراب ساکن سرزمین های تحت اشغال اسرائیل، رویدادهای مسجدالاقصی و مسجد عمر، ترور رئیس مجلس مصر، راه پیمایی ها و تظاهرات بنفع صدام و فراخوان های نیروهای مذهبی و ملی کشورهای عربی در خاور نزدیک و شمال آفریقا در تشویق مردم به شرکت در جهاد علیه استعمارگران مهاجم، همه بقدر کافی هشدار دهنده است .

از این رو، حل مسئله اشغال کویت تنها در چارچوب تصمیمات و اقدامات سازمان ملل متحد بر پایه همکاری های فعال و برابر حقوق کشورهای منطقه و جهان و جلب افکار عمومی مردم منطقه به ضرورت دفع تجاوز از راه ایجاد اطمینان و اعتماد در آنها به حل مسایل عمومی منطقه امکان پذیر است .

ب . کیوان

مصاحبه خبرنگار نشریه راه آزادی با رفیق فردوس از مبارزین قدیمی جنبش چپ ایران و عضو رهبری سابق سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) که در کنگره اول این سازمان نیز بعنوان عضو شورای مرکزی انتخاب شد و اکنون مسئولیت گروه کار روابط عمومی و بین المللی را برعهده دارد.

فردوس:

## کنگره گامی در جهت دمکراتیزه شدن سازمان ما بود

قرار خواهید گرفت. اما در پاسخ به سؤال مشخص شما اولاً من فکر میکنم امروز ما مشکل بتوانیم از چیزی که هنوز وجود خارجی ندارد و شاید دهها سال بعد یا دیرتر در کشور ما پیاده شود تصویر روشن و کاملی بدهیم. مگر آنکه ارزش و کلیت آنرا بیان کنیم، ثانیاً اگر منظور شما درقیاس با سوسیالیسم واقعاً موجود است تا آنجا که بحث ها پیش رفته بود من کسی را ندیدم که از آن دفاع بکند، چگونه میشود سیستمی را که دیگر شکستش قطعی شده است را کسی بخواند دوباره بسازد. همه رفقا از سوسیالیسمی حرف میزدند انسانی، دمکراتیک و صلح خواه که در آن آزادیهای فردی و اجتماعی تأمین شده باشد حقوق بشر رعایت شود، همبستگی و برابری حاکم باشد و در یک کلام جامعه ای انسانی که در آن ظلم نباشد، فقر نباشد، بی سوادی و بیماری نباشد. ثالثاً باید گفت که در این اشتراک نظر در تصویر سوسیالیسم، دوتفکر از جانب برخی از رفقا مطرح شد. یک فکر سوسیالیسم را بصورت یک نظام اقتصادی - اجتماعی نمی پذیرد، بلکه آنرا مجموعه ارزشهایش میدانند که بشریت برای بدست آوردن آنها مبارزه کرده و میکند و گام به گام و براساس میزان رشد و پیشرفت جامعه و فرهنگ و تمدن بشری بدانها دست خواهد یافت. ولی فکر دیگر سوسیالیسم را همچنان بعنوان یک نظام اقتصادی - اجتماعی قبول دارد. نقطه اشتراک این دو فکر در محدوده پیشرفت بحثها در کنگره فرمول بندی ارائه شده است. طبعاً حق باشماست که این فرمولبندی بسیار کلی است و میباید در کنگره آتی حد اشتراک و اختلاف آنها صریح و روشن شود.

من در اینجا به یک نکته دیگر اشاره کنم و آن اینکه، این کاملاً درست است که وقتی میگوئیم آرمان ما سوسیالیسم است بگوئیم از آن چه میفهمیم و چگونه میخواهیم به آن دست پیدا کنیم ولی اگر میپذیریم که میخواهیم حزبی غیر ایدئولوژی داشته باشیم و پلورالیسم نظری رامیپذیریم. آنوقت هر چه در این زمینه ها باهم اختلاف داشته باشیم نباید برسر آنها مثل گذشته انشعاب بکنیم. برنامه سوسیالیستی ما میباید نقطه اشتراک و پیوند ما باشد. میتوانیم و باید با درکهای متفاوت از سوسیالیسم ولی با برنامه سیاسی مشترک باهم زندگی و کار کنیم.

من - در برابر انبوه مسائلی که در برابر جنبش نوین چپ ایران قرار دارد مصوبات کنگره به نظر ما خیلی کلی و یابگاه ناقص است چنین به نظر میرسد که از کنار مسائل گذشته و از پرداختن به آنها پرهیز شده است. علت چیست؟

- واقعیت اینست که ما در شرایطی به کنگره میرفتیم که عملاً از حدود یکسال قبل دستگاه رهبری سازمان باحجمی بسیار کمتر از ظرفیت خود کار میکرد. و در عمل فلج شده بود. در نتیجه مادر شرایطی وارد کنگره شدیم که هیچ سند آماده و از قبل مورد بحث و اظهار نظر تشکیلات قرار گرفته ای را با خود نداشتیم. در ضمن این نیز واقعیت دارد که رفقای شرکت کننده در کنگره برای اظهار نظر روی گذشته سازمان آمادگی بیشتری داشتند تا اظهار نظر روی میانی نظری، هویت و برنامه سازمان. بعلاوه باتوجه به ابعاد مسائل حل نشده در سازمان زمان کنگره نسبتاً محدود بود. لذا نمی توانست و نمی باید با این حد از آمادگی به تمامی مسائل پاسخ بگوئیم. حتی این فکر هم در کنگره مطرح بود که کنگره نخست را در مرحله ای اعلام کنیم و این نشست جلسه اول کنگره نام گذاری شود.

من - من بعنوان نمونه یک موضوع را اینجا

مطرح میکنم که بخصوص برای اعضای سازمان ما خیلی اهمیت دارد و در روابط با سایر سازمانها و جنبش چپ ایران، در اسناد مصوبه بیان شده که آرمان سازمان شما سوسیالیستی است و سازمان شما برای دستیابی به ارزشهای سوسیالیستی مبارزه میکند. اینجا سوسیالیسم بطور خیلی عام و کلی مطرح شده و امروز باتوجه به تجربیات فاجعه بار پراتیک سوسیالیسم در دهها کشور، مردم انتظار دارند که درک و تلقی روشن ما از آن بدانند. مثلاً دیکتاتوری پرولتاریا که شکل و مضمون نظام های سوسیالیستی را تشکیل میداده است. به نظر شما آیا کنگره در این باره بحثی کرده و یا اساساً شخص شما نسبت به این مقوله بسیار مهم نظر دارید. چه تلقی از سوسیالیسم آینده و از خطوط کلی اش دارید؟

- مقدمتاً باید بگویم که شورای مرکزی تصویب کرد که بتدریج ضمیمه تشریح کار تمامی اسناد ارائه شده به کنگره و بحث های حول آنها را جهت اطلاع جنبش منتشر کند. لذا در آینده نزدیک شما در جریان تمام مباحث کنگره

من - اولین کنگره سازمان بعد از مدتها انتظار برگزار شد. در اعلامیه شورای مرکزی سازمان ستاورد های کنگره موفقیت آمیز ارزیابی شده است. ممکن است در چند جمله دلیل چنین ارزیابی از کنگره را برای خوانندگان بیان کنید؟

- اگر قرار شود در چند جمله دلیل چنین ارزیابی را بگویم، اولاً اگر بپذیریم که اصلی ترین روند جنبش توسعه سازی روند دمکراتیزه شدن است امر برگزاری کنگره گامی در این جهت بود و این خود یک موفقیت بود. ثانیاً موفقیت کنگره در آن بود که توانست وحدت سازمان را حفظ کند. البته وقتی از وحدت سازمان صحبت میکنیم باید این توضیح را بدهم که سازمان ما در بحرانی همه جانبه بسر میبرد، برای حل همه جوانب بحران میباید به تمامی دستور کار کنگره پاسخ صریح و روشن داده میشد. مادر کنگره نتوانستیم و نمیتوانستیم چنین کاری را انجام بدهیم. بدلائل متعدد. ولی کنگره این درایت را از خودش نشان داد، که سرمسائلی که هنوز روی آنها بحث نکرده و تصمیم نگرفته انشعاب نکند. لذا برای سازمان این فرصت را ایجاد کرد که مسائل جدی خود را در فضائی آرام تر مورد بررسی قرار دهد.

من - البته قبل از کنگره و در اطراف کنگره

شایعات زیادی بود که در کنگره انشعاب خواهد شد. به نظر شما چه عواملی موجب شدند که از چنین انشعابی اجتناب شود؟

- واقعیت اینست که در جنبش چپ ایران در برخورد با اختلافات درون سازمانی اساساً دوتجربه بیشتر وجود نداشت یا تصفیه و یا انشعاب. در چنین وضعیتی باتوجه به حدت بحران سازمان، طبیعی بود که هم ما هم دوستان مان شدیداً از خطر انشعاب و تفرقه مجدد دل نگران باشیم. این خطر برای ما واقعی بود. اما همانطور که اشاره کردم موفقیت کنگره آن بود که توانست به آن حداقل هاشی که میتواند در یکسال آتی راهتمای سازمان باشد در کلی ترین وجود پاسخ بگوئیم. و مسائلی را که توان پاسخگویی به آنها را نداشت به کنگره بعد محول کند. بدون آنکه مجبور باشد به سازشهای غیر اصولی تن بدهد یا انشعاب کند. روح این تفکر را شما در سخنرانیهای پایانی مشاهده میکنید که بهر صورت گرایش های مختلف درون سازمان را نمایندگی میکنند.



**فصل -** در اسناد کنگره شما راجع به مینا و اصول تشکیلاتی صحبت مشخص نکرده اید. آیا از دیدگاه شما سازمان اکثریت باید سازمانی باشد که بر مبنای سانترالیسم دمکراتیک سنتی پیش می‌رود، یا سازمانی است که به گرایش‌های سیاسی - نظری قانونیت می‌دهد و حقوق آنها را تأمین میکند. درحقیقت به سازمانی تبدیل می‌شود که وحدت سازمان بر اساس تنوع تأمین می‌شود. چون در این زمینه نیز هیچگونه روشنائی در اسناد نیست. علاقمندیم که نظر شما و شورای مرکزی را بدانیم.

**-** در شورای مرکزی تصویب شد که برای تنظیم روابط درون تشکیلات در یک سال آتی، میباید راهنمای عمل مشخص داشته باشیم. لذا کار پایه تشکیلاتی را نیز در آینده نزدیک برای اظهار نظر به تشکیلات و جنبش ارائه خواهیم کرد. آنچه که باتوجه به طرح‌های ارائه شده قابل پیش بینی است اینکه امروز دیگر همه پلورالیسم را قبول دارند و حقوق اقلیت و اکثریت را در سازمان به رسمیت می‌شناسند. و باتوجه به بحث‌های مقدماتی انجام شده در شورای مرکزی، ارزیابی من اینست که در طرح مصوب شورا اقلیت حق تدوین نظرات خود، تماس با هم نظران در درون سازمان، اعلام نظر در سطح جنبش را خواهد داشت، من فکر نمیکنم ما بتوانیم این را بپذیریم که نباید اقلیت را به اجرای مصوبه‌ای که آنرا نمیتواند بپذیرد ملزم کنیم، اقلیت نباید مانع پیشرفت مصوبات اکثریت باشد و فکر هدایتگر سازمان، فکر است.

**فصل -** تعجب میکنم صحبت از اینست که طرح تشکیلاتی تصویب نشده و رفیقمان نیز همه اش از آینده حرف میزند. انگونه که من اطلاع دارم ساختار تشکیلاتی سازمان از ریشه عوض شده و هیچ ربطی هم به سانترالیسم دمکراتیک ندارد. من فکر میکنم این بحث شده یعنی عمل شده اگر چیزی تصویب نشده نمیتوانم چه جوری عمل شده. اگر مخفی نیست و اشکالی ندارد. فرم سازمانی که الان پیش گرفتید بگوئید، من فکر میکنم فرم سازمانی شما بیشتر شبیه سازمانهای پارلمانی اروپاست. نه ربطی به سانترالیسم دمکراتیک دارد. و نه به آن تپسی که اقلیت و اکثریت سازمانهای چپ بوده که مثلاً نوع دمکراتیکی اش به اقلیت اجازه میداده. اگر ممکن است رفردوس اول بگویند ساختمان تشکیلاتی شان درست است که کاملاً عوض شده نسبت به گذشته. یعنی شکل کمیته مرکزی، کمیته‌های منطقه‌ای، کمیته‌های شهری و بخش‌ها و حوزہ‌ها همه اینها تا آنجا که من میدانم عوض شده و دیگر آنجوری نیست. حتی مرکزیت بمعنی رهبری نیست. حالا من بعداً درباره تغییر مرکزیت و چیزهایی که پشتش مطرح هست سؤال خواهم کرد. ولی به ساختار تشکیلات و فرقی با گذشته اگر میتوانید توضیح بدهید یعنی آنچه که شده نه آنچه که خواهد شد؟

**-** درباره مخفی بودن یا نبودن. شورای مرکزی تاکنون سعی کرده و خواهد کرد که سیاست علنیت را پیش ببرد. ماتمام مصوبات شورای مرکزی را در نشریاتمان درج میکنیم. لذا در این زمینه ما مشکل طرح مسائل را نداریم بویژه که ساختار تشکیلاتی از جمله مسائل مبتلا به سازمانهای

چپ است و ما نیاز داریم از تجارب و فکر و نظر دیگران نیز بهره بگیریم.

**ولی** اینکه ساختار تشکیلاتی ما تا حدود زیادی تغییر کرده است درست است، ولی نه در ابجادی که شما مطرح میکنید و نه بعد از کنگره. این تغییرات حاصل تجاربی است که ما طی سالها کسب کرده ایم و سعی کردیم در تشکیلات پیاده کنیم. ولی اینکه این فکر امروز مصوب کنگره است یا اینکه حتی فکر منسجمی است و مورد پذیرش تمام تشکیلات چنین نیست.

تغییرات انجام شده در این محدوده است که تمام ارگانها از بالا تا پائین انتخابی شده اند، مافعلاً در تمامی کشورها کمیته کشوری یا هیأت مسئولین کشوری داریم. در شهرهایی که تعداد اعضا زیاد است مسئولین شهرها انتخاب میشوند. ولی حوزہ بندی به گونه سابق نیست و حوزہ‌های حزب با تعداد محدود اعضا و با زمانبندی معین و معمولاً با فاصله کم دیگر کارائی خودشان را از دست داده اند و در محدوده کشورهایی همچنان وجود دارند. در برخی کشورها ساختار بر اساس گروههای کاری تجربه میشود. باید توجه داشت همه اینها در شرایطی بحرانی پیش می‌رود و طبیعتاً اشکالات و نواقص خود را هم به همراه دارد. درباره اینکه گفتید مرکزیت بمعنای رهبری نیست در کنگره رفقای مطرح میکردند که درست اینست که ارگانها باتوجه به نوع مسئولیتشان نام گذاری شوند. روی ارگان رهبری یا دستگاه رهبری و ترم‌هایی از این دست از این زاویه حساسیت وجود داشت که به سیاق گذشته همیشه رهبران به رهبری شوندگانی نیز نیاز داشتند و این مغایر با روح دمکراسی و برابر حقوقی افراد یک سازمان میدانستند. ولی روشن است که شورای مرکزی هدایت سیاسی، تشکیلاتی سازمان و هماهنگی گروههای کاری را بعهده دارد.

**فصل -** مسئله دیگری که در کنگره انجام گرفت و خیلی هم چشمگیر است شاید تغییر بیش از نود درصد اعضا رهبری سابق است میخواستیم بدانیم این آیا از قبیل طبق یک برنامه بوده یا اینکه در کنگره اتفاق افتاد؟

**-** این تغییرات بعنوان یک طرح از پیش معین شده نبود و در خود کنگره به تصویب رسید. ضمن آنکه رفقای مختلف فکرو ذکروهای مختلف و متفاوتی را در زمینه چگونگی انتخاب رهبری مطرح میکردند.

**فصل -** سؤال من اینست که این رفقا انتخاب شدند یا اینکه آن رفقا خودشان شرکت نکردند؟

**-** هر دو نکته درست است. یعنی آن رفقا شرکت نکردند و این رفقا انتخاب شدند. شاید لازم باشد بحث انتخاب ارگان مرکزی را کمی باز کنیم. در سازمان ما از جمله بحرانا، بحران عدم اعتماد به رهبری بود. علی‌الاصول میباید در کنگره عملاً کمیته مرکزی مورد بررسی قرار میگرفت ولی کمیته مرکزی خود نتوانست گزارش عملکردش را به کنگره ارائه کند. در یکی دو کنفرانس پیش کنگره مناطق نیز کمیسیونهایی برای بررسی عملکرد رهبری انتخاب شدند ولی به دلیل کمبود وقت فرصت نکردند سندی تهیه کنند. طبیعتاً کنگره نیز نمیتوانست

ابتدا به ساکن وارد بررسی عملکرد کمیته مرکزی و هیات سیاسی شود. خوب از یکسو یک عدم اعتماد جدی به رهبری وجود داشت و از سوی دیگر کنگره نمیتوانست عملکرد افراد، جناح‌بندیها و کل کمیته مرکزی را بررسی و سهم هر یک را روشن کند. در چنین شرایطی من فکر میکنم خردمندانه بود که اعضا اصلی هیئت سیاسی هیچکدام برای عضویت در شورای مرکزی کاندید نشوند و به گمان من انتخاب آنها در هر ترکیبی بحران را دامن میزد.

اضافه کنم کنگره تصویب کرد که کمیسیون انتخاب کند تا عملکرد رهبری گذشته را مورد بررسی قرار دهد. متأسفانه در کنگره فرصت انتخاب این کمیسیون نداشت. ولی بنظر من شورای مرکزی میباید چنین کاری را انجام بدهد. چرا که این نامردانه و غیر دمکراتیک است کسی را بدون بررسی عملکردش محکوم کنیم و از سوی دیگر نباید استخوان لای زخم گذاشت. باید روشن کرد که افراد یا جناح‌بندیها و هیات سیاسی و کمیته مرکزی هر کدام در اشتباهات و انحرافات گذشته چه نقشی داشته اند.

**فصل -** این صحبت شما این شایعه را تقویت میکند که رهبری گذشته برای یکسال کنار رفته و در حقیقت دورخیزی برداشته برای قدرت گرفتن در سال آینده.

**-** این واقعی نیست هیچ سازش پشت پرده‌ای در کار نبوده است اینکه در کل این یا آن رفیق چه میگذشته یا چه میگذرد مربوط به خودش است و همانطور که گفتیم در شرایطی که کنگره نمیتوانست به عملکرد افراد رسیدگی کند. بنظر من انتخاب هر ترکیبی از سابق نه تنها به حل بحران کمک نمیکرد. بلکه به آن دامن میزد. حرکت رفقا حرکتی مسئولانه و درست بود اینکه در کنگره یا کنگره‌های بعدی رفقا خود را کاندید کنند حق طبیعی آنهاست. طبیعتاً این کنگره است که بررسی و انتخاب خواهد کرد. بهر صورت اگر به دمکراسی باور داریم باید قبول کنیم که این توده‌ها هستند که تصمیم نهائی را میگیرند نه رهبران دیروز یا امروز.

**فصل -** در مصوبات و گزارش از کنگره برای خواننده این احساس نست میدهد که روحیه فدائی گری قویاً دیده میشود. آیا این به آن معنا است که شما در فعالیتهای آینده تان توجه عمده را بر محور فدائی قرار خواهید داد. یا اینکه فکر میکنید چپ ایران در مرحله‌ای است که باید از آن قالبهای سنتی خارج بشود و دنبال تشکل‌هایی فراگیر با سایر فرماسیونهای سیاسی چپ ایران با فرهنگهای متفاوت برود و آن سنتهای گذشته، در راه یک تشکل فراگیر فداکند؟

**-** روحیه فدائی گری اگر منظور تان روحیه حفظ موجودیت سازمان باشد. درست است وجود داشته و دارد. بی اغراق من شوری را که در پایان کنگره وقتی که رفقا احساس کردند در سازمان انشعاب نشده است، دیدم هیچوقت در زندگی من چنین جمع بزرگی ندیده بودم. اما این روحیه را بنظر من نباید پارو حیه تنگ نظری و گروه‌گرایی اشتباه گرفت. آن شور و حفظ یک پارچگی سازمان یک روی سکه است



و روی دیگر آن بیزاری از تفرقه و تشتت است، چه در سازمان و چه در مجموعه جنبش. در سازمان ما میل به گسترش همکاریها و نزدیکی هرچه بیشتر هر روز گسترش مییابد. مادر همین چند روز قبل برای تدوین پلتفوم سیاسی، در شورای مرکزی تصویب کردیم که خواستار وحدت تمامی نیروهای چپ که آرمان آنها سوسیالیسم است و در راه دستیابی به ارزشهای سوسیالیستی مبارزه میکنند در تشکیلی فراگیر، هستیم. و در این راستا از مذاکرات دو جانبه و چند جانبه، میزگردها و سمینارها و کنفرانس و انتشار نشریه ای دمکراتیک و دستیابی به پلتفوم واحد استقبال می کنیم.

**مسئله** - در حال حاضر از مدتها پیش در میان نیروهای چپ، کار و حرکت در دو جهت دنبال میشود. در یک جهت تلاش برای تجمع نیروهای چپ دمکرات برای همکاریهای منظم و دستیابی به منشوری که مشترکاً تدوین شود. و از سوی دیگر همکاری و ائتلاف جبهه ای با سایر نیروهای ملی و دمکرات برای ایجاد جبهه ای از جمهوریخواهان برای پایان دادن به رژیم استبدادی حاکم و برقراری یک رژیم جمهوری مردم سالار و متعهد به حقوق بشر و آزادیها. شورای مرکزی چه طرحها و پیشنهادهای مشخصی برای تسریع و موفقیت این حرکت دارد؟

— اخیراً از جانب کمیسیون منتخب شورای مرکزی پلتفوم سیاسی ارائه شده است که از جمله در زمینه اتحادها، فرمولبندی آن در شورای مرکزی به تصویب رسیده، من از این فرصت استفاده میکنم و از همه نیروهای چپ جنبش و از جمله حزب شما صمیمانه تقاضا میکنم که با برخورد نقادانه با این سند، مارا در تصویب نهایی آن یاری کنید.

من در زمینه وحدت نیروهای چپ و ایجاد تشکیلی فراگیر در بالا اشاره کردم. درباره چگونگی پیشرفت این روند نیز در همان ماده ما اظهار نظر کرده ایم. شورای مرکزی به این باور است که میباید مباحث حول این روند را هرچه زودتر علنی کرد. امری با اهمیت وحدت نیروهای چپ در یک شکل فراگیر نباید و نمیتواند تعداد محدودی در اطاقهای پسته پیش ببرند. اگر به این امید باشیم که این شکل مجموعه نیروهای چپ سازمان یافته و منفرد را در بر بگیرد که قطعاً شما و ما این آرزو را داریم. از همین امروز میباید بحثها را بگونه ای پیش ببریم که همه این طیف نیروها را در بر بگیرد. من در این زمینه صحبت نمی کنم که این شکل میباید متکی به آزادمندی و دمکراسی، پذیر پلورالیسم نظری سیاسی و رعایت حقوق اقلیت و نظایر آن باشد.

در زمینه اتحاد و ائتلاف نیروهای دمکرات و ملی. ما بر اساس مصوبات کنگره خواستار اتحاد و ائتلاف همه نیروهای جمهوریخواه طرفدار دمکراسی هستیم. ما به سهم خودمان در این زمینه حداکثر تلاش را میکنیم که این اتحاد صورت بگیرد. اتحادی که بتواند مشترکاً برای پایان دادن به رژیم جمهوری اسلامی و استقرار یک حکومت جمهوری پارلمانی مبارزه کند.

**مسئله** - شما در اسناد کنگره برای مبارزه برای پایان دادن به رژیم جمهوری اسلامی

صحبت میکنید و در حقیقت شعار سرتگونی را کنار گذاشتید این طرز بیان مبارزه برای پایان دادن به رژیم جمهوری اسلامی در عمل به چه شکل پیاده خواهد شد. شما مبارزه با این رژیم را برای پایان دادن به حیات این رژیم، چگونه فکر میکنید. آیا باید سازماندهی بشود؟ به چه راهی و به چه اشکالی؟

— تغییر واژه پایان دادن بجای سرتگونی برای نشان دادن سیمای مسالمت جوی سازمان بعنوان نیروی است که خواهان راه حلهای قهرآمیز نیست، میباید. منظورمان از پایان دادن، کنار گذاشتن تمامیت این رژیم است ما میخواهیم رژیم استبداد و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی برود و رژیمی دمکراتیک که اصل پلورالیسم را در جامعه میپذیرد، حقوق بشر و آزادیهای فردی و اجتماعی را رعایت میکند و خواهان پیشرفت و ترقی همه جانبه جامعه و رفاه مردم است بجای آن بیاید. اینکه چگونه حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی به پایان خواهد رسید. این روندیست که از قبل یک شکل منحصر بفرد را نمیتواند پیش بینی کرد. ما میخواهیم در یک مبارزه متحدانه، بدون کشت و کشتار، در مبارزه ای که مردم برای آزادی، صلح و رفاه و ترقی بسیج میشوند، رژیم را کنار بگذارند. ما در شورای مرکزی شعار انتخابات آزاد را طرح کردیم و پیشنهاد میکنیم از این طریق رژیم برکنار شود.

**مسئله** - در نشریه کار شماره ۷۹ آخرین شماره اول مهرماه ۶۹. در آنجا در اهداف سیاسی و رئوس خط مشی ما، این طور طرح شده که صحبت تمرکز مبارزه حول شعار انتخابات آزاد است. در واقع طرح مسئله به اینگونه، به این شعار یک جنبه تاکتیکی و لحظه ای میدهد. تاکتیکی بعنوان یک شعار محوری روز، در صورتیکه شما بخوبی میدانید که جمهوری اسلامی در شرایط کنونی کوچکترین آزادی را به مردم نمی دهد. و انتخابات آزاد هم بدون آزادی مطبوعات و آزادی احزاب و سایر آزادیها غیر ممکن است آیا فکر نمیکنید طرح چنین شعاری و متمرکز کردن مبارزات مردم حول چنین شعاری فقط به توهم میان مردم و توده ها بیانجامد. بدون آنکه بتواند به یک نتیجه مشخص منجر شود؟

— ما این شعار را بعنوان یک شعار تاکتیکی مطرح نمی کنیم. ما در همانجا شعارهای تاکتیکی را در جهاتی که شما مطرح می کنید طرح کرده ایم ما شعار انتخابات آزاد را بعنوان شعاری مرحله ای که میتواند محور تشکیلی نیروهای جمهوریخواه طرفدار دمکراسی قرار گیرد، بسیج گر مردم باشد و مورد حمایت نیروهای ترقیخواه بین المللی باشد مطرح میکنیم. ضمناً ما ضمن پذیرش تنوع اشکال مبارزاتی مردم با طرح این شعار، برای درهم شکستن مقاومت تمامیت این رژیم راهی غیر قهرآمیز را پیشنهاد میکنیم. واقعیت اینست که در جامعه تاریخی و مشخص، استبداد زده ما، تبلیغ فکر دمکراسی و ارائه راههای دمکراتیک برای مبارزه بسیار اهمیت دارد. ممکن است باشند نیروهایی که بچار چنین توهمی باشد که از همین رژیم و در همین شرایط توقع انجام انتخابات آزاد را داشته باشند. ما بچار چنین توهمی نیستیم و با آن مبارزه میکنیم. طبیعاً اگر در آینده شرایطی

پیش بیاید که رژیم جمهوری اسلامی مجبور به پذیرش انتخابات آزاد شود یعنی آزادی احزاب، آزادی مطبوعات و رسانه های گروهی، آزادی تشکلهای سنتی توده های کار و زحمت، آزادی مردم در بیان عقایدشان را بپذیرد، و به رأی آزادانه، آگاهانه و مستقل مردم گردن بگذارد. ما از آن استقبال خواهیم کرد. ولی ارزیابی شخص من اینست که رژیم جمهوری اسلامی چنین ظرفیتی را از خود نشان نخواهد داد. لذا این شعار از نظر من شعار بسیج گر مردم برای برکناری رژیم خواهد بود.

**مسئله** - اگر بدین ترتیب شما این شعار را امروز عملی نمیدانید در صورتیکه وقتی شعار انتخابات آزاد داده میشود در واقع در چارچوب سیستم کنونی مطرح میشود چون اگر تحقق این شعار بعد از پایان این رژیم یا بعد از سرتگونی این رژیم باشد. خوب طبیعی است که انتخاباتی که خواهد آمد. آزاد خواهد بود. ولی مطلب اینست که آیا در شرایط کنونی طرح این شعار آنهم بصورت یک شعار محوری بجز توهم نتیجه دیگری میتواند داشته باشد. نظر ما اینست که آیا الان ما در آن مرحله از مبارزه نیستیم که بیشتر می باید مبارزات مردم را برای آن حداقل ها برای ایجاد یک محیط باز برای نستاوردن حداقل دمکراسی برای حداقل تشکلهای، حداقل آزادی مطبوعات و اینها متمرکز کنیم. و همزمان با آن مبارزه مردم را برای از میان بردن فقر و فاقه و مشکلات روزانه شان سازمان بدهیم و از طریق این از وای این و پیش رفتن گام به گامی که بر میداریم آنوقت احتمالاً در یک لحظه آماده شده، شعار انتخابات آزاد را شاید مطرح کنیم. این مسئله همچنان برای ما سؤال برانگیز است.

— ببینید ما وقتی شعار محوری برای یک مرحله مبارزه را مطرح میکنیم، این به این معنا نیست که شعار تاکتیکی نخواهیم داشت ولی وقتی شما میخواهید یک مجموعه نیرو حول یک شعار جمع بشود آن شعار نمیتواند تاکتیکی باشد. اگرچه آن مجموعه میتواند هریک بطور جداگانه یا مجموعاً شعارهای تاکتیکی هم داشته باشند ولی حول شعاری که متحد میشوند میباید شعاری درازمدت تر باشد.

تا گفته نگذارم که در سازمان ما روی شعارهای دیگر از جمله آزادی احزاب بحث هست. شعارهای دیگر هم مطرح میشوند ولی اگر مسئله را فقط از این زاویه ببینیم که اگر ما شعاری را مطرح میکنیم یعنی اینکه رژیم ظرفیت پذیرش آن را خواهد داشت. واقعی اینست که رژیم حاکم امروز آزادی احزاب با آزادی مطبوعات را هم نخواهد پذیرفت و با طرح این شعارها هم میتوان گفت که شما مردم را به توهم میکشاند. چون رژیم ظرفیت پذیرش آنها را ندارد. رژیم جمهوری اسلامی بکرات و از جمله در همین اواخر نشان داد که حتی نیروهای را که در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی فعالیت می کنند راهم تحمل نخواهد کرد.

بشما بعنوان یک نیروی اپوزیسیون که خواهان پایان دادن حاکمیت این رژیم است برای تدوین شعار مرحله ای تان قطعاً ظرفیتها و امکانات رژیم را در نظر میگیرید ولی اساس شعار شما بر آن متکی نیست شعار شما میباید منطبق

با روش مبارزاتی شما و ارزیابی شما از سطح آمادگی مردم برای پذیرش آن شعار و محیطه تأثیرگذاری آن شعار باشد.

**مسئله** - درست است ولی موقتی مسئله مبارزه برای آزادی مطبوعات، آزادی احزاب را مطرح میکنیم خوب طبیعتاً آنرا همراه با مبارزه مردم و نیروهای سیاسی طرح میکنیم و انتظار ما این نیست که مثلاً امروز جمهوری اسلامی یا دولت حاکم بیاید هدیه کند. این نتیجه مبارزه است که حاصل میشود. منتها وقتی در یک شرایط اختناق مبارزه میکنیم باید بدانیم که مبارزه میتواند قدم به قدم پیش برود، یعنی شما نمیتوانید یک باره شعاری را مطرح کنید که قبول این شعار پایان رژیم باشد لذا باید شعارهای تاکتیکی متناسب با امکانات باشد. و اگر شما الان مبارزاتی که نهضت آزادی و جمعیت دفاع... مطرح میکنند می بینید آنها شعارهاشان خیلی مشخص و حتی در قالب امکاناتیست که قانون اساسی موجود به ایشان میدهد. و جزاین اصلاً نخواهد بود. بهمین مناسبت باید شعارها طوری باشد که سیستم ظرفیت عقب نشینی درپاره آنرا داشته باشد.

- بگمانم شما بین شعاری که یک مرحله را دربرمیگیرد و یک فاز از جنبش را نمایندگی میکند یا شعاری که برای روز مطرح میشود افتراق قائل نمی شوید. یا میخواهید از شعار مرحله ای صرف نظر کنید. ما تصورمان اینست که شعار انتخاباتی آزاد میتواند مجموعه نیروهای جمهوریخواه طرفدار دمکراسی را متشکل کند و بسیج گر گروه وسیع توده ها برای یک فاز مبارزاتی باشد.

قاعدتاً شما هر شعاری را که طرح میکنید برای بسیج توده های مردم است. از آنسو سعی میکنید که رژیم را وادارید اجرای این شعارها را بپذیرد، از طریق بسیج مردم. خوب اگر انگیزه بسیج توده ها باشد. و انتخاب شعاری که محور تشکل طیف وسیعی از نیروها باشد طبیعتاً این شعار نمیتواند در فاصله هراز چند ماه تغییر کند. چراکه آنوقت تشکل شما نیز تشکل ناپایدار من یکباردیگر تکرار میکنم که ما از همه صاحب نظر ها تقاضا میکنم که روی این مهم

خوب اگر از زاویه میزان تأثیرگذاری يك شعار در میان مردم به مسئله نگاه کنیم. نظر شخصی من اینست که امروز برای مردم پذیرش انتخابات آزاد راحت تر از پذیرش شعار آزادی احزاب است. اگرچه دومی جزئی از اولی باشد. چراکه مردم در شعار آزادی احزاب، منافع گروهها را احساس می کنند. و رابطه منافع خود و این احزاب و سازمان را نمی بینند.

اما وقتی شما شعار انتخاباتی آزاد را مطرح میکنید هر فرد معمولی جامعه نیز میفهمد که ما میگوئیم مردم آزادانه و آگاهانه انتخاب کنند و منافع خوبشان را در آن حس می کنند.

**مسئله** - بهرحال این موضوع خیلی مهم است که مورد بحث ما هست و بنده تمیخوام در این مصاحبه پیش از این صحبت بشود. امیدوارم خوانندگان ما تا آنجا که ممکنست بانظر شما آشنایشوند. بعلاوه در همین شماره راه آزادی مقاله ای هست در همین رابطه. ما با زهم در این باره بحث خواهیم کرد. که چه شعارهایی را باید انتخاب کنیم که واقعی باشد و بتواند به نیروی مادی تبدیل بشود. در غیر این صورت يك شعار روی هوا می ماند و عملاً بعد از مدتی که مردم می بینند اصلاً امکان عملی شدن این شعار نیست خودش به يك فاکتور منفی تبدیل میشود.

- این حرف اساساً درست نیست و در همین مورد مشخص من گمان دارم که اگر توجه داشته باشیم به حد تحزب در ایران، اهمیت اشاعه فکر دمکراسی و در مبارزه نیز سمع اصلی ما با در نظر داشت ظرفیت رژیم، بسیج آگاهانه مردم باشد نه تغییر (متغیر) بین احزاب حاکم و غیر حاکم و حضور هر آگاهی مردم، میتوان از شعار انتخاباتی آزاد دفاع کرد.

البته این را اضافه کنم که ما یاد گرفتیم که هیچ حرفی را یکبار برای همیشه نگوئیم، اگرچه حرفی را که میگوئیم طبعاً حاصل بحث و بررسی های تاحد لازم و با احساس مسئولیت يك سازمان سیاسی است. ولی بهر صورت من یکباردیگر تکرار میکنم که ما از همه صاحب نظر ها تقاضا میکنم که روی این مهم

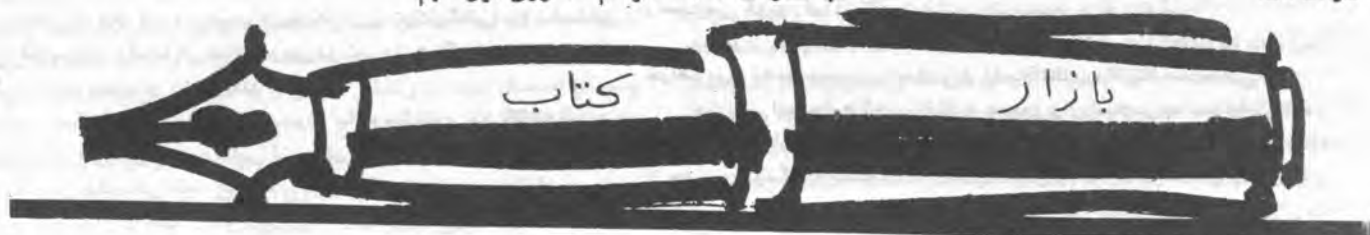
اظهار نظر بکنند و قطعاً در تصویب نهایی سند سیاسی بما کمک خواهد شد. این نیز برای ما پذیرفته است که شعار محوری هر جمع ائتلافی از حاصل بحث ها و توافق دمکراتیک آن جمع نتیجه میشود.

## آخرین سؤال - روابط سازمان را

باز بدمکراتیک مردم ایران چگونه ارزیابی میکنید و چه چشم اندازی را برای آینده روابط فیما بین خواستارید. و چه پیامی را برای خوانندگان راه آزادی دارید؟

- روابط ما با حزب دمکراتیک مردم ایران رابطه ایست که گام به گام پیش رفت و در مجموع همیشه در جهت تعالی بود شتاب زدگی هاشی که ما در گذشته داشتیم در این روابط عمل نکرد. حالا وقتی از جایگاهی که در آن ایستاده ایم به عقب نگاه میکنیم میتوان پیشرفت این روابط را مثبت ارزیابی کرد. آرزوی من اینست که ما و شما همه نیروهای چپ که امروز همکاریهای معینی را با هم دارند یا هنوز در این طیف همکاریها قرار ندارند بتوانند بهم نزدیک بشوند و آن تشکل فراگیر چپ را بوجود بیاورند. من تقاضایم از خوانندگان راه آزادی اینست که با هم در این راستا گام برداریم که موانع را از سر راه برداریم و از این تشکلهای پراکنده امروزی به جمعی واحد فرا روئیم تشکلی که در آن به ارزشهای انسانی و حقوق انسانها احترام قائل میشوید، به پلورالیسم سیاسی و نظری و به دمکراسی باورمندند علیه هر نوع دیکتاتوری و برای آزادی، عدالت، پیشرفت و ترقی، رفاه اجتماعی و صلح مبارزه میکنند.

- خیلی متشکرم  
- من هم بسیار متشکرم و امیدوارم این روابط متقابل گسترش یابد و مانیز بتوانیم از نظریات رفقا در نشریاتمان بهره بگیریم.



آتالار سوزلری نین کوك لری  
(ریشه یابی امثال و حکم)  
بهر روز حقی  
انتشارات آذربایجان  
چاپ مرتضوی - کلن  
این اثر تحقیق تازه ای است به زبان آذری در ریشه یابی عناصر خلقی در فرهنگ توده ای (فولکلور) مردم آذربایجان. در کتاب ضرب المثلهای و تکیه کلامهائی که در جریان مبارزات مردم با نظام ستم شاهی پدید آمده اند، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته اند.

آل احمد: استقلال و روشنفکر  
نوشته: علی فیاض  
چاپ سوئد - ۱۹۹۰ - ۴۶ صفحه  
در این کتاب «کارنامه و زندگی سیاسی - اجتماعی و تفکر» آل احمد به عنوان یکی از نمایندگان «جنبش روشنفکری و خداستعماری جهان سوم» مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. کتاب با قصه ای از مهدی اخوان ثالث (امید) در رثای جلال آل احمد پایان یافته است.

سفینه ای از غزل زنان  
به کوشش: معین الدین محرابی  
نشر رویش - آلمان غربی (کلن)  
دی ماه ۱۳۶۸ - ۸۶ صفحه  
در این کتاب مجموعه «صد غزل از ۴۷ شاعره پارسی گوی» گرد آمده است: از شاعره های سرشناسی چون رابعه و مهستی و قمر العین و پروین اعتصامی تا چهره هائی به کلی گمنام.



اعتبار سیاسی ی خود نیز می تواند باشد، او خواهد توانست برای برخی از دوستان و دوستان خویش، در زیر عبای آخوند، جانپناهی فراهم آورد.

باری. اخوان، در لندن، سه شبانه روزی میهمان من بود. و این بود که با چگونگی ی زیستن من در غربت از نزدیک آشنا شد. دلش سوخت. اما انگار، سرانجام، باورش نشد که در این زمینه، به گفته خود او در یکی از غزل های جوانی اش، "کاری ز دستش بر نمی آید".

در همان نخستین شب، در میان بسیاری از "همین قبیل حرفها"، به من (همانگونه که در دنیای سخن آمده است، و البته به گویش خراسانی) گفت: "می تونی نکارت درس بدی؟" گفتم: "می تونم (مِه تَنَم)". گفت: "می تونی کانت درس بدی؟" گفتم: "ها". گفت: "می تونی کی یی که کار درس بدی؟" گفتم: "ها". گفت: "می تونی سارتر درس بدی؟" گفتم: "ها". بعد هم ... گفت: "پس چرا به بچه های تهران، به بچه های ایران، درس نمی دی ... ایران هم حق دارد، بله؟ اگر بخوای، من می رم و می اندازم پیش آقای خامنه ای. برای خودم رو نینداخته ام، برای تو و امثال تو می رم رو می اندازم ...". گفتم: "نست نگهدار!". و رفتم چندتائی از شعرهایم را آوردم برایش خواندم. قطعه "شهشخ چماران" و قصیده های "امام طاعون" و "امام مرگ" و "نایب برحق امام زمان" را بسیار پسندید. سه ام بوسه ها بود و "نست مریزاد" گفتن های او. بارها مرا "تالی ی عالی نی خود خواند". گفتم: "و مهمتر این است که همه این شعرها چاپ شده اند، و بسیاری شعرهای دیگرم. و، تازه، من درباره سلمان رشدی هم بارها سخنرانی کرده ام. و شعری هم، خطاب به او، سروده ام، به انگلیسی، که آنهم چاپ شده است". گفت: "اگر قرار به بخشیدن باشد، همه چیز را می بخشند". گفتم: "درست می گویی. در ماکیاولیسم آخوندی، هیچ کاری نشد ندارد. اما، جدأ، اگر قرار به بخشیدن می بود، ما می بایست آنها را بیخشیم، نه آنها ما را. اما قرار به بخشیدن نیست". گفت: "مگر نمی خواهی به ایران برگردی؟" گفتم: "البته که می خواهم". گفتم: "سفارش من به همه هم میهنانی که می توانند به ایران باز گردند این است که به ایران باز گردند". گفتم: "اما، کسانی می توانند به ایران باز گردند که از خطر تلویزیون در امان باشند".

"خطر تلویزیون؟" اخوان با نگاه می پرسید.

به اخوان گفتم، و اکنون با تو و همگان می گویم، که آنچه، پس از بیش از دو سال پنهان زیستن در ایران، مرا واداشت تا ترك خوان و مان بگویم و به غربت روی آورم این بود که شبی چهره تنی از یاران خود را بر صفحه تلویزیون دیدم. نمی دانم با آن شیردل، که من در برابرش مرغدلی بیش نبودم، چه کرده بودند تا او، آن گونه خسته و شکسته، بگوید: "من فلاشی، عضو سابق فلان سازمان سابق، از امام امت و از امت شهید پرور تقاضای بخشایش دارم". آن لحظه بود، باری، که دانستم که، تا جمهوری ی اسلامی در کار باشد، ایران جای من و همانندان من نخواهد بود. در جمهوری ی اسلامی، من یکی نه از شکنجه می ترسیدم و نه، حتی، از مرگ.

راست می گویم. اما از تلویزیون می ترسیدم. و می ترسم.

باری. و پس، باز گشتی اگر در کار باشد، بازگشت ما به میهن خواهد بود، نه به جمهوری اسلامی و نه به نظام بر افتاده سلطنتی.

من یکی امیدوارم که، برافتادن جمهوری ی اسلامی به معنای بر آمدن سازمان یا جهان نگری ی خود گامه پرور دیگری نباشد. چه از راست و چه از چپ. و بدینگونه است که، من یکی امیدوارم که، با برافتادن جمهوری ی اسلامی، پیشترتاریخ ایران پایان خواهد یافت: و تاریخ تکامل ایران به سوی آزادی و آبادی و شادی آغاز خواهد شد. در چنین ایرانی خواهد بود که پدر رنج دهخدا، بهروز ها، هدایت ها، مصدق ها، اخوان ها، و خون عشقی ها، فرخی ها، صور اسرافیل ها، فاطمی ها، جزئی ها، گلسترخی ها، دانشیان ها، پویان ها، احمد زاده ها، مرضیه اسکویی ها، پاک نژاد ها، رضائی ها، خیابانی ها، سلطانپور ها، هاتفی ها و همانندان بیرون از شمارشان به بار خواهد نشست. در چنین ایرانی خواهد بود که مردمان ایران آغاز خواهند کرد به تعیین کنندگان سرنوشت خویش بودن. و به چنین ایرانی خواهد بود که من و همانندانم باز خواهیم گشت.

من به امید باز گشتن به چنین ایرانی ست که زنده ام. و، تا این امید زنده ست، جمهوری ی اسلامی بی آینده خواهد بود، و ناستوار ولرزان.

و، از آنجا که جمهوری ی اسلامی نظامی ست به گوهر ضد تاریخی و تا بهنگام، این امید زنده خواهد بود حتی به روزی که من و همانندانم نیز زنده نباشیم. زنده باد امید! مرگ بر آئین و فرمانفرمایی ی مرگ! هجدهم شهریور ۶۹ - لندن

همزمان با درگذشت مهدی اخوان ثالث، مجله دنیای سخن در تهران، مصاحبه یی از او منتشر کرد که آغازگر طرح مساله یی جدی در داخل و خارج کشور شد: - درین مصاحبه، امید که از سفر اروپا باز گشته بود، متأثر از شرایط زندگی انبوه ایرانیان، در غربت می خواهد پلی برای بازگشت پناهندگان بزند و از جمله گفت و گوی خود را با اسماعیل خوئی می آورد. - اما مجله دنیای سخن، برخلاف سیاق خود، به مصاحبه عنوانی چتچالی و سیاسی داد و رژیم نیز فرصت جویانه به بهره برداری سیاسی از آن پرداخت. و اسماعیل خوئی، در خارج با انتشار نامه سرگشاده نخستین واکنش را در برابر رژیم نشان داد و به پاسخ برخاست که با اندکی تلخیص، آنرا می خوانید.

صرف نظر از شیوه انتخابی امید، یا سود جویی سیاسی رژیم، مساله یی که با مصاحبه مطرح شده است حائز اهمیت سیاسی - اجتماعی است و جا دارد مورد عنایت صاحب نظران قرار گیرد. ما، بالاخص این مساله را به نظرخواهی می گذاریم.

## اسماعیل خوئی:

### درباره اظهارات مهدی اخوان ثالث

هم میهن! درود بر تو

دوست و استاد بزرگوارم، شاعر بزرگ و درگذشته ایران، زنده یاد مهدی اخوان ثالث، در واپسین گفت و گوی خود با ماهنامه دنیای سخن، شماره مرداد و شهریور ۱۳۶۹، در یاد کردن از دوستانم نعمت ازرم و سعید یوسف و به ویژه، در پیوند با کوچکترین شاگردش که خودم باشم، سخنانی گفته است که چیره خواران دستگاه گسترده تبلیغات جمهوری اسلامی در ایران و پادو های ناآگاه و بی مزد و منت این دستگاه در غربت جهانی ی ما به آسانی و به فراوانی می توانند از آنها بهره برداری کنند. بدینسان است که، هنوز مرکب چاپ ماهنامه دنیای سخن خشک نشده است که، کیهان هوایی ی جمهوری ی اسلامی آن سخنان را، روز چهارشنبه، چهاردهم شهریور ۱۳۶۹، در صفحه های ۱۸ و ۲۶ از ۸۹۵ مین شماره خود می آورد: و که، هنوز این شماره از کیهان هوایی در لندن به دست همه خوانندگان خود نرسیده است که، تنی از ابر سیاسی کاران لندن نشین بریده تکثیر شده همین صفحه ها از همین روزنامه را، به شامگاه روز هفدهم شهریور، به تالاری می آورد که در آن کانون نویسندگان ایران (در تبعید) دارد، "در نخستین سالگرد خاموشی ی منوچهر محبوبی"، شبی برگزار می کند. و من برآتم که این، تازه، آغاز کار است: هم برای کارشناسان "ارشاد اسلامی" در ایران، که آبرویژه کاران گل آلوده کردن آب برای ماهی گرفتن اند: و هم برای بیکاران و بیکارگانی، در خامشای غربت ما، که مرداب واماندگی شان موجی بر نمی داند مگر آن که دستی از دور ریگی از این دست در آن بیلکند.

باری. سخنانی که اخوان در پیوند با دوستانم و من گفته است، بیش و پیش از هر چیز، چون واتابی از منش اخلاقی و از کنش سیاسی ی او، روشنگر در چگونگی اند: نخست، نیکخواهی و مهری پایان او به دوستان و دوستانان خود، و به ویژه، به این کوچکترین شاگردش، که خودم باشم. همین نیکخواهی و مهری پایان است، بی گمان و نه هیچ انگیزه دیگری، که آزاده بزرگوار را که هرگز پیش خدای خامنه نی نیز برای خودش رو نینداخته است و می دارد که بخواد برود پیش آخوندی همچون او برای من و همانندانم رو بیندازد. اندیشیدن به این خود هیچ انگاری ی درویشانه، به این فداکاری ی دریادلانه، باور کنید، اشک به چشمانم می آورد. اخوان، خود، سال ها پیش، بهتر از هر کسی گفته است:

"با غرور تشنه مجروح، / با تواضع های نادلخواه،  
نیمی آتش را و نیمی آب را مانم."

باری. دوم - و نه بی پیوند با همین نخستین چگونگی - ساده دلی و ساده انگاری ی او در برخورد با اخلاق و سیاست آخوندی: اخلاق و سیاستی که نخستین آموزگار آن بی گمان ماکیاول نیست: آری، از همین ساده دلی و ساده انگاری ست، بی گمان، که اخوان گمان می کند که، با مایه گذاشتن از آبروی اخلاقی - فرهنگی ی خویش، که به معنای فدا کردن



هنوز نمی توانم باور کنم: مهدی اخوان ثالث، چنین ناگهان، در زمان ناپدید شده است. جای پای او در اتاق، جای تکیه او بر میبل خالی، و طنین صدای پر ترنم و دلنشین اش در خانه ما باقی است. و شبها، چراغ اتاق و راهرو، برایش روشن می ماند تا اگر دم صبح، پیش از سپیده، خواست چیزی بخواند یا چیزی به کاغذ بیاورد، یا چیزی بنوشد، دشوار نباشد. و خلوت الهام و نغمه گوی او، از ماضی آشفته نشود.

ماه ژوئیه بود که به پاریس آمد - یا انطور که خودش پشتم حسابهای امضا شده، نوشته است، جولای - تنش شکسته بود، و حق داشت. آن پیکر ظریف نمی توانست باری چنان گران از احساس آگاهی، بی تابی و تجربه زمان را، سبک بر خود هموار سازد. با اینهمه، حریص بود، حریص دیدار و شناخت تازه هایی که در سیر و سلوک پنجاه ساله اش، پیوسته گوشه نا آشنای ذهن او را پر می کرد. می خواست تمام موزه ها و کتابخانه های پاریس را ببیند، اما در نخستین دیدارش از « لوور»، از تالار تمدن بابلی ها و سومری ها آنسو تر نرفت. تن نمی کشید و پاها زود از رفتن باز می ماند و « لوور» پرغوغا و جاری بود. در کویودورها و تالارها، انبوه جمعیت موج می زد و همچنان که در پیچ و خم های رودخانه بی سیلابی و پر دست انداز - جا به جا می شد. کلیسای «نتردام» را هم دید، و در هر زاویه آنجا، دنبال نشانی از «گورپشت» گشت. در گورستان «پرلاشز» سراغ «هدایت» و «ساعدی» را گرفت. و همین اندازه سیر و سیاحت، از تاب تنش بسیار بیش بود. چه زود خسته می شد و هر بار که خسته می شد، می نشست، بی تکلف: پای هر دیوار و روی هر تخته سنگ، و به هر درخت تکیه می داد. و آنجا که دیگر خستگی بی تابش می کرد، می ایستاد و جد می کرد که باز گردیم. این بود که پاریس برایش همچنان ناگشوده ماند. حتی «لوور» و «پرلاشز» را هم از آستانه دید و به «مونمارت» و فضای کلیسای «ساکره کور» هم نرفت. و بسیار جای دیگر که مشتاق بود و نتوانست ببیند.

با اینهمه، آن چشمان پر فروغ و نافذ، پر از شور زندگی بود. و تبارک الله از آن نقش ها که در سر داشت. دوگانگی دیرین خلق و خوی او، بیش از گذشته آشکار شده بود: مردم گریزی، و شوق باجمع بودن. چه آسان، با کسانی که نمی شناخت سر صحبت را باز می کرد. و همچون پنجاه سال پیش، او را می دیدم که باز در برابر دوستی او مهربانی بی تاب است. هیچ دگرگون نشده بود. دشوار این بود که او را افسون کنی، از آن پس، این که مهربانی که او را افسون کرده، در کجای زمانه ایستاده است و چه اندازه از دنیا و حال و هوای او دور است، هرگز سایه بر زلال خاطر او نمی افکند.

تایستان سال ۳۲ بود که «امید» را از لشکر زرهی، به زندان موقت انتقال دادند: بند شش. و آنجا با جوانی آشنا شد که سخت شیفته امید مانند، جوانی شهروستانی که زبانش می گرفت و جتی پس از سی سال دوستی و الفت با وی، چیزی از ادب و هنر سر در نیاورد، و اخوان، پیوسته به صمیمیت و صفای او احترام می گذاشت، به او اتس گرفته بود و نام او را مکرر در کتابهایش، آورده است. در مقدمه، مؤخره و در صدر شعرها. این نوع یکرنگی، و سپرد انداختن در برابر مهربانی، که تا پیرانه سر هم یا او مانده بود، در سفر اروپایی او، اگر در سوئد، بجا نشست، در لندن، برایش یعنی نداشت.

امید، در شست و دوسالگی، به جایی رسیده بود که وجدانش میزان دقیق نیک و بد زمانه بود. آن نگرش که در پاریس از او دیدم، مرا به فضای کلام و شعر دوران پیری حافظ می برد. با همه فقر سرشار از غنای طبع - که دمی زندگی او را رها نکرد - همواره سر گره گشایی و بخشندگی داشت و آنچه در سفر اروپای خود دید، او را به ایثاری از نام و شرف خویش، برای سبک کردن بار انبوه اسیران گرداب پناهندگی، مصمم ساخت. هنگامی که زمزمه وار و مبهم از عزم خود گفت، به او هشدار دادم که: «بی گدار به آب نزن!» اما دریغ که در وی نگرش، چرا که عسرت پناهندگان، نقش خود را بر آینه شفاف ضمیر او گذاشته بود، و او شاعر بود. و با همه هشیاری ها و باریک بینی ها، که گذرگاه عافیت تنگ است، نمی توانست در برابر این نقش بی واکنش بماند.

عصر دوشنبه بی که شاهرخ گلستان، از سر مهربانی زنک زد و خبر مرگ اخوان را داد، گفتمی از بام دنیا به زمین پرتاب شده ام! او همدردی می خواست و یافته بود. و من کسی را برای همزبانی پیدا نکردم. به عکس ها و خاطره ده روز کوتاهی که - چند هفته پیش - او در پاریس بود، پناه بردم. و آن یادها باور نمی کردند: با آتمه باید ها که برای فردا گذاشته بود، او نمی توانست بگوید: او نباید می مرد. پس آن نقش های عجب که از فردا در اندیشه داشت، چه خواهد شد؟

اما او، برآستی این بار، در نقطه گره شب به روز، با زمان ناپدید شده بود و در زمان، ناپدید شده بود. حتی یادش، رنگ گذشته داشت. اینکه او، شک می کند در کدام اسفند ماه است، ۲۰۶ یا ۲۰۷، این سر تر یا آن سو تر، که به دنیا آمده است، چیزی را تغییر نمی دهد. و تنها نشانی از طبیعت خیامی اوست که در هرچه می بیند و می داند و از شمار یقین زمانه است، شک را جاری سازد. شناسنامه اش، او را از آمدگان پاییز یا آغاز زمستان ۱۳۰۷ به شمار آورده بود: و در پایان شام چهارم یا آغاز بام پنجم شهریور ۱۳۶۹ نیز به رفتگان پیوست.

قویب پنجاه سال از عمر اخوان، در کار شعر و ادب گذشت: شعر زندگی او بود، بی شعر زنده نمی ماند، چنان که ماهی به آب و گیاه به روشنایی نیاز دارد، او، به شعر و سید «آناست شاعرانه» نیاز داشت و از آن تلاش مستمر و خستگی ناپذیر، چهل و پنج سال رویان و بارور بر وی گذشت. او، در جمع یاتنها در درون خویش، دنیا و غوغایی جدا از دیگران داشت: تنهایی او، دمی از ترنم و تصویرخالی نبود. از درون تلخ بود، اما به ندرت تلخی نشان می داد. و این دو گانگی درون و بیرون، سرچشمه طنز سرشار کلامش بود که بعدها سلاح همیشگی او در برابر ستم دیرپای اجتماعی، و سانسور و اختناق حاکم و جاری شد. که گاه، به مناسبت و با تکریم، از حق استادی این یا آن بزرگ ادب، پر خویش، در سالهای ۲۲ به بعد یاد کرده است: اما حق این است که او، خود استاد خویشتن بود تا به استادی رسید و راه گشای دیگران شد.

توفان جهانی که با شهریور ۲۰ تالاب ایران را نیز لرزاند، او دبستان را تمام کرده بود و به هنرستان صنعتی مشهد رفت، که در شیکه آموزشی آلمانها در ایران قرار داشت. پرواز هواپیماهای روسی، نخست بر فراز سرپاز خانه، و حالتی سبک از جنگ، و سپس فرو ریختن اعلامیه های «آزادی خلق» یا چنین نامی، تا سی، چهل روز و با شماره های مسلسل، بر فراز شهر، و گردش دو به دو سرپازان ارتش سرخ، در خیابان ها و محله ها، و روایت گریز رئیس آلمانی هنرستان صنعتی، یا چنان شتابزدگی که سگ امیل و گرانتقیمتش را، به ولگردی گرد خانه متروک رها کرده بود: و نایابی نان، و شور و غوغای پشت درهای تخته شده نانوائی ها، و دیگهای دمپختک پار شده در محله های فقیر، نمی توانست زلال آرام خاطر امید را، که از دنیای کودکی، ناگهان به چنین تلاطم و توفانی رها شده بود، آشفته نسازد. و - از آنجا که پیش از پسران همسال خود، با زندگی جاری، و با مردم در ارتباط بود - او را به چون و چرا نکشاند.

امید، فرزند خانواده بی پیشه ور بود: سه برادر که در «گورگاه» سراب (ظ: گاویاره گاه) دکان عطاری داشتند. با اندک فاصله بی از خانه و مسجد مقبل، نیای اقبال ها و تفضلی ها. و زندگی سه برادر با هم آمیخته بود و خانه آنها، در امتداد تازه محله سراب، هند متروی دورتر از دکان کوچک عطاری. مهدی، پسر علی، برادر بزرگتر بود، که از سر تجربه، به گیاهان دارویی و اثر درمانی آنها آشنایی داشت و نسخه بی هم می پیچید و به اهل درد دارو و درمانی می داد: باریک و تنیده، و به اعتدال، به ظاهر تلخ و آرام.

دکان عطاری، سرپل ارتباط امید، با مردم فقیر، مردم دارا، و متوسط حال ها، بود. اینکه او را برای تحصیل متوسطه به هنرستان صنعتی فرستاده بودند، که تا خانه و دکان آنها، راهی دور فاصله داشت، و آن زمان بیرون شهر بود، در حالی که دبیرستان شاهرخ، همسایه خانه و دکان آنها بود، نشان فضا احوال خانواده است. و او در هنرستان، از دو رشته آهنگری و درودگری، آهنگری را برگزید. و از فضای هنرستان صنعتی بود که به سازمان جوانان حزب توده - در سالهای ۲۲ به بعد - راه پیدا کرد. (ناتمام)

## مدل سوئد : از افسانه تا واقعیت

( قسمت دوم )

در شماره پیش گفتیم که سوسیال دموکراسی سوئد و سیستم "رفاه همگانی" در این کشور در بحران جدی بسر می برند. قبل از پرداختن به جلوه های این بحران در سالهای آخر دهه ۸۰ و آغاز دهه ۹۰، در این شماره به تاریخ تکامل سیستم "رفاه همگانی" و در واقع به طور مختصر به تاریخ تکامل سوسیال دموکراسی سوئد بعنوان میثاتی و منشأ این سیستم می پردازیم تا در توضیح برداشت خود بعنوان یک ناظر ایرانی در مورد مشکلات فعلی و چشم اندازهای سیستم مزبور، تصویر روشن تری داشته باشیم.



ابداع اصطلاح سیستم "رفاه همگانی" (Val fard) یا "خانه مردم" (Folk hem)، و یا "جامعه نیرومند" و بدنبال آن پیاده کردن سیستم کمک اجتماعی و حمایت مادی از توده های مردم تحت این عناوین به سالهای دهه ۲۰ میلادی برمی گردد. در فاصله پیروزی پارلمانتاریسم بر قدرت شاه در ۱۹۱۷ تا آغاز دهه ۳۰، سوسیال دموکراسی سوئد اگرچه به تناوب حکومت را تشکیل می داده، ولی در هرحال این حکومت، حکومت اقلیت و ناتوان در اجرای برنامه های اصلی خویش بوده است. اما در آغاز دهه ۳۰، آراء سوسیال دمکراتها افزایش می یابد و با توافق حاصله با "اتحادیه دهقانان" (حزب میانه رو فعلی) حکومت ائتلافی "حزب کارگری سوسیال دمکرات" و "اتحادیه دهقانان" برای نخستین بار به اکثریت پارلمانی دست می یابد. و این بار نوبت پیاده کردن برنامه های سوسیال دموکراسی با توافق حزب مؤتلف فرا می رسد.

تا این تاریخ سوسیال دموکراسی سوئد به ایده های اصلی مارکس مبنی بر برقراری مالکیت عمومی بر وسائل تولید به جای مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، و قادار مانده است، ولی اکنون موعد پیاده کردن مجموعه برنامه های حزب فرا می رسد و درست در همین دوره است که ایده "کنترل عمومی بر وسائل تولید" در کنار اندیشه اولیه مارکس مطرح می گردد و سوسیال دموکراسی سوئد در برابر یک انتخاب استراتژیک قرار می گیرد: یا برقراری مالکیت عمومی بر وسائل تولید، و یا برقراری کنترل عمومی بر وسائل تولید.

حزب در این انتخاب تاریخی، راه دوم را بر می گزیند و بدنبال آن برقراری جامعه رفاه همگانی و "دموکراسی صنعتی" را در دستور کار خویش قرار می دهد. اما این انتخاب و در واقع تجدید نظر پرامنه در مواضع حزب، توسط همان رهبران و بعضاً رهبران نسل جوان نظیر پر آلبن هنسسون (Per Albin Hansson) ریکارد سندلر (Rickard Sandler) و تئوریسین هائی نظیر گوستاو مولر (Gustav Mo'ller) و ارنست ویگفورس (Ernst Wigforss) که تئوریسین های اصلی ایده "رفاه همگانی" محسوب می شوند، انجام می گیرد. در این انتخاب هیچ انشعاب و یا تلاطم جدی در حزب رخ نمی دهد و همه چیز گوئی در جهت "نظم طبیعی اشیاء" پیش می رود. لیبرالیته شدن حزب سوسیال دمکرات کارگری سوئد، همزمان با ظهور نئو لیبرالیسم کینزی (Keynse) در پی "بحران بزرگ" سال ۲۹ - ۳۱ طبعاً مقاومت شدید بورژوازی سوئد در برابر سوسیال دموکراسی را تعدیل می کند. چرا که ایثان با خرد خاص سوئدی خویش به خطرات یک "سرمایه داری وحشی" پی برده اند، ولی سوسیال دموکراسی سوئد البته سیاست خود را به مراتب عمیق تر از یک سیاست معمولی "بورژوا - لیبرال" به پیش می برد. از دهه ۳۰ تا اوائل دهه ۸۰، یعنی ظرف نزدیک ۴۰ سال "نیروی کار" در برابر "اروای سرمایه" بطرز فزاینده ای امتیاز کسب می کند. برقراری تدریجی سیستم مرخصی از یک هفته در سالهای دهه ۳۰ به ۵ هفته در حال حاضر، برقراری کمک هزینه عمومی مسکن، کمک هزینه عمومی کودک، انواع بیمه بیکاری، بیمه

سالمندان، بیمه بازتأمین عمومی، ۴۰ و ۴۵ ساعت کار در هفته، قوانین متعدد حفاظت کار و محیط کار، قانون حق برخورداری از حقوق دوران بیماری بدون گواهی پزشک تا یک هفته، قانون برخورداری اتحادیه های کارگری از حق نظارت بر دفاتر مالی شرکتها و کنترل کارگری بر امور برنامه ریزی مؤسسات و دهها و دهها قانون و اقدام دیگر از جمله این دستاورد ها محسوب می شوند.

اما چرا نه از چپ و نه از راست در برابر این چرخش استراتژیک و پیاده کردن مدل "جامعه رفاه همگانی" مقاومت جدی رخ نداد و چرا این بعنوان مسیری در "نظم طبیعی اشیاء" تلقی شد؟ برای پاسخ به این پرسش لازم است کمی به عقب تر و به تاریخ تکامل و پیروزی پارلمانتاریسم و نقش رفورمیسم و مصالحه پذیری در این کشور و به همراه آنها نقش جنبش کارگری و زاده بلا فصل آن سوسیال دموکراسی سوئد در تحقق پارلمانتاریسم پردازیم.

در سوئد بنا به دلائل و سوابق تاریخی که بررسی آنها از حوصله و توان این مقاله خارج است، هرگز سیستم استبداد پادشاهی آنطور که مثلاً در مدل آسیائی آن در ایران، و یا مدل اروپائی آن در فرانسه یا روسیه حاکم بوده، برقرار نشده است. Riksdag (به معنای "پارلمان") که نطفه ای از پارلمان به مفهوم امروزی آن بوده، از مدت ها پیش در سوئد، نظم و در واقع دموکراسی درون طبقات حاکم را سازمان می دانه است. "پارلمان" که پیشتر به مفهوم رومی (Rom) آن نزدیک بوده، مناسبات میان پادشاه بعنوان قدرت برتر را با دستگاه اجرائی تنظیم می کرده و در این نظم بخشی، طبعاً پادشاه بهرحال تابع یک سلسله قواعد و مقررات مورد پذیرش جمع بوده و قادریه برقراری یک استبداد (دسپوتیزم) شخصی نبوده است. با تکامل اجتماعی در کشور، بخصوص با آغاز صنعتی شدن سوئد در نیمه قرن نوزدهم، طبقات و اقشار جدید در جامعه ظهور می کنند و این امر تاثیر خود را بر تناسب درونی طبقه و قشرهای حاکم می گذارد. بورژوازی نوحاسته سهم خود را در سیستم کهنه شده پارلمانی که اکنون با اصطلاح "پارلمان ناقص" نامیده می شود می طلبد، و تئود برای گسترش حق رای به اقشار نوین، آرایشگر شرایط سیاسی آندوران سوئد می باشد. و لیبرالیسم سوئد بطور بلا فصل محصول و درعین حال بانی شعار "گسترش حق رای همگانی" است، اما لیبرالهای سوئد هرگز مبارزه را به خیابانها و بداخل "عوام الناس" نمی کشانند، نبرد آنها در داخل کریدور های پارلمان (Riksdag) و درون محافل انتخاباتی و تاحدی محافل روشنفکری جامعه جریان دارد. در این نبرد بورژوازی لیبرال به دلیل "حصلت ملی سوئد" یعنی مصالحه پذیری و سازش، بدون به حرکت در آوردن توده ها قادر می شود بطور فزاینده از شاه و اشراف حاکم امتیاز بگیرد و دامنه نفوذ خویش را گسترش دهد. توجه به مقوله مصالحه می تواند کلید درک بسیاری از ویژگیهای جامعه امروزی سوئد محسوب شود. تنها کافی است به تجربه دمکراتها و بورژوازی فرانسه در برابر دربار مقتدر و مستبد بوربون ها و از جمله لویی شانزدهم و یا انقلابیون و دمکراتهای روسیه در برابر دربار نادان و سرکوبگر تزاری و از جمله نیکلای دوم اشاره کنیم. در اولی، بورژوازی با تکیه بر حکومت ژاکوبین ها بطور تمام عیار شرکت "عوام الناس" را در نبرد می پذیرد. و در دومی بهر حال مجبور به شرکت در انقلاب فوریه ۱۹۱۷ و پذیرش "نیروی عوام" می گردد، چرا که در هر دو مورد از سوی اقشار حاکمه، مصالحه صورت نمی گیرد و جنبش شکل انقلابی بخود می گیرد.

نگاهی به تجربه ایران نیز، در این رابطه جالب است، بخصوص از این نظر که امروز ندهائی از جانب طرفداران مشروطه سلطنتی مبنی بر تحقق پذیری تز مشروطیت دمکراتیک یا پارلمانتاریسم مشروطه در ایران با اشاره به تجربه سوئد مطرح می شود. این که پادشاه سوئد در نیمه قرن نوزدهم و اواخر این قرن در برابر لیبرالها، و سپس در سالهای آغاز قرن بیستم تا ۱۹۱۷ یعنی سال انقلابات سوزان اروپا در برابر جنبش کارگری سوئد گام به گام عقب می نشیند و هرگز نمی تواند (یا نمی خواهد؟) از



قدرت قهر در برابر مردم استفاده کند، نمی تواند با شرایط ایران که تجربه پانصدها مستبد و سرکوبگری چون محمدعلیشاه و رضاخان و محمدرضاشاه را از سر گذرانده است، مقایسه شود. اگر بطور اصولی مدور حکم نهائی منفی در این مورد جایز نیست، اما تجربه تاریخی از آنطرف نیز هیچ دلیل و مدرکی برای اثبات مدعیان این تز برای شرایط ایران فراهم نمی کند.

بهرحال در سوئد جنبش با مصالحه و بدون بروز حالتی انفجاری و انقلابی پیش رفته و مساعد بودن شرایط عینی و ذهنی در این کشور، بهترین بستر و زمینه را برای رشد رفورمیسم در درون محافل ترقی خواه جامعه در هر عصر و دورانی فراهم کرده است و این از جمله شامل عنصر نوین و نیرومند آغاز قرن بیستم، یعنی جنبش طبقه کارگر نیز می شود. اگر مبارزه برای "گسترش" حق رأی وجه اصلی مبارزه لیبرالیسم سوئد را در این دوران تشکیل می دهد، مبارزه برای "حق رأی کامل و همگانی" بدون محدودیت درآمد، به عنصر اصلی وجه سیاسی جنبش کارگری سوئد بدل شد، با این تفاوت اساسی که برای اولین بار در تاریخ این کشور، مبارزه از سوی نیروی سازمان داده می شود که خود را محصور کردیورها و تالارها نمی کند و خود از "عوام الناس" برخاسته و به حمایت عوام در خیابان ها متکی است. "حق رأی همگانی و کامل" شعار اصلی و شاه بیت سیاستها و پلاتفرم سوسیال دمکراسی سوئد محسوب می شود. در سرتاسر برنامۀ این حزب (۶ نوامبر ۱۸۸۱ و سپس اصلاحات بعدی در برنامه های ۱۸۹۵ و ۱۹۱۲) و پا در شعارهای تاکتیکی آن هیچگاه کسب قدرت بلافاصله و بلا واسطه مطرح نیست بلکه کسب قدرت سیاسی منوط به برقراری حق رأی همگانی است. علت هم واضح است: با تأمین حق رأی همگانی، دیگر کسب قدرت با تکیه بر انتخابات آزاد میلیونها کارگر مشکل نبود! وجود چنین شرایط و بستر مناسب برای مبارزه غیرقهرآمیز، به سوسیال دمکراتهای سوئد این فرصت طلایی را می دهد که خود را در رأس ملت در مبارزه برای دمکراسی پارلمانی قرار دهند و از انعطاف لازم و قدرت مانور در جهت اجرای سیاست رفورمیستی خود برخوردار گردند.

میان سوسیال دمکراتهای سوئد و روسیه از یکطرف با سوسیال دمکراتهای آلمان و فرانسه از سوی دیگر این تفاوت بنیادی وجود داشته است که در برابر اولی ها، قبل از بالفعل شدن شعار عدالت اجتماعی، مبارزه برای دمکراسی سیاسی در دستور روز بوده، چراکه آندو در برابر خویش با دیو استبداد مواجه بوده اند، در حالیکه برای دومی ها، همزمان و حتی قبل از شکل گیری جنبش کارگری به مفهوم مدرن و امروزی آن، مبارزه برای دمکراسی حد اقل در ابعاد عمومی آن خاتمه یافته بوده و شعار عدالت اجتماعی، همزاد و همراه جنبش کارگری از همان بدو تولد امری در دستور روز بوده است. اما در میان دسته اول تفاوت مهمی پدیدار می شود که بعداً به تفاوت عظیم میان سوسیال دمکراسی سوئد و سوسیال دمکراسی روسیه (بلشویسم) می انجامد. در روسیه، دربار و طبقات حاکم حاضر به عقب نشینی در برابر جنبش دمکراتیک نمی شوند و حل مسائل اجتماعی اشکال انفجاری و انقلابی بخود می گیرد و در نتیجه جناح افراطی سوسیال دمکراسی روسیه یعنی بلشویکها نیرومند شده و سرانجام نبرد را می برند، در حالیکه در سوئد به خاطر وجود روحیه مصالحه و سازش در دربار و وجود بورژوازی نیرومند لیبرال و بطور کلی وجود خصلت ملی مصالحه، هرگز در درون جنبش کارگری و سوسیال دمکراتیک گرایشهای افراطی و رادیکال مجال برای بروز نمی یابند. یلمار براتینگ (Hy'olmar Brating) پدر سوسیال دمکراسی سوئد و رهبر حزب و عضو پارلمان از ۱۹۰۴، در اخراج عناصر طرفدار راه حل قهرآمیز در بحرانی ترین سال جنبش کارگری (۱۹۱۷) تردید بخود راه نمی داد. او خود از عوامل مهم در دادن تضمین به شاه در مورد عدم توسل به زور بشرط عقب نشینی دربار در برابر جنبش توده ای و انفجاری سال مهم و پر حادثه ۱۹۱۷ محسوب می شد.

مطالعه تاریخ پیدایش پارلمانتاریسم کامل و پیروزی دمکراسی در سوئد و غنی شدن دائمی آن تا به امروز، برای مبارزان راه آزادی و پلورالیسم در ایران بس آموزنده است. این تاریخ از یکطرف خط پطلان پر تجعید و ستایش مذهبی گونه از هر "انقلاب" و اساساً سجدۀ در برابر راه حل های انقلابی می کشد، و از سوی دیگر نشان می دهد که دمکراسی

بدون جنبش دمکراتیک و نیروی مردمی هرگز تحقق پذیر نیست. شاید حد اقل در مورد سوئد بتوان گفت که آنچه بنام "دمکراسی بورژوازی" معروف است، در واقع نه کار تنها بورژوازی، بلکه محصول مستقیم مبارزات جنبش کارگری و سایر جنبش های مردمی است. تاریخ سوئد بهترین گواه بر این است که دمکراسی نه هدیه بورژوازی بلکه محصول کنش و واکنش اجتماعی و ضرورتهای اجتماعی جامعه بورژوازی و قبل از همه ناشی از مبارزات مردم است، ماحصلی که دائماً غنی شده و تعمیق یافته و گمکان می یابد.

از سالهای اواخر قرن نوزدهم که مبارزه برای گسترش حق رأی عمومی با حرکات لیبرالها آغاز می شود تا سالهای دهه اول قرن بیستم که عنصر نوین جنبش "از پائین" از سوی سوسیال دمکراتها سازمان داده می شود و مبارزه به خیابانها کشیده می شود (اعتصاب بزرگ ۱۹۰۹ یا شعارافزایش دستمزد و حق رأی همگانی)، جناحهای حاکم درون پارلمان دائماً دست به عقب نشینی های محدود به منظور حفظ قدرت خویش می زنند و در این راه این لیبرالها هستند که خوشه چین اصلی این عقب نشینی ها در اصلاح سیستم انتخاباتی هستند: کاهش حد اقل دارائی برای رأی و یا اصلاحاتی نظیر کاهش قدرت مجلس اول در برابر مجلس عوام (مجلس سنا در برابر مجلس شورا)، راهی برای ورود نمایندگان میلیونها کارگر و زحمتکش شهر و ده به پارلمان باز نمی کنند و تنها به بورژوازی متوسط و در حال رشد مجال خود نمائی می دهند. در تمام این سالها تا سال تعیین کننده ۱۹۱۷، تمام مساعی جنبش مردمی از اعتصابهای بزرگ ۵ - ۱۹۰۶ و ۱۹۰۹ تا تظاهرات خیابانی سالهای ۱۹۱۲ - ۱۹۱۱ و امثال آن تنها بصورت چانه زدنهای درون اتاقهای پارلمان متبلور می گردد، اما سرانجام وقتی شیخ انقلاب "هولناک" روسیه و انقلابهای آلمان و سایر نقاط بر فراز سوئد به پرواز در می آید و جنبش بطرز بی سابقه ای رادیکال و جمهوریخواه می شود، دربار و طبقات حاکمه "خرمند" سوئد اشتباه دربار نادان و خرفت روسیه را تکرار نمی کنند. درست در این سال است که پادشاه به تمام توطئه ها و تلاشهای خود برای متوقف کردن پروسه اصلاح انتخاباتی و روی کار آمدن دولت ائتلافی اکثریت لیبرال - سوسیال دمکرات در پی انتخابات پارلمانی پائیز ۱۹۱۷ و کسب پیروزی از سوی آنها پایان می دهد و برای اولین بار به یک لیبرال فرمان تشکیل کابینه را با شرکت سوسیالیستها صادر می کند. نیلز ادن (Nils Eden) با تکیه بر موج رادیکالیسم و خود از ترس آن، هم سوسیال دمکراتها را به حکومت دعوت می کند و هم شرط پذیرش پیشنهاد شاه را قطع نخالت های او در امر حکومت و جوابگو بودن خویش تنها در برابر پارلمان را قرار می دهد. شرط او پذیرفته می شود و حکومت محافظه کار یلمار هامر شولد (Hyalmar Hammersjold) سقوط می کند و اولین حکومت ائتلافی لیبرال - سوسیال دمکرات تشکیل میگردد. باین ترتیب پارلمانتاریسم به مفهوم امروزی آن برای همیشه در سوئد پیروز میشود. حکومت ائتلافی ادن - براتینگ، نقطه اوج همکاریهای لیبرالها و سوسیال دمکراتهاست که از انتخابات ۱۹۰۸ و در درون پارلمان آغاز شده است. این حکومت، حق رأی عمومی و بدون محدودیت را در یک لایحه به تصویب می رساند و در سال ۱۹۱۹ نیز حق رأی زنان برای انتخابات ۱۹۲۱ تصویب می گردد. باین ترتیب پارلمان بعد از ۱۹۲۱، دیگر محصول رأی تمام مردان و زنان بالاتر از ۱۸ سال در سوئد بدون محدودیت مالی و جنسی می باشد. از ۱۹۲۱ تا ۲۲، حکومتهای تحت باسطلاح "پارلمانتاریسم اقلیت" کشور را اداره می کنند و در این میان قدرت اصلی در دست لیبرال هاست که بویژه در پارلمان بعنوان تنها مرجع داوری میان راست و چپ و مرکز دارای قدرت اصلی هستند. رهبر واقعی کشور در واقع اکمن (Ekman) رئیس کمیسیون مالی پارلمان است. در همین دوران است که ائتلاف و همکاری سوسیال دمکرات ها و لیبرال ها در پی نیل به آماج مشترك آنها قطع می گردد. از دهه ۲۰ به بعد لیبرالها به جناح مخالف سوسیال دمکراتها و بویژه به حزب راست گرایش پیدا کرده اند. گرایش که تا کنون با تمام تمایزات میان آنها ادامه یافته است. سوسیالیستها در دوران پارلمان "اقلیت" چند بار حکومت را تشکیل می دهند ولی هرگز موفق به اجرای برنامه های خود تحت پارلمانی که اکثریت آن در دست نیروهای لیبرال - محافظه کار قرار داشت نمی شوند.



## شعار انتخابات آزاد

## واقعیت یا توهم

(بقیه از شماره قبل)

بابک امیر خسروی

(۸ شهریور ۱۳۶۹)

## شعار انتخابات آزاد، توهم انگیزاست

جدال نظری ما با مدافعان شعار انتخابات آزاد، از جمله در اینست که آنان تحت تأثیر این تحولات جهانی و نمونه های انتخابات آزاد در برخی کشورها و با روی کار آمدن رفسنجانی و الزامات ناشی از طرح بازسازی، به این خوش باوری رسیده اند که طرح چنین شعاری برای ایران هم یک شعار عملی و واقعی روز است و باید همچون شعار مرکزی، محور فعالیت های سیاسی و ائتلاف های جبهه ای دموکرات ها و نیروهای چپ ایران باشد. و الا طبیعی است که کدام آزادی خواه و مبارز راه دموکراسی و حقوق بشر، می تواند با انتخابات آزاد مخالف باشد!

بنا بر درک ما، هنگامی می توان حل تضاد های اجتماعی - سیاسی یک جامعه معین را در شرایط داده شده بر محور یک شعار سیاسی متمرکز ساخت که اولاً - آن شعار گره گشای اصلی تضاد های موجود بوده و دستیابی به آن کافی به مقصود باشد. ثانیاً - عملی و دستیافتنی باشد. یعنی آنکه تاکتیک و استراتژی یک مرحله از مبارزه را در آن واحد بیان کند. و نیازی به فراهم کردن شرایط مقدماتی مهم دیگر که هر کدام مرحله ای از مبارزه را تشکیل بدهند، نباشد. خلاصه آنکه آغاز و پایان در یک لحظه تاریخی در هم ادغام شوند.

به اعتقاد ما در شرایط کنونی، شعار انتخابات آزاد از چنین ویژگی هائی برخوردار نیست. پرهیز و مخالفت ما با شعار انتخابات آزاد از جمله بخاطر توهمی است که طرح آن ممکن است در اذهان مردم و در میان نیروهای سیاسی، نسبت به دستگاه حاکم کنونی بوجود آورد. زیرا لازمه آن، پذیرش چنین شعار و خواستی از سوی دستگاه حاکم و دولت کنونی و یا انتظار پذیرش آن از سوی جناحی از آنست.

نهضت مقاومت ملی شعار انتخابات آزاد را از جمله به این دلیل مطرح می سازد که فکر می کند آفتاب عمر جمهوری اسلامی به لب پام رسیده است. گفتار هائی از این نوع که "تکیه به انتخابات آزاد تحت نظارت سازمان ملل متحد، آخرین تخته نجاتی است که در برابر ملایان قرار دارد" (قیام ایران شماره ۲۷۷) بیشتر به شوخی شباهت دارد تا حرف جدی. بیشتر به درد تبلیغات عامیانه می خورد تا یک برنامه سیاسی. خطای جدی است اگر تصور شود که رژیم ملایان در آستانه سقوط و در جستجوی آخرین تخته نجات است. ما از چنین اوضاع و احوالی، هنوز دوریم. شعار سیاسی روز را نمی شود بر پایه وضعیت احتمالی و نامعلوم آینده استوار ساخت. شعار سیاسی روز باید قابل لمس کردن و دست یافتنی باشد.

اگر روزی مبارزات مردم برای آزادی و دموکراسی و رو در روئی مسالمت آمیز و وسیعاً توده ای با حاکمیت، در وضعیت عجز و بی اعتباری رژیم به مرحله ای برسد که حل چنین تضادی، واقعاً یا بر اساس مراجعه به آراء عمومی و انتخابات و یا از راه قیام قهر آمیز (که احتمال خونریزیهای بیهوده و ویرانی بیشتر کشور و بویژه تا معلوم بودن سرنوشت و سرشت حاکمیت برآمده از چنین خروش قهرآمیز را نیز باید در آن به حساب آورد)، میسر باشد، بی تردید طرح شعار انتخابات آزاد می تواند به شعار واقعی روز مبدل شود و تعیین کننده باشد. در چنین شرایطی مسلماً جریان های سیاسی معتقد به دموکراسی و راه حل مسالمت آمیز تحولات اجتماعی، از جمله حزب ما، تمام نیروی خود را بکار خواهند انداخت تا تضاد های سیاسی - اجتماعی از راه مراجعه به آراء عمومی و انتخابات آزاد حل و فصل شود. و امیدواریم در آن هنگام، حاکمیت هم در دست کسانی باشد که از درایت لازم برای حل مسالمت آمیز بحران، برخوردار باشند.

اما در شرایط کنونی که حتی جناح به اصطلاح "واقع گرا" و "معتدل" و طرفدار دوستی با غرب رژیم جمهوری اسلامی، تحمل یک انتقاد نهضت آزادی را در نامه سرگشاده مسلمانان دموکرات ندارد و به شیوه های کثیف تهمت زنی، شکنجه و آزار متوسل می شود تا امضاکنندگان را به اعترافات تلویزیونی وادارد، چگونه ممکن است شعار انتخابات آزاد را بپذیرد و "لازمه های آن یعنی آزادی احزاب و مطبوعات و دسترسی گروه های سیاسی به همه رسانه های گروهی" را فراهم آورد؟

برای نهضت مقاومت ملی که تا دیروز وعده سرنگونی قریب الوقوع جمهوری اسلامی را می داد و اینک در همان خط فکری معتقد است که "انتخابات آزاد تحت نظارت سازمان ملل، آخرین تخته نجات است که در برابر ملایان قرار دارد" و به عامل جهانی بیش از حد بها می دهد، طرح چنین شعاری زیاد عجیب نمی نماید. اما جمهوری خواهان ملی که شعار انتخابات آزاد را از جمله به آن جهت مطرح می سازند که تمایز خود را از طرفداران راه حل های قهرآمیز و مسلحانه برای پایان دادن به حیات رژیم جمهوری اسلامی نشان دهند و اصولاً به تحولات آرام و مسالمت آمیز سیاسی - اجتماعی پای بندند، عدم توجه به این مسأله که برقراری آزادی احزاب و مطبوعات چون شرط لازم برای انتخابات آزاد در جمهوری اسلامی، یک روند طولانی و گام به گام است و به کشاکش ها و مبارزات پیچیده و پراز تلفات نیاز دارد و یک قرارداد تجارتی نیست که در معامله انتخابات آزاد، با حاکمیت جمهوری اسلامی امضا شود، عجیب می نماید.

## آزادی و نان، شعار مشترک روز

آیا منطقی نیست که در شرایط کنونی، مبارزه مشترک را بر محور دستیابی به آزادی و دموکراسی و حقوق بشر قرار دهیم که هم شرط لازم و ضروری و از نقاط عبور اجباری برای انتخابات آزاد است و هم دستیابی به آن محتمل تر است؟

جمهوری خواهان ملی و نهضت مقاومت ملی، واقفند که پذیرش انتخابات آزاد، آن هم به شرط تأمین آزادی مطبوعات و احزاب، در واقع نقطه پایان رژیم جمهوری اسلامی است. زیرا اگر بپذیرند، در واقع تن به امضاء سند پایان نظام جمهوری اسلامی از سوی حاکمیت داده اند که بر ولایت فقیه و وحدت دین و دولت و استبداد مطلقه اسلامی استوار است. لذا پذیرش آن از سوی حاکمیت در شرایطی ممکن است که یا واقعاً رژیم در حال سقوط قریب الوقوع باشد و واقعاً به تخته نجات نیازمند باشد، که متأسفانه جمهوری اسلامی در حال حاضر و در چشم انداز کوتاه مدت در چنین حالتی نیست. و یا می بایستی چنان تغییرات و تحولات و جابه جایی هائی در ترکیب حاکمیت بوجود آید و نیروهای سیاسی - اجتماعی جدیدی به آن اضافه شود که دیگر حاکمیت کنونی جمهوری اسلامی نباشد، که از آن هم هنوز خبری نیست. به همین مناسبت، به اعتقاد من، ما در دوران تدارک مقدماتی هستیم که روزی راه را برای تأمین حاکمیت دموکراتیک مردم از راه یک انتخابات آزاد هموار نماید.

لذا مبارزه برای دموکراسی و رعایت حقوق بشر، توأم با مطالبات روزمره مردم برای نان و معیشت، تنها چارچوب واقعی و عملی است که می توان و باید برنامه حداقل یک جبهه ائتلافی از نیروهای طرفدار آزادی و حاکمیت مردم را بر مبنای آن تدوین کرد.

شعار انتخابات آزاد، آرمان نیست که بشود چون هدف دراز مدت نیروهای سیاسی، در صدر برنامه های آن ها قرارداد. انتخابات آزاد، از بدیهیات مکانیسم عملکرد یک جامعه دموکراتیک است. ما هنوز از چنین شرایطی فاصله زیادی داریم. و لذا وقتی جمهوری خواهان ملی و سایرین، شعار انتخابات آزاد را با مضمون پایان نظام حاکم مطرح می سازند، در واقع شعار استراتژیک و اچون شعار روز و تاکتیکی به میان می کشند و بدین لحاظ مردم و نیروهای سیاسی را به توهم می اندازند. اینست خطر اصلی چنین سیاستی. دلیل مخالفت و نگرانی ما هم از همین جاست.

اشتباه نشود. انتقاد من از شعار انتخابات آزاد از زاویه چپ گرائی و سکتاریسم سیاسی نیست. نظر من این نیست که باید دست روی دست گذاشت و یا تا رژیم سرنگون نشود نمی توان قدمی در راه دموکراسی و آزادی برداشت. این فکر که کمترین عقب نشینی رژیم و نیاز شدن فضای سیاسی کشور، با انفجار خشم مردم و درهم کوبیدن ساختار حکومت اسلامی همراه خواهد شد، مسدود دیدن راه هرگونه تغییر و تحول سیاسی در جمهوری اسلامی تا لحظه سرنگونی است. به اعتقاد من، نه در شرایط کنونی و نه در چشم انداز نزدیک، نیروهای

سیاسی و یا ائتلافی از نیروهای سیاسی که قادر باشند به حیات جمهوری اسلامی پایان دهند، وجود ندارند و بنظر من بدون آنکه بلوک حاکمیت کنونی روحانیت ترک بر دارد و تا در وهله اول، نیروهای سیاسی طرفدار دموکراسی در خارج از حاکمیت اجباراً به آن اضافه نشوند، تغییرات و تحولات بعدی جامعه در مسیر آزادی و تأمین حاکمیت دموکراتیک مردم غیر ممکن خواهد بود. و جز راه تهر آمیز و مسلحانه، راهی برای پایان دادن به حاکمیت جمهوری اسلامی باقی نمی ماند. برای آن هم چنین نیروی عملاً وجود ندارد. و نامزد هائی چون سازمان مجاهدین خلق و یا شاه الهی ها، حتی به فرض محال، موفق هم شوند، آنچه عاید مردم نخواهد شد، آزادی و دموکراسی است.

### خطای معرفتی جمهوری خواهان ملی

آنچه در مطالعه نوشته ها و تعمق در استدلال دوستان جمهوری خواهان ملی، مضافاً مورد ایراد ماست، خطای معرفتی زیواست: جمهوری خواهان ملی آن نیروی سیاسی را که آماده گشودن باب گفتگو و تفاهم میان ملت باشد و یا آن نیروی که آماده باشد تا با گشودن فضای سیاسی و آزاد کردن احزاب و مطبوعات، شرایط انتقال مسالمت آمیز حاکمیت را به مردم فراهم آورد، در درون حاکمیت کنونی می بینند، ولو اینکه هنوز نیروی حاکم نباشد. در نامه سرگشاده به سازمان های سیاسی آمده است: "در میان طرفداران جمهوری اسلامی گرچه نشانه هائی از تحول فکری مشاهده می شود اما هنوز نیروی حاکم نیست. جمهوری خواهان ملی بدرستی تأکید دارند: "نیروی سیاسی حاکم هنوز بر حفظ بستگاههای سرکوب پافشاری می کند و اختناق و انحصار گرائی را شکل مسلط اعمال سیاست در ایران می داند." با وجود این، در جای دیگر از همان نامه وقتی از تجارب ایران و جهان سخن می گویند که چگونه "مخالفین را به سوی گفتگو و پذیرش همزیستی نیروهای سیاسی جامعه سوق داده است"، بلافاصله اضافه می کنند که چنین گرایش "در میان بخشی از طرفداران رژیم نیز جای خود را گشوده است". اما اینها کیانند و چگونه اند، باز نمی شود و در ابهام می ماند. در نامه سرگشاده اشاره های دیگری هم در همین سمت و سو، دیده می شود.

اما می توان حدس زد که وقتی جمهوری خواهان ملی نامه سرگشاده به نیروهای سیاسی را تدوین می کردند، منظورشان در شرایط مشخص ایران و نیروهای سیاسی فعال در حاکمیت جمهوری اسلامی، فلان گروه حاشیه ای در فلان نهاد درجه دوم نبوده است. چنین نیروی بطور مشخص جز رفسنجانی و حامیان او نمی باشد که به مثابه یک جریان "واقعگرا"، "میانه رو" و طرفدار برقراری روابط اقتصادی - سیاسی با غرب، در میان جناح های حاکمیت متمایز اند. اما تجربه یک سال گذشته، از توطئه قتل قاسمعلی پور سر میز مذاکره و جستجوی تفاهم با نمایندگان رفسنجانی گرفته تا ترور کاظم رجوی و اخیراً کاشف پور و دیگران و بویژه سرکوب و آزار و شکنجه امضاء کنندگان نامه ۹۰ نفر به شخص رفسنجانی، تشدید فشار روی زنان و شدت عمل دوباره در توقیف و سانسور کتاب و نشریات غیر دولتی و اساساً فقدان هرگونه نشانه ای از گرایش بسوی گشودن فضای باز سیاسی و تحمل دگر اندیشان، بی پایه بودن چنین خوش باوری را نسبت به رفسنجانی و جناح وی در حال حاضر نشان می دهد و مضرات سیاسی هرگونه شتاب زدگی در ارزیابی از اوضاع و احوال سیاسی ایران را، بویژه از نقطه نظر ماهیت جناح های درون حاکمیت در حساسیت شان به آزادی و لیبرالیزه کردن سیاسی کشور، بر ملا می کند.

به اعتقاد من، آن نیروی سیاسی را که طرفدار قانون اساسی جمهوری اسلامی و دولت اسلامی بوده و خواستار آزادی های سیاسی و دموکراسی و حاکمیت مردم باشد، در شرایط مشخص کنونی ایران، نه در درون حاکمیت، بلکه در خارج از آن باید جستجو کرد. چنین جریانی بطور مشخص و مؤثر، نهضت آزادی ایران و بخش هائی از ملیون ایرانی است که بطور مثال در چارچوب جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران گرد آمده و از جمله نامه ۹۰ نفری را امضاء کرده اند. مسلماً نیروهای سیاسی اسلامی طرفدار دموکراسی و حاکمیت ملی دیگری نیز هستند که از گذشته می شناسیم. اما فعلاً فعالیت علنی و چشمگیری ندارند.

### الزامات باز سازی و سیاست رفسنجانی

احتمال می رود به دلایل متعدد اقتصادی و سیاسی، حاکمیت مجبور

شود این نیروها را شریک حکومت بکند. زیرا جمهوری اسلامی با معضلات عدیده ناشی از حکومت بی کفایت آخوند ها و عواقب ویرانگر ۸ سال جنگ بیپایان و فساد و ارتشاه سرطانی که کل دستگاه حاکمه و اطرافیان وی را فرا گرفته، دست به گریبان است. این وضع به ویرانی شهرها و روستا ها، کارخانه ها و مؤسسات تولیدی، راهها و پل ها، به آوارگی و مهاجرت میلیون ها سکنه کشور و میلیون ها نفر بیکار و دوره گرد و کمبود غذایی و معیشتی، کمبود مسکن، بی برقی و آبی در شهرها منجر شده است. به این ها باید مشکلات آموزشی و بهداشتی، در شرایط نرخ بالای رشد جمعیت و دهها و دهها مشکل دیگری که مردم و کشور به آن گرفتارند و بویژه بالای زلزله اخیر راهم اضافه کرد. حل این معضلات، کار عظیم باز سازی و عمران کشور و تأمین حداقل رفاه و معیشت مردم را به نیاز مبرمی میدل ساخته است.

چنین کار سترگی بدون کمک و شرکت سرمایه های داخلی و خارجی (چه ثروتمندان و سرمایه داران ایرانی مهاجر و چه منابع مالی و سرمایه های خارجی) و بدون جلب و تأمین شرایط لازم برای مراجعت ده ها هزار ایرانی مهاجر متخصص و کادر فنی و مهندس و معمار و مدیر و اقتصاد دان و پزشک و غیره امکان ندارد. و لازمه آن وارد کردن تغییرات معیشتی در سیاست داخلی و خارجی کشور و دست یازی به رفوم های سیاسی - اقتصادی در جهت نوعی لیبرالیزه شدن و حتی المقدور حرکت در مسیر برقراری نسبی قانوتنیت در کشور است. والا نه سرمایه های خارجی وسیعاً مورد نیاز، نه سرمایه دار ایرانی خارج از کشور (وحتی داخلی) و نه مقر های فراری از جهنم خمینی، حاضر به ایفای نقش در نظام بلیشو و نامطمئن کنونی نخواهند بود. نیروی سیاسی - اجتماعی که بتواند چنین سیاستی را اعمال کند، در خارج از حاکمیت است.

دولت رفسنجانی می کوشد از میان عوامل ضروری متعدد برای باز سازی کشور، عامل خارجی را مورد توجه قرار دهد. علی رغم مشکلات و سنگ اندازی های جناح مخالف و "رادیکال" درون حاکمیت، رفسنجانی تلاش دارد با حرکت در جهت تعدیل سیاست خارجی، از طریق کمک به آزادی گروگان ها در لبنان، استقرار روابط دیپلماتیک با غرب و حتی انگلستان و آمریکا، دعوت نماینده کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل به ایران و آزادی برخی از زندانیان سیاسی و امثال آن، یعنی فقط با نزدیکی به غرب و جلب رضایت آنها در بعضی موارد که کشورهای غربی حساسیت ویژه ای دارند، مشکلات مالی و سرمایه ای خود را حل کند، بدون آنکه اقدام جدی در جهت حقوق و آزادی ها و گشودن فضای باز سیاسی بنماید.

به نظر من، دولت رفسنجانی حتی در صورت موفقیت در جلب غرب و سرمایه های این کشورها، که در شرایط کنونی به هر حال محدود و حساب شده خواهد بود، قادر به حل معضلات عظیم اقتصادی - اجتماعی و سیاسی کشور نخواهد شد.

### سناریوی محتمل و جایگاه آن

لذا این احتمال وجود دارد که دولت بالاخره در چنان تنگنائی قرار بگیرد که برای گسترش پایه های اجتماعی تنگ و تنگ تر شده خود، به این راه متوسل شود که نیروهای سیاسی - اجتماعی دیگری را که روزی به خاطر تأمین حاکمیت مطلقه ولایت فقیه طرد کرده بود، دوباره برای تقسیم حکومت دعوت کند. در واقع نوعی رجعت به اصل و ائتلاف سیاسی ماههای اول انقلاب، یکی از سناریوهای محتمل صحنه سیاسی ایرانست. با این تفاوت که در آغاز انقلاب، روحانیت به رهبری خمینی علی رغم قرار گرفتن در خارج از دولت، از اعتبار و نفوذ معنوی بزرگ و اعتماد عمومی برخوردار بوده و نیروی هژمون بود. در حالی که نهضت آزادی و جبهه ملی و سایرین فقط با تمکین به روحانیت و پذیرش رهبری خمینی، قادر به ایفای نقش معیشتی در اعمال سیاست درجه دومی بودند. حال آنکه اگر سناریوی جدید پیش بیاید، قضیه بر عکس است. این بار روحانیت آبرو باخته و بی اعتبار، برای حفظ خود و بخش هائی از دستگاه قدرت، به نهضت آزادی و بخشی از ملیون متوسل می شود که اینک با گذشت زمان از اعتبار و نفوذ سیاسی - اجتماعی بیشتری برخوردارند و اقبال آن دارند که به عامل تعیین کننده در سیاست کشور میدل شوند.

در صورت تحقق چنین سناریو احتمالی است که در داخل حاکمیت



جمهوری اسلامی، چنان نیروی سیاسی بوجود خواهد آمد که آن چه را که جمهوری خواهان ملی امروز جستجو می کنند، عملی سازد. یعنی قادر به گشودن باب گفتگو و تفاهم میان ملت باشد. و شرایطی فراهم شود که آزادی زندانیان سیاسی و آزادی احزاب و مطبوعات از توهّم به واقعیت در آید و شرایط انتقال مسالمت آمیز حاکمیت به مردم، تا حدوی فراهم شود.

(نقل قول ها از نامه سرگشاده جمهوری خواهان ملی)

با توجه به استدلال بالا، ملاحظه می شود که آن نیروی سیاسی در جمهوری اسلامی که به اتکاء آن، جمهوری خواهان ملی و نهضت مقاومت ملی، مشی نوین خود را در رابطه با طرح شعار انتخابات آزاد مطرح می سازند هنوز در خارج از حاکمیت قرار دارد و در حال حاضر جزو اپوزیسیون است و هم اکنون از سوی همین دولت رفسنجانی سرکوب می شود. خود جمهوری خواهان ملی قبول دارند که "نیروی سیاسی حاکم هنوز بر حفظ دستگاههای سرکوب پافشاری می کند و اختناق و انحصار گرائی را شکل مسلط اعمال سیاست در ایران می داند". پس چگونه می شود مشی سیاسی را بر پایه شرایط نا موجود و خیالی تدوین کرد؟ تازه سناریوی مورد بحث و فرضی ما یکی از شقوق تغییر و تحول سیاسی در ایرانست که علی رغم اهمیت آن در روند گذار به دموکراسی و برقراری حاکمیت مردم، ضعیف بودن شانس موفقیت آن در حال حاضر برکسی پوشیده نیست.

بنابر این، نه در حال حاضر چنین نیروی سیاسی در درون حاکمیت وجود دارد و نه ما و جمهوری خواهان ملی و نهضت مقاومت ملی، آن بخش از اپوزیسیون هستیم که در مراحل انتقالی، طرف حاکمیت برای گشودن باب گفتگو باشد.

لذا تا شرایط و اوضاع و احوال کنونی پابرجاست، تا تغییرات مناسب و حد اقل تا آن حدی که در سناریوی احتمالی فوق الذکر یا مشابه آن، به وجود نیاید، طرح شعار انتخابات آزاد و تلاش برای چا انداختن فکر "دیالوگ و گفتگو" با "برخی از طرفداران جمهوری اسلامی" که گویا "گرایش به گشودن فضای باز سیاسی دارند" (از مصاحبه آقای بیژن حکمت با راه آزادی شماره ۲ صفحه ۱۸)، این خطر را دارد که از یک سو نسبت به جناحی از حاکمیت کنونی ایجاد توهّم کند که در سیاست سرکوب و اختناق و ترور مخالفان فرق چندانی با سایر آدم خوارهای حاکمیت ندارد. و از سوی دیگر، در میان توده های جان به لب رسیده، امید کاذب بوجود آورد که پس از مدتی انتظار و ندیدن نتیجه، به یأس و سر خوردگی و سلب اعتماد آن ها از نیروهای سیاسی می انجامد.

مشی سیاسی روز ما پرچه میثانی باید استوار باشد؟

بنا بر این اگر قصد ما این نیست که در خارج از کشور صرفاً شعار دلپسند بدهیم و به عملی بودن یا نبودن آن کاری نداشته باشیم، که به یقین دوستان جمهوری خواهان ملی از این قماش نیستند و تا آنجا که می شناسیم، واقعاً و بطور جدی در جستجوی راه حل اند، در این صورت شعار مبارزاتی روز برای آنکه مؤثر بوده و شانس موفقیت داشته باشد و بتواند نیروی وسیعی را به میدان بکشد و حتی المقدور اسلحه سرکوب رژیم را کند کند، بایست نه بر تخیلات و توهّمات و شرایطی که وجود ندارند، بلکه بر واقعیت ها بنیان گذاری شود. تغییرات و تحولات سیاسی ایران اگر می خواهیم از راه مسالمت آمیز باشد، فقط می تواند گام به گام و مرحله به مرحله پیش برود.

از جمله به این امر باید توجه داشت که مشی سیاسی روز ما و شعار تاکتیکی ما در جهت حمایت فعال از آن نیروهای سیاسی داخل کشور باشد که به نحوی از انحاء برای آزادی و دموکراسی و حاکمیت مردم در شرایط بسیار دشوار خفقان و نابرابری می رزمند. توجه ما ضمناً به این امر معطوف باشد که نوعی هماهنگی و هم سوئی با خواست های نیروهای فعال داخلی داشته باشد تا جبهه ی نیروهای را که علیه حاکمیت مطلقه کنونی مبارزه می کنند، تقویت کند و موجبات سردرگمی مردم و چند بستگی بیهوده آنها را فراهم نسازد. طبیعی است چون ما در خارج از کشور آزادی عمل داریم و از بنیان های فکری مترقی تر و متجددتری برخورداریم، می توانیم و باید فعالیت مشترک و ائتلافی را بر پایه یک منشور جامع تر و دربرگیرنده عمده ترین مسائل جامعه، استوار سازیم.

جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران در سنده هشدار به

حاکمیت و به ملت ایران و در خواست از مردم " (اسفند ۱۳۶۸)، از مردم می خواهد که فریاد آنها " زنده باد آزادی و دموکراسی و مرده باد استبداد و دیکتاتوری باشد. نه چیز دیگر". و باز از مردم می خواهد: "بست به بست هم دهند و با یک پارچگی خواسته های بحق خود را در استقرار حکومت قانون و حاکمیت ملی درخواست نمایند و فریاد اعتراض شان را هرچه رساتر علیه انحصارطلبی و سلطه گری و استبداد بلند سازند". و پیام می دهد که "هم وطنان، جوانان، مردان و زنان ایران زمین! فرصت کم نظیری از جهات گوناگون پیش آمده که ما می توانیم به خواسته های تاریخی خود در استقرار آزادی و حاکمیت ملت، تأمین رفاه عمومی و ریشه کن کردن فقر و فلاکت دست یابیم". و به حاکمیت هشدار می دهد که "از نظر این جمعیت، انحصار و اختناق حاکم بر فضای کشور و سلب آزادی و امنیت عمومی و بی اعتنائی به حقوق و تحقیر مردم و منسوب الاختیار داشتن آنها تحت لوای ولایت مطلقه، علت العلل و ریشه اصلی مشکلات و بحران های کنونی جامعه است". در نامه سرگشاده ۹۰ نفری (اردی بهشت ۱۳۶۹)، نیز تقریباً همین افکار و خواست ها مطرح می شود و از سلطنت مطلقه روحانیت سخن می رود.

آیا همین خواست آزادی و دموکراسی، برقراری حاکمیت ملی، همراه با مطالبه تأمین رفاه عمومی و ریشه کن کردن فقر و مسکنت، چارچوب سیاسی - اجتماعی مناسب برای فعالیت های مشترک و ائتلافی نیست، که با اضافه کردن خواست های عام دیگر، بتوان قاطبه مردم ایران را زیر پرچم واحدی گرد آورد و پایه منشور وفاق ملی قرارداد؟

در این صورت چه نیازی هست که شعاری چون آزادی انتخابات را که برای شرایط کشورهای معینی مناسب بود، به عاریت بگیریم و بخواهیم بطور مصنوعی برای اوضاع و احوال خاص کنونی ایران، بدون آنکه کوچکترین شانس موفقیت داشته باشد، به کار گیریم و توهّم بر انگیزیم؟

اگر گفته شود که منظور اینست که مردم ایران بدو برای آزادی و دموکراسی مبارزه می کنند و سنگرهای متعددی را به دست می آورند و آنگاه در آن لحظه مساعد، از طریق انتخابات آزاد، مسأله چابۀ جانی قدرت صورت می گیرد و حاکمیت مردم اعمال می شود، این درست آن چیزی است که ما می گوئیم و به همین علت معتقدیم که امروز باید برای دستیابی به دموکراسی و آزادی مبارزه کرد و شعار محوری را همین قرار داد. شعار فردا را هم، که ممکن است انتخابات آزاد یا چیز دیگری باشد، به فردا بگذاریم. زیرا در آن اوضاع و احوال شاید راه حل ها و فرمول های مناسب تر دیگری مطرح باشد.

اگر منظور مدافعان شعار انتخابات آزاد اینست که نیروهای چپ سنتی را به سوی راه حل های مسالمت آمیز جلب کنند و آنان را به چشم پوشی از اعمال قهر و خشونت به منظور کسب قدرت سیاسی دعوت نمایند (ماهنامه جمهوری خواهان ملی شماره ۴۲ صفحه ۵). در این صورت و برای این کار نیاز به بحث و تبادل نظر اساسی در باره مناسب ترین راه رسیدن به قدرت، بین نیروهای چپ دموکراتیک ضرورت دارد. تا آنجا که به حزب دموکراتیک مردم ایران مربوط می شود، ما با رد دیکتاتوری پرولتاریا و محور قراردادن دموکراسی و پذیرش اولویت راه مسالمت آمیز و آرام، در تحولات اجتماعی و سیاسی، به آن پاسخ مثبت و روشنی داده ایم و در همین نوشته هم به آن پرداخته ایم. سایر سازمان های چپ دموکرات هم با تفاوت هایی در همین سمت و سو هستند. بهر حال حل این موضوع را نه با اتخاذ یک شعار بلکه از راه معرفتی باید فیصله داد. ما در عین پایبندی و اعتقاد به تغییرات و تحولات مسالمت آمیز و مبتنی بر موازین دموکراسی و تأمین شرایط انتخابات آزاد برای کسب حاکمیت مردم جستیم و بی تردید با تمام نیرو در این مسیر عمل خواهیم کرد، معذراً به این نکته هم توجه داریم که راه کسب قدرت صرفاً بستگی به درک و تمایل اپوزیسیون دموکرات ندارد. طرف دیگر آن، قدرت سیاسی حاکم و سایر نیروهای مخالف رژیم است. به همین مناسبت است که حتی خود جمهوری خواهان ملی، در "نامه سرگشاده به سازمان های سیاسی" تأکید دارند که اگر حاکمیت "با گشودن فضای باز سیاسی و آزادی احزاب و مطبوعات، شرایط انتقال مسالمت آمیز حاکمیت را به مردم فراهم نیاورد، ملت با قهر و زور حاکمیت خود را بدست خواهد آورد. از سوی دیگر، در لحظه اوج امواج اعتراضی توده های پر جوش و خروش، سایر نیروهای مخالف رژیم که ستایش گر راه قهرآمیز هستند، می توانند جنبش توده ای را علی رغم اپوزیسیون دموکراتیک به راه قهر بکشانند. لذا مسأله پیچیده تر از آنست که دوستان جمهوری خواهان ملی ما ساده می کنند.



# توضیح هیئت تحریریه

هیئت تحریریه راه آزادی این توضیح را لازم به اقدامی دارند و یا نقصی در کار نشریه می بیند که جریان برداشتن شعار سرنگونی می بینند، همانگونه که ممکن است نسبت به این از زیر صفحه اول نشریه، اساساً در ارتباط با آن مقاله و نوشته موضع گیری داشته باشند، با تغییر شکل و عرضه آن به صورت مجله بوده مطرح سازند و توضیح بخواهند. این ایراد است. مضافاً آنکه قاطبهٔ اعضاء هیئت تحریریه، به کار ما وارد است که می بایستی در موقع مستقل از تغییر شکل هم مخالف با قید شعار برداشتن این شعار از زیر نشریه، توضیحاتی در نشریه بودند. لازم به یادآوری است که در همین حدود به رفقا و خوانندگان آن می دادیم. در گذشته، در ۱۹ شماره از نشریه پژواک، هیچ درخاسته یادآوری این نکته را ضروری شعاری در زیر صفحات آن قید نمی شده است، می دانیم که در «میانی سیاسی - نظری» حزب در حالی که موضع ما نسبت به رژیم جمهوری دمکراتیک مردم ایران، موضع ما کلاً دو شکل اسلامی و سرنگونی، کم و بیش همان بوده است که فرمولبندی شده است. یکبار در طرح «وظیفه بعد از تعطیل پژواک و ادامه راه آن در «راه مقدم و هدف مرحله ای ما، مبارزه و شادوش ایرانی» و «راه آزادی».

به همین مناسبات، از شماره ۴ نشریه. حتی از ذکر شعارهای عام نظیر آزادی و دموکراسی و یاجبیه متحد و امثالهم نیز خودداری شده است. براساس اعلام ملی و دموکراسی سیاسی و حقوق بشر تأکید این نکته ضرورت دارد که خواست هیئت تحریریه، در آخرین اجلاس شورای مرکزی مطرح و از سوی اکثریت قاطع آن مورد تأکید قرار گرفته است.

ایراد رفقا که «برداشتن شعار سرنگونی بدون اطلاع و بحث همه سازمان های حزبی ضد دموکراتیک و اصول سازمانی است»، از این نظر وارد نیست که هیئت تحریریه، قید چنین شعاری را ذیل نشریه، بر پایه اطلاع و نظرخواهی و بحث همه سازمان صورت نداده بود تا برای برداشتن آن از همان راه اقدام کند.

هیئت تحریریه حساسیت رفقا به این شعار را به کاملاً درک می کند و به آن احترام می گذارد. اما در عین حال انتظار دارد که رفقای حزبی، همان گونه که تهیه مقاله ها، محتویات نشریه را به عهده هیئت تحریریه گذاشته و به وی اعتماد کرده اند، با همان حسن نیت و تفاهم نیز و تدقیق فرمولبندی های ما را در پرتو تحولات نحوه ارائه نشریه و شکل و نوع تنظیم آن را از وظایف هیئت تحریریه و در حیطهٔ مأموریت سازمان بدهد. تا چنین کاری صورت نگرفته است، و اختیارات وی بشمارند و به وی آزادی عمل موضع ما همانست که در فرمولبندی های بدهند. روشن است که حق هر رفیق و سازمان فوق الذکر کنگره دوم قید گردیده است.

حزبیست و انتظار ماهم همینست که اگر انتقادی

نشست تدارکاتی کمیسیون تشکیلات پس از بحث و تبادل نظر پیرامون مسائل سیاسی - تشکیلاتی، در رابطه با نشریه راه آزادی به دو جمع بندی زیر رسید:

۱- برداشتن شعار سرنگونی بدون اطلاع و بحث همه سازمانهای حزبی، غیر دمکراتیک و مغایر اصول سازمانی است. این موضوع باید بطور جدی پیگیری شود.

۲- انتقاد به مقاله پاسخی کوتاه به دوسوال کوتاه سازمان فدائی - مقاله با لحن زننده ای نوشته شده است. - مقاله طرفین را به مذاکرات پشت پرده فراخوانده است.

- مقاله به سیاست تفاهم میان گروههای چپ لطمه می زند.

- مباحث درون شورای مرکزی در زمینه شرکت در سمینار گوتینگن را غیر واقعی منعکس کرده است.

## برگزاری کنفرانس کشوری آلمان

کنفرانس کشوری آلمان در تاریخ پانزدهم مهر ماه ۱۳۶۹ برگزار گردید و در آن موارد زیر مورد بحث قرار گرفت:

۱- همکاری و ائتلاف با طیفی از سلطنت طلبان  
۲- بحث پیرامون نشریه راه آزادی و برداشتن شعار سرنگونی از زیر نشریه بدون اطلاع و نظرخواهی از تشکیلات حزبی  
۳- اولویت و تلاش برای تشکیل شورای چپ  
۴- هویت چپ ح.د.م.  
۵- مسائل تشکیلاتی

از قطعنامه های ارائه شده به کنفرانس و قطعنامه زیر با اکثریت مطلق آرا تصویب شدند.

### ۱- در مورد موضع حزب ما در رابطه با سلطنت طلبان

کنفرانس کشوری آلمان حزب دمکراتیک مردم ایران با اتکا به مصوبات کنگره دوم حزب، هرگونه همکاری با نیروهای نماینده دیکتاتوری و استبداد را در جریان مبارزه برای تأمین دمکراسی برای ایران نادرست و نقض غرض دانسته و به همین دلیل هرگونه تلاش برای نزدیکی به نیروهای طیف سلطنت طلب را که نماینده شاخص دیکتاتوری و استبداد می باشند، نادرست و برخلاف منافع مردم ایران و حرکت دمکراتیک می داند.

### ۲- حذف شعار سرنگونی از نشریه راه آزادی

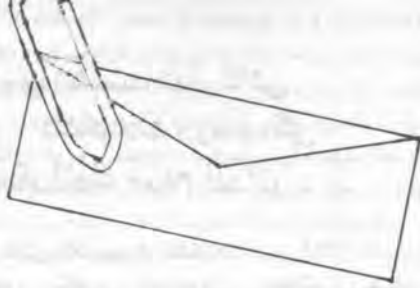
برداشتن شعار سرنگونی از زیر نشریه بدون در نظر گرفتن نظرات و احدهای حزبی در این رابطه، عملی غیر دمکراتیک بوده و این کار شورای مرکزی محکوم است.

اجتماعی - و نه حزبی - دمکراتیک واقعی، دو رکن اصلی هر جنبش آزادی خواهانه است. هر دو رکن باید در کنار هم و در جهت تحقق حقوق بشر و عدالت عمل کنند. هر یک از این دو رکن بدون دیگری ناقص است. هر یک از این دو رکن بدون دیگری ناقص است. هر یک از این دو رکن بدون دیگری ناقص است.

برگزاری يك جنبش آزادی خواهانه، مستلزم همزمانی این دو رکن است. هر یک از این دو رکن بدون دیگری ناقص است. هر یک از این دو رکن بدون دیگری ناقص است.

برگزاری يك جنبش آزادی خواهانه، مستلزم همزمانی این دو رکن است. هر یک از این دو رکن بدون دیگری ناقص است. هر یک از این دو رکن بدون دیگری ناقص است.

برگزاری يك جنبش آزادی خواهانه، مستلزم همزمانی این دو رکن است. هر یک از این دو رکن بدون دیگری ناقص است. هر یک از این دو رکن بدون دیگری ناقص است.



## هیئت تحریریه راه آزادی،

با سلام و آرزوی تندرستی برای شما، همراه نامه، نوشته «فرار از گذشته یا تدارک آینده؟» را در نقد و ارزیابی مقاله م. آشنا که با عنوان «وفاق همگانی» یا «همه باهم» زیر علم جمهوری اسلامی در راه آزادی شماره اول چاپ شد ارسال می‌دارم. لطف فرموده با چاپ آن در راه آزادی هموطنانمان را از محتوای آن با خیر سازید.

با تشکر از زحمات شما و با تقدیم احترام - احمد میرداماد

## فرار از گذشته یا تدارک آینده؟

احمد میرداماد

منهم مانند م. آشنا مقاله «وفاق همگانی» نوشته رضا جوشنی را در نشریه کار، شماره ۷۵، اردیبهشت ۶۹ خواندم. ارزیابیم از آن اما تفاوتی اساسی با برداشتی دارد که م. آشنا از این نوشته کرده و به صورت مقاله ای در راه آزادی، شماره ۱، خرداد ۶۹ با عنوان «وفاق همگانی» یا «همه باهم» زیر علم رژیم جمهوری اسلامی چاپ کرده است. تصویری که م. آشنا از نوشته جوشنی می‌دهد واقعاً تیره و تار است: «جوهرحرف رفیق جوشنی در «وفاق همگانی» تنها یک چیز است: مذاکره با رژیم جمهوری اسلامی؛ یا به دیگر سخن «همه باهم» در خدمت رژیم ولایت فقیه!». پس از این نتیجه گیری که در همان اول نوشته می‌آید، م. آشنا مقایسه هایی را که گویا جوشنی در مقاله اش بین تجارب سیاسی ملل مختلف با مورد ایران انجام داده مورد انتقاد قرار می‌دهد. به نظر وی رژیم اسلامی ایران یک تفاوت اساسی با باقی رژیم‌ها دارد و آن اینکه «قانوناً حاکمیت مردم را نفی می‌کند»، پس تجارب سایر کشورها را نمی‌توان به ایران تعمیم داد. در عین حال، م. آشنا ابراز تمایل به پرهیز از لزوم سرنگونی: «آرزوی من نیز این است که فضای باز سیاسی و احساس امنیت شخصی و اجتماعی» شهروندان کشورمان با وجود همین رژیم امکانپذیر می‌بود، جوشنی را «به مرثیه خواندن و مسیح و اراندرزدان» هشدار می‌دهد، چرا که: «آرزوی من کجا و واقعیت خشن نظام ولایت فقیه کجا؟». برای م. آشنا انتظاراتی از این دست از رژیم جمهوری اسلامی داشت: «از عدم شناخت ماهیت نظام ولایت فقیه» ناشی می‌شود. مقاله با همان نتیجه ای که م. آشنا در اول وعده اش را داده بود تمام می‌شود: «چنانکه ملاحظه می‌شود وفاق همگانی رفیق جوشنی بیعت مجدد با جمهوری اسلامی است. رفیق جوشنی صراحتاً اعلام می‌کند که این «همه باهم» وی نه برای سرنگونی رژیم ولایت فقیه و نه حتی برای عقب راندن رژیم از مواضع ارتجاعیش، بلکه ناظر بر عقب نشینی اپوزیسیون از مواضع و دست شستن از شعارهای رادیکال از قبیل سرنگونی رژیم و... و حل شدن در نظام ولایت فقیه است.»

این تصویری است که م. آشنا از نوشته جوشنی به خواننده می‌دهد. تصویری که خوشبختانه با لحن و محتوای نوشته جوشنی ارتباطی ندارد. پس همان بهتر که قبل از کاوش پیرامون علل کژ بینی م. آشنا مروری کنیم بر «وفاق همگانی». مقاله با ارائه بیان اسفناک حکومت اسلامی ایران آغاز می‌شود: «شیرازه اقتصاد کشور از هم پاشیده، کشور در وضعیت اقتصادی مهلکی قرار دارد و کمر مردم هر روز ریز بار تأمین معیشت خانواده‌ها بیشتر خم می‌شود. صدها هزار آواره جنگی هنوز در بی خانمانی به سر می‌برند. مردم ما از امنیت زندگی شخصی و اجتماعی بی بهره هستند و جان، مال، ناموس و شرف آنان در خطر و تهدید دائمی است. جان و تن صدها هزار جوانان میهن ما را عفریت اعتیاد آلوده است و زندانهای کشور از بزهکار عادی گرفته تا زندانیان سیاسی که سوادتی جز سعادت مردم ندارند، انباشته است. اختناق بیداد می‌کند و زندانیان سیاسی دسته دسته به چوکه اعدام سپرده می‌شوند...». حقا که این جملات و بسیاری دیگر از این دست که در ادامه آن می‌آیند نمی‌توانند مقدمه ای باشند برای دعوت به حل شدن در رژیم ولایت فقیه. فزون بر این در ادامه نوشته، جوشنی به روشنی با هر نوع رژیم استبدادی مرزبندی می‌کند: «در وضعیتی که ایران در آن گرفتار است با سلطه و

زور گویی یک نیرو در قدرت علیه دیگران واقعاً هیچ مسئله ای حل نخواهد شد... هم تجربه شاه و هم تجربه رژیم ولایت فقیه و هم رویدادها و تحولات اخیر در بسیاری از کشورهای جهان خط بطلان بر این اعتقاد و امید کشید و نشان داد که دوره انحصار قدرت در دست عده ای محدود به پایان رسیده است». جوشنی سپس به یاد آوری چهار موضوع می‌پردازد تا با توجه به آنها استراتژی و تاکتیک پیشنهادی خود را توضیح دهد. این چهار موضوع که در زیر یاد آوری خواهند شد به نظر من هم به درستی بازگو کننده تغییرات مهم سیاسی - اجتماعی در صحنه ملی و بین المللی هستند. تغییراتی که باید در تعیین استراتژی و تاکتیک مبارزه برای دموکراسی در ایران در نظر گرفته شوند.

۱ - اذعان به کم بینگی جامعه ایران در تمامی ابعادش و انقیاد پروژه های سیاسی مختلف به این کم بینگی.

۲ - روی آوردن بسیاری از گروههای سیاسی ایرانی از طیف های مختلف به دموکراسی و دفاع از حقوق بشر.

۳ - وجود جو خشونت و انتقام جویی در جامعه و احتمال تبدیل این جو به جنبشی خشونت بار و غیر قابل مهار.

۴ - تغییر جو جهانی و پدیداری موفق آزمون ها و چشم انداز های جدید سیاسی.

نتیجه اینکه:

اولا باید خواست های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی را مستقیماً مطرح کرد تا مردم فرصت یابند شکل اعمال مؤثر آن را با توجه به اوضاع و احوال بیابند و با سنجش و ارزیابی امکانات موجود گام به گام حکومت را به عقب نشینی و پذیرش خواست هایشان وادار کنند.

دوم، باید سیاستی را پیش گرفت تا از هرگونه خشونت پرهیز شود. یعنی نه فقط خود نباید به سازماندهی قهر پرداخت بلکه باید سیاستی را پیش نهاد که حکومت نیز از اعمال آن بپرهیزد. به این معناست که جوشنی مذاکره را یکی از شیوه های مطلوب اعمال حقانیت مردم باز می‌شمارد.

سوم بسیج عمومی باید وسیع ترین طیف های سیاسی را در بر گیرد تا بتواند وسیع ترین نیروی اجتماعی را برای عقب نشاندن حکومت به کار گیرد و نهایتاً اوضاعی را پدید آورد که وسیع ترین نیروهای اجتماعی در شرایط دموکراسی در باز سازی کشور شرکت کنند.

با توجه به خلاصه ارائه شده از مقاله جوشنی به نظرم روشن است که «وفاق همگانی» نه فقط سایرین را به حل شدن در نظام ولایت فقیه دعوت نمی‌کند بلکه در جستجوی راهی است که برای همیشه فقیه و فقیه بازی را از کشور برچیند. نه فقط فراخوانی به کنار گذاشتن مبارزه بر علیه حکومت اسلامی نیست بلکه به دنبال مؤثرترین راه برای عقب نشاندن آن است و بالاخره نه تنها ناظر به عقب نشینی اپوزیسیون نیست بلکه درست بالعکس هدفش بسیج اپوزیسیون است که بتواند با در نظر گرفتن مصالح کشور به مصاف زمامداران حکومت برود. تفاوت بین تصویری که م. آشنا از «وفاق همگانی» به دست می‌دهد و متن نوشته چندان زیاد است که گویا آشنا از مقاله دیگری صحبت می‌کند که در تناقض کامل با نوشته رضا جوشنی است. یعنی آشکار است که م. آشنا با نگاهی بسیار بسیار جانبدار و آغشته به پیش فرضهایی که نشانی از آنها در نوشته جوشنی نیست به نقد نوشته پرداخته است. به طوری که در دو مورد اساسی جوشنی حتی در نوشته اش از پیش پاسخ امثال م. آشنا ها را داده است. گویا او به جو (هنوز) حاکم بر بخشی از نیروهای چپ سابق آشناست.

بار اول هنگامی است که جوشنی مذاکره و اشتراک مساعی را یکی از روش های عقب نشاندن حکومت باز می‌شناسد و سپس می‌نویسد: «گفته خواهد شد این یعنی پذیرش وضع موجود و حذف شعار سرنگونی، و از آن بوی کنار آمدن با رژیمی استشمام می‌شود که تا مغز استخوان ضد مردمی است و یا حد اقل در تلاش برای پیدا کردن متحد در حکومت

## توضیح آقای احمد شاملو

یکی از خوانندگان نشریه طی نامه ای از آمریکا می نویسد: در دیدار با احمد شاملو هنگام سفرش به آمریکا، وی با مشاهده تصویر خود در کنار شعر مندرج در شماره ۲۲ راه آرانی از من خواست به اطلاع شما برسانم که وی سراینده شعر مزبور نیست. لطفاً این مطلب را به اطلاع خوانندگان هم برسانید.

ما از پیش آمدن چنین اشتباهی از شاعر گرامی آقای شاملو و نیز خوانندگان خود پوزش می طلبیم.

### توضیح و پوزش:

متأسفانه با وجود تعهد ما به حفظ حداکثری طرفی و تلاش برای انعکاس مسائل گروه ها و سازمانهای سیاسی اپوزیسیون ایران در صفحه محافل سیاسی، طی چند شماره گذشته یکی در راه آرانی شماره ۲۱ هنگام طرح مسئله انشعاب در سازمان فدائی و دیگری در شماره ۲ راه آزادی در ارتباط با مقاله آقای داریوش همایون در روزنامه آیندگان پیرامون انتخابات آزاد، این تعهد بطرز آشکاری زیر پا گذاشته شده است. ما ضمن پوزش از خوانندگان تلاش خواهیم کرد موارد مشابهی تکرار نشود.

- \* دوست عزیز همایون از بلژیک - طرح شما برای روزنامه رسید.
- \* از توجه شما به فراخوان راه آزادی تشکر می کنیم.
- \* دوستان گرامی نشریه ایرانشناسی. نامه و نشریه شما بدست ما رسید. از بابت ارسال نشریه از شما تشکر می کنیم.

آنچنان که بود ارزیابی نشد تا امروز همه سیاست از این اصل استنتاج شود که این حکومت "ماهیتاً" ضد مردمی است. اشتباه در همین جستجوی ماهیت برای حکومت ها به عوض جستجوی سیاستی است که بتواند این یا آن نوع رفتار را به حکومتی تحمیل کند و نهایتاً او را سازد خود در تدارک تعویض شرکت کند.

در پایان مایلیم از هیئت تحریریه و یا مسئولین انتشار راه آزادی گله ای بکنم. همانطور که دیدیم م. آشنا نوشته جوشنی را نه نقد که مسخ کرده است. وی نه فقط به این کار اکتفا نکرده بلکه در اول مقاله از نوشته دیگری را که با عنوان «امروز بایکوت فردا سرکوب» در همان نشریه کار، همان شماره ۷۵ چاپ شده است، با یک چرخش قلم به سرنوشت «وفاق همگانی» دچار می کند. م. آشنا بدون آنکه کوچکترین شاهدهی برای ادعایش بیاورد، یعنی بدون یاد آوری کوچکترین بخشی، حتی مسخ شده از این مقاله آن را هم در کنار «وفاق همگانی» می گذارد متهم به جستجوی همان هدف یعنی دعوت به رفتن زیر علم جمهوری اسلامی می کند: مسئولین انتشار راه آزادی نیز خم به ابرو نیاروده اند و نوشته را به همین صورت چاپ کرده اند. درست است که امضای پای مقالات، هیئت تحریریه را از همبستگی سیاسی داشتن با نوشته آزاد می سازد، اما این به معنای مبری بودن از هر مسئولیتی نیست، از جمله مبری بودن از چاپ اتهام بدون دلیل و مدرک یا وارونه جلوه دادن نوشته ای. آخر اتهام لطمه جبران ناپذیر زدن به جنبش آزادیخواهانه و عدالت طلبانه، اتهام کوچکی نیست. نوشته جوشنی البته فارغ از کاستی نیست وفاق همگانی یا هرنوع همگامی با سایر نیروهای ششاسی، واقعیتی از پیش داده شده و مستقل از امکانات و اهداف نیروهای دخیل در آن نیست. از همین رو نیز نیروهای سیاسی مختلف با یک نوع سیاست و بدون تمایز آن را تدارک نمی بینند. توانایی یک وفاق همگانی در اتخاذ این یا آن مسیر و برنامه سیاسی و یا اجتماعی منوط به شروطی است منتج از مقابله دموکراتیک نیروهای تشکیل دهنده این وفاق به هنگام و چه بسا پس از رسیدن به آن. وقوف به لزوم وسعت طیف شرکت کنندگان در این وفاق تدوین سیاست های متمایز در ارتباط با آن را بیش از پیش الزامی می سازد. این نکات در نوشته جوشنی موضوع بحث قرار نگرفته اند. اما دقیقاً تدوین این سیاست های متمایز از جانب سازمان ها و طیف های سیاسی مختلف به فای بحث سالم و سازنده ای برای گفتگو، مناظره، بحث و مذاکره احتیاج دارد. مقالاتی به شیوه و لحن نوشته م. آشنا این فضا را خدشه دار می سازند و مانعی در برابر انجام صریح و جدی این بحث ها خواهند بود.

است. یعنی دقیقاً با لحن خوب یکی از همان ایرادهایی که م. آشنا به نوشته می گیرد. جواب درست در پاراگراف بعدی آمده است: "باید گفت اگر منظور و مضمون شعار و سیاست مسئولانه، خارج کردن جامعه از بن بست موجود که همه عرصه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و روانی جامعه را زیر سیطره خود گرفته است، باشد، تصریحات فوق تلاشی است برای رهیافت از این بن بست و برای منشأ اثر کردن شعارها و سیاست ها و خلاصی مردم از این بختک سراسری نه کنار آمدن با آن".

بار دوم زمانی است که جوشنی به آزمون های کشور های مختلف رجوع می کند و چون می داند که هرکسی می تواند برای رد این استدلال جواب همه پسندی را به این مضمون بدهد که ایران تافته جدا بافته ای است و نباید نمونه برداری کرد (یعنی دقیقاً همان استدلالی که م. آشنا بیش از یک سوم مقاله اش را به آن اختصاص داده است) می نویسد "لاید خواهید گفت: باز هم الگو برداری، کشور ما خودویژه است، فرهنگ مردم ما چیز دیگری است. ملایان و حزب الهی ها ۱۱ سال است که دستانشان تا مرفق به خون مردم و فرزندان خلق آلوده است. سلطنت در امتحان تاریخ رفوزه شده است، با مجاهد جماعت نمی توان کنار آمد، بازرگان هم فقط سنگ خود را به سینه می زند، چپ ها انحصار طلب و الگو بردارند، جمهوری خواهان که کسی نیستند و... قس علیهذا. ولی سؤال اینست که آیا برای این خود ویژگیها نمی توان راه خودویژه ای یافت که الگوی راه کامبوج و افغانستان و نیکاراگوئه و السالوادور و انگولا نباشد ولی عاقلانه و چاره ساز و ایرانی باشد؟"

سؤالی که باقی می ماند این است که چرا م. آشنا از این نوشته دعوت به رفتن زیر علم جمهوری اسلامی را برداشت کرده است؟ به نظرم پاسخ به این سؤال را نه در نوشته جوشنی که در آنچه عمده تاً حزب توده و بعضاً سازمان فدائیان (اکثریت) در ۵ سال اول انقلاب کردند باید جستجو کرد. م. آشنا در انتقادش به جوشنی از "بیعت مجدد" با جمهوری اسلامی صحبت می کند و به این صورت منشأ نگرانی های خود را برای خواننده روشن می سازد. سیاست اشتباه و فاجعه باری که خصوصاً توسط حزب توده و در سطح محدودتری توسط اکثریت در آن دوره دنبال شد باید موضوع نقد و بررسی ریشه ای و جدی قرار بگیرد. وگرنه روشن است که از هر لحنی میانه رو، دست دادن با شیطان بر داشت خواهد شد و هرنوع فراخوانی به همگامی، دعوت به قبول سلطه یک نیرو و پشت کردن به دموکراسی معنا خواهد داد. اگر آن نقد به درستی انجام گرفته بود امروز نگاهی به ساختار استدلالی نوشته جوشنی کافی بود تا معلومتان کند که در آن صحبت اصلاً از بیعتی نیست که احیاناً تجدیدش مایه هراس باشد. آن سیاست توجیهش را در تئوری راه رشد غیر سرمایه داری می یافت که تقسیم بندی جهان به دو کامپ، اولویت مبارزه ضد امپریالیستی، نقد دموکراسی صوری و پذیرش دولت همچون ابزار مبارزه طبقاتی و فرهنگ بمنزله آگاهی طبقاتی چارچوب های نظری اش را می ساختند. جوشنی در توضیح سیاستش به هیچ یک از مفاهیم ایدئولوژیک بالا مراجعه نمی کند. و اگر همه استدلالهایش از یک درجه از استحکام برخوردار نیستند و گاهی اوقات منطق و احساسات را بیش از حد در هم می آمیزد، اما همیشه در پیوند با شرایط عینی جامعه ایران صحبت می کند و واقع گرایی وجه مسلط نوشته اوست. جوشنی نه از کسی یا نیرویی انتظار دارد بخاطر اجازه فعالیت سیاسی یافتن بخشی از حرفش را نزند، نه مشغول ارائه "برنامه حد اقلی" است که "حد اکثر" آن مثلاً سرنگونی باشد و نه سنجشی از "ذات" و "ماهیت" حکومت اسلامی به دست می دهد که بر مبنای آن قرصاً بخواهد صحبت از همراهی و همسویی با آن بکند. پس در متهم کردن او به نشناختن ماهیت جمهوری اسلامی، صحبت م. آشنا نه با جوشنی که با کسانی است که در گذشته با دوره بندی تاریخی و ذات شناسی، با کامپ سازی و ماهیت سنجی آن فجایعی را که می دانیم آفریدند. از مصالحه های بیجای دیروز نمی توان با توسل به شعار های رادیکال امروز گریخت. یکی از نتایج به نقد نکشیدن ریشه ای سیاست های گذشته هم در همین است که چون عمیقاً موضوع ادراک قرار نگرفته اند، سایه شان بر وجدان بخشی از تیرو های سیاسی ایران سنگینی می کند و به عوض آنکه واقعیات و امکانات سیاسی و مصلحت کشور و مردم تعیین کننده جهت گیری های سیاسی باشند، فرار از این گذشته است که به استراتژی و تاکتیک ها سمت و سو می دهد. و باز هم اشتباه دیروز این نبود که "ماهیت" حکومت اسلامی



در حاشیه مقالات «چرا جبهه جمهوریخواهان» و «ضرورت يك اتحاد بزرگ ملی» مندرج در «نشریه راه آزادی شماره های ۲ و ۳»

## «نواندیشی» یا اشاعه لیبرالیسم بورژوایی

مدتی است بحث درباره «مؤلفه های دمکراسی» (مؤلفه های استبدادی) و نحوه برخورد به نیروهای سلطنت طلب و دیگر نیروهای راست و محافظه کار در صفحات نشریه راه آزادی و شورای مرکزی ح.د.م.ا. و حوزه های حزبی جریان دارد.

جریان بحث ها و مقالاتی که در نشریه راه آزادی درج می گردد به وضوح نشان میدهد که يك گرایش نیرومند بورژوالیبرالی در حال تسخیر کامل ح.د.م.ا. است!

اینک جدی ترین خطری که جنبش دفاع از دمکراسی و آزادی را تهدید میکند، لیبرالیسم است، و اگر مقابله جدی با این گرایش در مجموعه جنبش دمکراتیک انجام نگیرد چه بسا سرریزنگاهها و مقاطع حساس و تعیین کننده ضربات جبران ناپذیری به امر رهائی مردم میهنمان از چنگال چهل و تارک اندیشی نظام جمهوری اسلامی و گسترش و تعمیق دمکراسی واقعی وارد سازد. مدافعان واقعی دمکراسی و مبارزان راستین راه آزادی باید بطور پیگیر و قاطع در راه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برای دمکراسی و آزادیهای بی قید و شرط سیاسی، مبارزه کنند و در این مبارزه تکیه اساسی شان روی آن نیروهای طبقاتی باید باشد که ستونهای اصلی دمکراسی و عدالت اجتماعی در جامعه ما هستند. زیرا بدون به میدان آمدن توده های وسیع مردم برای حق مشارکت در تعیین سرنوشت شان، نه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ممکن است و نه جامعه ما روی آزادی خواهد دید. و همچنین مدافعان واقعی دمکراسی نباید لحظه ای از افزایش ناپیگیری و سازشکاری لیبرالیسم کوتاه بیایند.

مقالات «چرا جبهه جمهوریخواهان» نوشته بابک امیرخسروی و «ضرورت يك اتحاد بزرگ ملی» نوشته محسن (مندرج در شماره های ۲ و ۳ نشریه راه آزادی) برنگرش واحدی استوار و اساساً مکمل هم اند. هر دو مقاله منحط ترین نوع گرایش لیبرالی را نمایندگی میکنند و آشکار و نهان علیه جنبش دمکراتیک موضع اتخاذ کرده اند.

در مقاله «ضرورت يك اتحاد بزرگ ملی» نه تنها همان مسایل و مطالبی که در رابطه با «طیف های مختلف سلطنت طلبان» در مقاله «چرا جبهه جمهوریخواهان» آمده، تکرار شده، بلکه نویسنده مقاله «ضرورت...»، «سایر مؤلفه های ملی - دمکرات طرفدار دمکراسی را که در پاراگراف آخر مقاله «چرا جبهه جمهوریخواهان» اشاره شده بود، «باز یابی» کرده و زمینه «گفتگوی سالم و سازنده» ای را در راستای تشکیل «ائتلاف گسترده تر» مهیا ساخته است.

### جمهور مردم یا سلطنت؟

بابک امیرخسروی در مقاله «چرا جبهه...» که با توجه به عنوان مقاله می بایستی قاعدتاً تکیه

و تاکید اساسی روی حقانیت جمهوری و مترقی تر و دمکراتیک تر بودن آن نسبت به رژیم سلطنتی می برد و جبهه جمهوریخواهان را تقویت می کرد، سعی کرده در جای جای مقاله اش برای سلطنت طلبان مشروعیت کسب کند. البته از انصاف نباید گذشت که نویسنده «در شرایط مساوی... جمهوری مبتنی بر دمکراسی و لائیسیت» را بر سلطنت ترجیح داده و برای این باور است که «در شرایط برابر شکل جمهوری دولت، مناسب ترین و خواناترین نوع اعمال حاکمیت است»

بابک امیرخسروی در مقاله ای که قرار است در دفاع از جبهه جمهوریخواهان باشد به زمینه اجتماعی و وسعت نیروی سلطنت طلبان مراجعه میکند و خبر از تحولات درونی آنها میدهد و بالاخره توصیه میکند که حزب سیاسی باید سیاست متناسب با طیف وسیع سلطنت طلبان داشته باشد. توجه کنید: «نمی توان این واقعیت را نادیده گرفت که طرفداران سلطنت، بخصوص در اثر جنایت کاری ها و وندانم کاری ها و اختناق بی سابقه از سوی جمهوری اسلامی، در میان مردم، زمینه اجتماعی پیدا کرده اند و نیروی را تشکیل میدهند.

من حتی يك كاسه کردن طرفداران سلطنت و همه رادشاه الهی ها خلاصه کردن همه رایایک چوب زدن و تحولات درونی آنها را در پرتو تجربیات گذشته و بویژه یازده سال حکومت خمینی و دگرگونی های بزرگ جهانی امروز ندیدن خطامیدانم... طرفداران سلطنت در ایران، طیف وسیع و ناهمگونی است. بی توجهی به این طیف ها و ناداشتن سیاست متفاوت و متناسب با هر کدام را برای يك حزب سیاسی نادرست میدانم» در مقاله «ضرورت يك...» نیز همین ایده و تقریباً با همان اصطلاحات و جملات مشابه آمده است.

بابک امیرخسروی باز در همان مقاله بجای تبلیغ جمهور مردم، سلطنت را از زیر ضرب خارج میسازد؛ «البته من این عقیده و استدلال متداول را که رژیم سلطنتی در ایران در شرایطی به دیکتاتوری منجر میشود و بیان این حکم که استقرار دمکراسی توأم با نظام سلطنتی در ایران را غیر ممکن می بیند اصولاً درست نمیدانم.» و برای لوٹ کردن جمهوری و بی ارزش کردن و بی محتوی ساختن شکل حکومتی چنین اشعار میدارد: «در پایان اشاره به این نکته را ضروری میدانم که در رای اشکال حکومتی، که سلیقه ها و معتقدات نسبت به آنها متفاوت است، میان نیروهای مختلف دمکرات و ملیون مخرج مشترک طرفداری از دمکراسی و حقوق بشر قرار دارد که نباید به آن بی تفاوت بود.»

نویسنده «چرا جبهه...» از رضاهلوی می خواهد «تضمین» بدهد که سلطنت وی مثل سلطنت پدر و پدر بزرگش نخواهد بود، و برای راهنمایی ایشان، «حداقل» هائی را پیشنهاد میدهد که در صورت پذیرش این حداقل ها از طرف

رضاهلوی دیگر مشکلی برای اعتماد به صداقت وی، در میان نخواهد بود: «... آیا صرف بیانیه چهارده ماده ای رضاهلوی و چند سخنرانی و مصاحبه مطبوعاتی و تلویزیونی، آنهم در غربت و فرسنگ ها دور از اهرم قدرت کافی است؟ حداقل صداقت در گفتار امروز، و برخورد قاطع به گذشته و مرزبندی با آنست. محکوم کردن کودتای بیست و هشت مرداد. سرکوب آزادیها، کشتار دگراندیشان، تجاوزات متعدد به قانون اساسی و برقراری حکومت فردی و فعال مایشائی، مسلط کردن بیگانگان بر امور کشوری و لشگری، حداقل آنست.» در نظر اول ممکن است این تصور به خواننده نست دهد که نویسنده، سلطنت و سلطنت طلبی را زیر سؤال برده و برخورد قاطع با آن کرده است ولی با کمی دقت در جمله بندی و با آشنائی مختصر با نظرات بخشی از سلطنت طلبان نسبت به کارنامه سلسله پهلوی، «شیطنت» نویسنده رومیشود و معلوم میگردد که وی هیچ مطلب تازه ای نگفته و تضمین بدیع، نخواسته، بلکه تکرار مکررات کرده است.

شاید نویسندگان مقالات بعنوان اعتراض بگویند که ما در مقالاتمان يك بخش «کامل» (بویژه در «چرا جبهه...») به افشاگری علیه خاندان سلسله پهلوی اختصاص داده ایم و صریح و روشن از جمهوری در مقابل سلطنت دفاع کرده ایم!

البته این اعتراض بی مورد است. من در فوق نشان داده ام که دفاع شما از جمهوری تاچه حد شل و سست است، ولی با وجود این من معتقد نیستم که شما سلطنت طلب هستید و یا سلطنت طلب شده اید و این نیز راست است که علیه خاندان پهلوی «افشاگری» کرده اید، اما این نوع «افشاگری» ها و حتی پر خاش ها درباره سلسله پهلوی هیچ چیز تازه ای ندارد و در همین کیهان سلطنت طلب (چاپ لندن) و نشریه «قیام ایران» و ایست به شاپور بختیار و در نوشته های لیبرال های جمهوری خواه صدبار مفصل تر و دقیق تر و مستند تر از نوشته های شما آمده است. در نوشته های شما بعنوان «چپ های دمکرات و نواندیش» آنچه تازگی دارد و بدیع است این است که اولاً وارد يك مسابقه و مناسبات دمکراتیک، با سلطنت طلبان شده اید و ثانیاً پای سلطنت طلبان را به «ائتلاف گسترده تر» تان باز کرده اید و بالاخره به رضاهلوی توجه داده اید که اگر «حداقل صداقت» را بخرج دهد، به «مؤلفه های ملی - دمکراتیک» متختراش میسازید!

### تطهیر شاپور بختیار

نویسندگان «چرا جبهه جمهوریخواهان» و «ضرورت يك اتحاد بزرگ ملی» برای طرفداران «نظام مشروطه سلطنتی» یعنی نهضت مقاومت ملی ی شاپور بختیار جایگاه ویژه و جداگانه ای قائل اند و آن را جزو «جریانات ملی - دمکراتیک» و پایبندان دمکراسی» و از «مؤلفه های مبارزان

راه دمکراسی» بحساب آورده اند. در هر دو نوشت سیمپاتی جدی و اظهار لطف به شخص شاپور بختیار بطور عیان به چشم میخورد: «آقای دکتر بختیار از یاران مصدق و خود از قربانیان رژیم استبدادی سلطنت پهلوی» است. به نظر نویسندگان محترم این مقالات، «نهضت مقاومت ملی» تنها یک عیب و یاریک تناقض کوچک دارد و آن، موضع «دفاع از نظام مشروطه سلطنتی»، یا قبول نویسنده «چرا جبهه...»، «انتخاب شکل حکومتی است». و این «انتخاب شکل حکومتی» - که به اعتراف خود مقاله نویسان به «رجعت» نوه رضاخان و پسر محمدرضا شاه منجر میگردد - انچنان ساده و بی اهمیت تلقی میشود که گوئی صحبت نه بر سر «انتخاب شکل حکومتی» بلکه انتخاب مدل ماشین است!

به اعتقاد نویسنده «ضرورت یک...»، «علیرغم چنین تناقضی نهضت مقاومت ملی ایران در همین محدوده کنونی نیز نیروی ملی و دمکراتیک محسوب گردیده و بعنوان یکی از مؤلفه های دمکراسی در ایران می تواند طرف مذاکره و ائتلاف و همکاریهای سیاسی با جمهوریخواهان دمکرات قرار گیرد. و همین ایده در مقاله «چرا جبهه...» نیز عیناً تکرار شده است.

واقعاً که آدم باید خیلی «ساده دل» باشد و یا خیلی وقیح، که بتواند شاپور بختیار و «نهضت» اش را ملی و دمکرات بداند و بنامد! آقایی که خیلی از «ملی گراش» صحبت میکنند و سنگ اتحاد بزرگ ملی را به سینه میزنند چطور میتوانند به خردشان جرئت دهند که شاپور بختیار را یک «عنصر ملی» بنامند، راستی که حیرت آور است! اسناد و مدارکی که در این چندسال اخیر در و ابستگی همه جانبه شاپور بختیار به بیگانگان منتشر شده، و حمایت بی خدشه و تابه آخر آمریکا در بجنوبه انقلاب ۱۳۵۷ از وی، و حرکات سیاسی اش در پس از انقلاب در خارج از کشور احتیاجی به گوشزد و یادآوری ندارد، و مثل آفتاب روشن است. مردم ایران، شاپور بختیار را باشم سیاسی و تجربه عملی شان قبل از انقلاب و پیش از اینکه اسناد و ابستگی اش به بیگانگان در پس از انقلاب در خارج و داخل کشور در هر کوی و برزن نواخته شده باشد، شناخته بودند کمالینکه شعارهای توده های میلیونی مردم علیه بختیار، هنوز از ذهن ها زنده نشده است. و اگر از نظر نویسندگان هر دو مقاله، و ابستگی به بیگانگان عیب و ایرادی ندارد، در آن صورت چرا اینهمه «ملی بازی» در می آورند و نقاب «استقلال طلبی» به چهره می زنند. و اگر منظور از «ملی»، مترادف با ضد کمونیست و ضد چپ بودن است «حداقل صداقت» حکم میکند که این را سر راست و روشن بگویند و چپ ستیزی و ضدیت با استقلال و آزادی را در لاف «ملی» و «ملی گراش» نپنجانند!

برای دمکرات نبودن آقای بختیار همین پس که در اوچ انقلاب ضد استبدادی - سلطنتی مردم ایران، به تقاضای خودش و با همراهی مقدم رئیس سازمان امنیت وقت به حضور شاهنشاه آریا مهره شرقیاب می شود و خود را کاندید نجات سلطنت و سلسله پهلوی معرفی میکند. (رجوع شود به «پاسخ به تاریخ» نوشته محمد رضا پهلوی) اگر ایشان یک جو هم دمکرات میبود، نمی توانست و نمی بایست به تقابل با مردم به جان آمده از استبداد محمد رضا شاه برخیزد تا سلطنت و سلسله پهلوی رانجات دهد.

در همین خارج از کشور بدنام ترین و کثیف ترین مهره های ساواک که از طرف سلطنت طلبان بخاطر بدنامی شان طرد شده اند، دم و دستگاه شاپور بختیار را می گردانند! (رجوع شود به نامه سرگشاده فریبز زکریمی عضو سابق شورای عالی نهضت مقاومت ملی به شاپور بختیار) و برای اینکه وقت خوانندگان را با فخرست «کارنامه دمکراتیک» آقای بختیار نگیرم تنها به این نکته هم اشاره میکنم که مناسبات سازمانی در «نهضت مقاومت ملی» بر اساس مناسبات ضد دمکراتیک و فوق العاده عقب مانده و ارتجاعی «مرجعیت» شاپور بختیار استوار است. تازه «نهضت مقاومت ملی» ها تلاش دارند این مرجعیت را به کل جامعه تعمیم دهند!

## توهم پراکنی درباره بورژوازی لیبرال

نویسنده «ضرورت یک اتحاد...» انچنان از «دمکراسی خواهی» لیبرالها ثوق زده و از خود بیخود شده که حتی حاضر نیست و یاد درست تر بگویم قادر نیست کوچکترین عیب و ایرادی را در این «مؤلفه های دمکراسی» ببیند. نویسنده به هر کدام از لیبرال هایک نوچین مدال میدهد و در مقابل «آزادیخواهی» آنها به سجده می افتد! تماشا کنید: «جمهوریخواهان ملی ایران که در دفاع از دمکراسی، حقوق بشر، پلورالیسم سیاسی، استقرار حاکمیت ملی بر اساس مردم سالاری و یک مشی اتحاد جویانه از چوچه مشخصه آن، یکی از ستونهای ثابت قدم و دمکراتیک جبهه آزادیخواهان است را تشکیل میدهد.» و یا «جبهه ملی در اروپا که دفاع از آزادی و دمکراسی در ایران از راههای مسالمت آمیز را در سرلوحه فعالیت سیاسی خود قرار داده است از دیگر نیروهای ملی و دمکراتیک ایران است.»

مهندس بازرگان و بنی صدر و امثالهم را شخصیت های ملی و آزادیخواه و جزو مؤلفه های مبارزان راه دمکراسی در ایران» قلمداد میکند. البته بسیار طبیعی است که کسی که مارکسیست ها (پیروان دیکتاتوری پرولتاریا) را با مدافعی دیکتاتوری خاندان پهلوی هم طراز و هم سطح بشناسد و هر دو را «مؤلفه های استبدادی دراپوزیسیون رژیم» بنامد، باید هم لیبرالها را که وجودشان از کینه بهیمی به کمونیست ها بخاطر دفاع بی خدشه شان از حقوق مزد بگیران و لگدمال شده گان و دفاع پیگیرشان از دمکراسی و انقلاب، لبریز است، دمکرات و آزادیخواه و از «مؤلفه های مبارزان راه آزادی» بداند.

«جمهوریخواهان ملی» که اینهمه نویسنده مقاله «ضرورت...» در مدحشان کوشیده است حداقل همین امروز نه تنها نیروی واقعی دمکراسی نیستند بلکه فراتر از آن بنام دفاع از دمکراسی بزرگترین ضربه را به جنبش دفاع از دمکراسی در ایران، وارد می آورند. «جمهوریخواهان ملی» از یک طرف سازش و معامله با جمهوری اسلامی را با شعار «انتخابات آزاد در چهارچوب جمهوری اسلامی» پیش میبرند و از طرف دیگر با توهم پراکنی درباره آزادیخواهی سلطنت طلب های مشروطه خواه - همانند نویسندگان هر دو مقاله - جنبش دفاع از آزادی را از مضمون دمکراتیسم واقعی تهی می کنند و آنرا لوٹ میسازند.

نویسنده مقاله «ضرورت...» می خواهد با گنجاندن «جبهه ملی ایران در اروپا در» مؤلفه های دمکراسی و مغالزه بان، برای حزب دمکراتیک مردم ایران اندکی وجهه ملی کسب کرده و گذشته «چپ» و «ناپاک» آن را پاک کند! جبهه ملی در اروپا، یک جریان عمیقاً ضد چپ است و دشمنی کور با مارکسیست ها دارد، و حداقل تا وقتیکه از این موضع خود دست برنداشته، نمی تواند جزو مؤلفه های آزادی و دمکراسی بشمار آید.

نویسنده «ضرورت...» برای اینکه «نیروهای ملی و اسلامی» یعنی بازرگان و بنی صدر را که دشمنی شان با دمکراسی و آزادی واقعی قابل کتمان نیست، به زور داخل مؤلفه های دمکراسی اش کند و بعنوان عناصر دمکرات به خوانندگان مقاله اش یقیناند، به «رسوایی تمام عیار بنیادگراش اسلامی در ایران» و «فروپاشی نظام های توتالیتر ایدئولوژیک در اروپای شرقی» اشاره کرده و نتیجه می گیرد که «نیروهای ملی - دمکراتیک اسلامی» از این تجارب درس آموخته اند و «بچار تحولات معینی در راستای پذیرش جدایش دین از دولت» شده اند! این که این «نیروها» از فروپاشی نظام های توتالیتر درس آموخته اند حرف مفتی بیش نیست: زیرا ایشان، با فروپاشی این نظام ها تازه در حقیقت ایدئولوژی اسلامی خود، ثابت قدم تر و پروتر شده اند، و دیگر اینکه این آقایان تنها با آن بخش از «بنیادگراش اسلامی» که جنبه «ضد سرمایه داری» و «ضد امریکائی» دارد مخالفتند. درد اینها تنها عدم شرکت مؤثر در قدرت سیاسی و به بازی نگرفته شدن توسط حکام جمهوری اسلامی است.

نویسنده «ضرورت...» بنی صدر و بازرگان را قربانیان دیکتاتوری مذهبی!! معرفی میکند که طرفدار استقرار «حکومت قانون» و... اند.

همین بازرگان و بنی صدر نه تنها قربانی دیکتاتوری مذهبی نبوده، بلکه خود عامل و مجری دیکتاتوری مذهبی بوده اند. کارنامه ضد دمکراتیک بنی صدر و بازرگان در بعد از انقلاب ۵۷، بر کسی پوشیده نیست. بنی صدر و بازرگان - هر دو - از همان ابتدا ستونهای حاکمیت ارتجاعی بوده اند و مسئولیت های مهم داشته اند. بازرگان نخستین نخست وزیر و بنی صدر نخستین رئیس جمهور همین جمهوری اسلامی بوده اند و در تثبیت و تحکیم جمهوری اسلامی - نظام چهل و خرافه و اختناق - بطور جدی نقش و سهم داشته اند.

طرفداری از «حکومت قانون» نیز همان قانون اساسی ارتجاعی - ضد دمکراتیک فقهاست که بر پایه اصل ولایت فقیه و نفی حاکمیت مردم استوار است.

## تکمله

چاپلوسی های ذلت بار و تهوع آور نویسندگان مقالات «چرا جبهه جمهوریخواهان» و «ضرورت یک اتحاد بزرگ ملی» درباره بورژوازی سلطنت طلب و بورژوازی جمهوریخواه آدم را به یاد شیوه برخورد حزب توده با امام خمینی» می اندازد که برای مقبولیت یافتن در پیش «خط امامی ها» به هر ذلت و پستی تن دادند.

باینکه حزب توده همین امروز نیز برای تشکیل «جبهه واحد» اش آشکارا تعلق «نهضت آزادی» و دیگر لیبرالها و سلطنت طلبان را می گوید ولی با وجود همه اینها، برخورد حزب توده



## کمیته موقت زنان علیه اعدام

به دنبال اخبار رسیده از خانواده های زندانیان سیاسی از ایران و اعلام خیر توسط «شورای پناهندگان» در ۲۰ آوریل ۸۹ مبنی بر درخطر بودن جان ۸۳ زندانی سیاسی زن از جانب عده ای از زنان ایرانی مقیم برلن جلسه ای تشکیل شد. هدف از این جلسه برنامه ریزی اقداماتی در خارج کشور جهت جلوگیری از اعدام زنان زندانی بود. در این جلسه که با استقبال زنان روبرو شد باتوجه به فوریت موضوع خطر اعدام زندانیان سیاسی زن تصمیم به تشکیل کمیته موقت زنان ایرانی علیه اعدام گرفته شد. این کمیته فعالیت خود را در همان جلسه اول باتصمیم به صدور يك اطلاعیه مطبوعاتی آغاز کرد. این کمیته متشکل از زنان سازمانهای مختلف اپوزیسیون و زنان مستقل است و خواهان لغو حکم سنگسار و اعدام در ایران است و تاکنون فعالیت های چشمگیری انجام داده است از جمله گرفتن پناهندگی از سنات برلن برای زندانیان سیاسی زن در ایران. این کمیته همچنان در راه رسیدن به اهداف تعیین شده اش به فعالیت خود ادامه می دهد.

در رابطه با سفر گالیندوپل این کمیته اطلاعیه ای صادر کرده است: از جانب «مرکز حقوق بشر»

### اطلاعیه

از جانب «مرکز حقوق بشر»

سازمان ملل متحد هیات ویژه ای به ریاست آقای «گالیندوپل» روز دوشنبه هشتم اکتبر وارد ایران شد. این دومین سفر هیات مزبور در سال جاری مسیحی به ایران می باشد. در ظرف یکسال گذشته ما، کمیته موقت زنان علیه اعدام در ایران، بطور مرتب با هیات مزبور در ارتباط بوده و آنها را در جریان کلیه رویدادها در رابطه بانقض حقوق بشر در ایران وبخصوص شرایط زندان، اعمال شکنجه و اعدام های دسته جمعی وسنگسار قرارداده ایم. و در این امر تا آنجا که ممکن بوده کلیه اسناد موجود را از طریق خانواده ها در اختیار آنها قرار داده ایم. با هیات مزبور ملاقات ومصاحبه کرده ایم. لذا همانگونه که از گزارش اول سفر اول هیات مزبور برمی آید، در رابطه با اسناد ومدارك کمیودی وجود ندارد. چرا که در سفر اولشان به ایران باتعدادی از زندانیان وعده زیادی از خانواده های زندانیان وشهدا ملاقات کرده اند. آنچه مانده اعلام موضع نهائی این هیات است.

ما از آخرین مکالمه های تلفنی مان، در آخرین روزهای هفته گذشته یادوتن از هیات اعزامی درژنو این احساس را داریم که شرایط ویژه بین المللی وگسترش رابطه کشورهای غربی با ایران وبحران کنونی خلیج فارس تعیین کننده این موضع گیری خواهد بود وبه این دلیل نگرانی شدید خودمان را اعلام می نمائیم. ما که خواهان لغو بلاواسطه حکم سنگسار و اعدام در ایران هستیم وکلیه فعالیتهای خود را در این راستا سازمان میدهیم، خواستار اعزام هیاتی از شخصیتهای آزادیخواه ومستقل بین المللی برای بررسی موقعیت حقوق بشر در ایران هستیم.



برلن غربی

۱۱ اکتبر ۱۹۹۰

کمیته موقت زنان علیه

اعدام در ایران

## فراخوان

### برای کار و بررسی مسائل زنان

۶ - مطالعه و بررسی مطبوعات خاص زنان در ایران.

اختصاص صفحه ای در نشریه راه آزادی باعتبار زنان، کوششی است که در این زمینه آغاز شده تا مقولات نظری جنبش های زنان جهان ونیز مسائل روز زنان ایرانی در آن انعکاس یابد.

باتوجه به اهمیت مسائل ذکر شده از رفقا درخواست می شود که فعال تر از گذشته برای مطالعه و بررسی

حول محورهای بالا حزب را یاری رسانند. در همین رابطه پربارتر کردن صفحه زنان نشریه راه آزادی، کمک مؤثری جهت پیشبرد هدفهای ما می باشد.

کار فکری و فرهنگی حول مسئله زن می تواند بشکل مقاله، جزوه ویا ترجمه از متون غیرفارسی، ویا ترتیب دادن مضامین با شخصیت های فعال جنبش های زنان در کشورهای اروپائی ارائه گردد.

در همین رابطه تماس با سازمانهای زنان ایرانی وخارجی در کشورهای که رفقا ساکن آنها هستند. پیشنهاد میشود.

اهمیت مسئله زنان ایرانی باتوجه به شرایط غیر انسانی وقرون وسطائی حاکم بر آنها برکسی پوشیده نیست. متأسفانه سازمانهای اپوزیسیون ایرانی آنچنان که باید به این امر مهم نپرداخته اند واگر هم کوششی در این زمینه به عمل آمده بسیار کم وناچیز بوده است. حزب ما که مبارزه برای دمکراسی وتجدد جزء اهداف استراتژیک آن است، بخصوص تاکنون به مسئله زنان کم توجه بوده است.

درکنگره دوم حزبی، نمایندگان (که متأسفانه تعداد زنان شرکت کننده در آن ناچیز بود)، باتأیید این واقعیت که طرح مسئله زنان وپرداختن به آن از طرف حزب ما کم بوده است، بند هائی پیرامون مسئله زنان را درمبانی نظری حزب به تصویب رسانده اند، که وظیفه ما شکافتن هرچه بیشتر این بند ها وپرداختن به آنها می باشد.

در همین رابطه کار و بررسی مسئله زنان در عرصه های زیر پیشنهاد می شود:

- ۱ - پرداختن به مسئله زن، از جنبه نظری آن. بررسی جنبش های مستقل زنان و جنبش های فمینیستی، چه از نظر ایدئولوژی وچه از نظر ساختار تشکیلاتی آنها.
- ۲ - شناخت وریشه یابی فرهنگ مردسالارانه در اسلام ودر ایران.
- ۳ - بررسی وانعکاس جنبش های مقاومت زنان علیه این فرهنگ در دهه های گذشته وحال در ایران وبه تبع آن بررسی حرکت ها وتشکل های زنان در جامعه وپیرامون حاکمیت.
- ۴ - انعکاس مسائل ومشکلات عدیده زنان ایرانی در مطبوعات حزبی.

۵ - نقش و جایگاه زن در ادبیات فارسی ونیز ادبیات اسلامی وهمچنین برخورد متفکرین اسلامی به مسئله زن.

## در محافل ایران از خلال جراید



...مادر اینجا آنقدر آزادی نداریم که به کنسرت و موسیقی و ادبیات بپردازیم، شب که میخوابیم فکر فردا هستیم که توی چه صلی بایستیم چون روز قبلش در صاف گوشت و تم مرغ بوده ایم و تازه پس از چند ساعت دست خالی برگشته ایم. از خستگی چند ساعت سرپاماندن و گرم خوریدن دیگه شب نای اینکه به کنسرت برویم نداریم و یا حتی به فکر اوباشیم و این يك واقعت است قبول کن چك نیست و تازه بونجه ای نیست که برای اینگونه مسائل هزینه کنیم، وقتی که يك کارمند پس از سی و سه سال خدمت حقوقش روزی دویست و پنجاه تومان است و نعمتونه حداقل معیشت زندگی رو تامین کنه و این مبلغ فقط با رفتن به داخل يك خواربارفروشی و بیرون آمدن خرج میشه و کسری هم میاره دیگه چیزی نمی مونه البته عده ای هم در کمال رفاه و خوشی و شادمانی روزگار می گذرانند. طبقه حقوق بگیر از همه این خوشیها مستثنی هستند. واضح بگم ایتم که الان سرپاشون ایستادن از اندوخته قبلی مایه دارند. عده ای از مردم میروند تو صف روزنامه و روزنامه رو در صاف دو کیلومتری میخرند جمع میکنند و برای کمک به اقتصاد خورد و خوراک خانواده می فروشند چون کیلوشی سی و شش تومن از اونا می خورند. عده ای کوپن ارزاق خودرا میفروشند و با فروش اونا چند روزی سر می کنند. باور نمی کنی اگر برات بنویسم کوپن فروش و کوپن خرها بیشتر از کاسیها در معابر و خیابونها هستند. در تهران و شهرستانها همه جا در محل عبور ایستادن و میگن کپن کپن باطل شده و باطل نشده خریداریم.

و نداریم. مخالفت با ایدئولوژی حزب ما از ویژگیهای نیروهای طرفدار سرمایه داری است. مانیز یا ایدئولوژی آنها سرآشتی نداریم... (از گزارش هیئت اجرائی به پلنوم کمیته مرکزی ح.ت - فروردین ۶۹) البته باز جادار یادآوری کنم که حزب توده حداقل «نیروهای دارای خصلت فاشیستی و نیز نژاد پرستانه و شورونستی» (از همان گزارش) را از مبارزه مشترک در چارچوب جبهه واحدش، مستثناء میکند؛ ولی نواندیشان حزب دمکراتیکی، مارکسیست ها را از مؤلفه های استبدادی اپوزیسیون میدانند و، بورژوازی سلطنت طلب و جمهوریخواه و، لیبرال های سازشکار و جیون را مؤلفه های دمکراسی و آزادی می نامند!! راستی که شرم يك احساس انقلابی است!

م - آشنا

م تاسفانه پس از رحلت امام جریان ارتجاعی مذکور رشد کرده و طمع مالکیت مطلق را دارد. و بیم آن میرود که همه نست آوردهای انقلاب و آرمانهای والای امام امت را تحت عنوان فقه و فقاقت نابود کرده و اسلام امریکائی - ارتجاعی را حاکم نماید

عباس دوزدوزانی ۹ مهر رسالت

امید است با آمدن آقای طارق عزیز به ایران موجب باز شدن درهای گسترده انسجام و وحدت بین دو ملت ایران و عراق شود که نتیجه این رفت و آمدها، موجب يك پیمان نظامی گسترده و سیاسی بین ملت ایران و ملت عراق علیه اسرائیل متجاوز خون آشام گردد

خلخال کیهان ۲۰ شهریور

ح جت الاسلام ری شهری در پاسخ به این سؤال که علل و چگونگی بستگیری آقای سرفراز و حسن کروبی چیست و تخلفات آنان چه می باشد اظهار داشت: جرائم این ها يك سلسله جرائم اخلاقی است که در حال پیگیری هستیم و افراد فوق در حال بازجویی می باشند

۲۱ شهریور اطلاعات

۵ اکتون وضعیت قریب به ۸۰۰ شرکت

تولیدی و صنعتی دولتی در کمیته ای تحت نظر ریاست جمهوری تشکیل شده در دست بررسی می باشد و مقدمات و اجازت آنها به بخش خصوصی یا انحلال آنها انجام شده است وی افزود تصمیم در مورد و اجازت انصد شرکت دولتی در آینده نزدیک اعلام خواهد شد.

کیهان ۸ مهرماه ۶۹

م تاسفانه شورای نگهبان به قانون اساسی عمل نکرده است، در آستانه انتخابات دوره دوم مجلس همین آقای امامی کاشانی به من تلفن کردند و گفتند که شما بیائید استعفا دهید گفت: نه استعفا نمی دهم. گفتم مگر چه خبره گفت: آخه يك چیزهایی در پرونده شما هست که عده ای را کشتید. خوب لابد می گوئید هویدا را کشتید؟ چرا قاتلچی ها را اعدام کردی؟ چرا چی کردی؟ حالا که گله گله اعدام می کنند و آنها جزء الان کاندیداها هستند

من به حضرت آیت اله خامنه ای عرض می کنم که این افراد که جمع شدند در بعضی جاها در بعضی از روزنامه ها اینها در مواقع حساس به مقام ولایت فقیه هم رحم نمی کنند

صادق خلخالی - کیهان ۸ مهر ماه ۶۹

ش ما اطلاع دارید بعد از انقلاب به طور عام و بعد از سال ۶۰ به صورت خاص ما سه جناح مختلف داشتیم حالا گاهاً به عنوان خط يك، دو، خط سه یا جناح محافظه کار، اصلاح طلب، رادیکال پاراست و میانه و چپ و از این اسم ها بودند

باید از هر سه جناح استفاده شود. خدای نکرده احساس نشود که عزیزانی تلاش کنند گذشته را جبران کنند و روزنامه هم درست دارند و هر روز کسی را خواب کنند و به اشکال مختلف سعی در حذف برخی جناحها دارند

به صحبت یکی از آقایان که خانه هفتاد بیلیونی دارد و اشتها به تقوی ندارد، من مدافع این آقایان نیستم ولی خواهش می کنم که بحث اشتها به تقوی و خانه های هفتاد بیلیونی را باز نکنید که پرونده خیلی ها رو می آید نمایند رشت - حضرتی رسالت ۱۱ مهر

بیا صراحت عرض کنم سه نفر از اساتید بزرگوار بنده را تأیید کردند، ۹ نفر آقای کروبی را تأیید کردند، تعدادی از آقایان آقای جمی را تأیید کردند، این آدم ۸ سال در خیرگان بوده است، آیا تشخیص رهبری را داشته یا نداشته؟ اگر داشته چرا کنار گذاشتید، اگر نداشته پس رای اولیه او باطل است، شما چرا تیشه به ریشه خودتان می زنید

بیات. ۱۱ مهر رسالت

در بسیاری از شهرها و استانها، تعداد افراد کاندیدا شده کمتر از مورد نیاز در بعضی از استانهاست، لذا تعداد کاندیدایمان کمتر از مقدار مورد نیاز در بعضی از جاهاست در بعضی از جاها اصلاً کاندیدا وجود ندارد

عباس دوزدوزانی ۹ مهر رسالت

### «نواندیشی» یا اشاعه ...

بقیه از صفحه ۲۵

نسبت به نیروهای بورژوازی «چپ» تر و «اصولی» تر از برخورد نویسندگان «چراغچه جمهوریخواهان» و «ضرورت يك اتحاد بزرگ ملی» است. حزب توده با وجود همه «نواندیشی» اش، هنوز خودرا نیروی چپ میدانند و بورژوازی رانیز بنام خود می خواند: «اکنون دیگر بخش قابل توجهی از لایه های گوناگون بورژوازی ایران به ضرورت مراعات آزادیهای دمکراتیک (البته در چهارچوب معینی) پی برده اند». «...آیا با وجود موضع عمیقاً ضد توده ای لایه معینی از بورژوازی لیبرال، حزب توده ایران حاضر به همکاری با آن است؟ ماهیچ پیش شرطی برای همکاری در راه مبارزه برای آزادی و صلح نداشته



## گورباچف،

### دارند جایزه صلح نوبل

میخائیل گورباچف مبتکر بزرگترین انقلاب مسالمت آمیز «پروسترویکا» جامعه شوروی، قهرمان پایان جنگ سرد و مسابقه تسلیحاتی و بلوک بندی ها، در ۱۵ اکتبر ۱۹۹۰، جایزه صلح نوبل را دریافت کرد. واسلاو هاول، رئیس جمهور چکسلواکی و نامزد دیگر همین جایزه در پیامش اظهار امیدواری می کند که «این جایزه بتواند به تحول مسالمت آمیز و آرام اتحاد شوروی به جامعه ملت ها و شهروندان برابر حقوق خدمت کند». پرز دوکویار، دبیر کل سازمان ملل در پیامش می گوید: «گورباچف قبل از همه، بطور چشمگیری به تنش زدائی خدمت کرد. گورباچف همچنین در تحکیم نقش سازمان ملل به مثابه نیروی صلح و حافظ صلح خدمت کرده است».

گورباچف اولین کمونیست جهان است که موفق به دریافت جایزه صلح نوبل گردیده است. ما به نوبه خود، این قدرشناسی جهانی را به وی تبریک گفته و موفقیت وی را بیش از هر چیز در حل معضلات اقتصادی، اجتماعی و ملی اتحاد جماهیر شوروی آرزو مندیم.

## تسلیت

بایکدتیا تأسف از مرگ اندوهبار رفیق اربشیر آوانسیان این مبارز کهنسال و خستگی ناپذیر راه زحمتکشان و محرومان ایران، در لحظاتی که نشریه راه آزادی صفحه بندی می شد خبردار شدیم.

ما این ضایعه بزرگ را به همسر و یاروفادار حیات او آیخانم و نیز همه مبارزان راه آزادی تسلیت می گوئیم و در شماره ۶ نشریه درباره زندگی و مبارزات او سخن خواهیم گفت.

هیأت تحریریه

آنچه که این روزها "نظم نوین جهانی" خوانده می شود و اثراتش پس از تجاوز عراق به کویت با اشتراک مساعی اکثریت قریب باتفاق اعضاء سازمان ملل در تحریم اقتصادی عراق متبلور شد، می تواند و باید در آینده شرایطی را فراهم آورد که سازمان ملل بتواند بمثابة تجسم این "نظم" دیگر کانونهای تشنج را خاموش نماید. انتظار این می رود که نقش سازمان ملل تنها در حل و فصل معضلات سیاسی باقی نمانده و حوزه عملکرد خود را به کانونهای متشنج اقتصادی نیز گسترش دهد. زیرا دیگر هیچ منطقی قبول نخواهد کرد که چونان گذشته چند کشور سرمایه داری در سیمای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، چوب حراج را بر سر کشورهای فقیر گرفته و سیاستهای اقتصادی خود را بر آنها تحمیل نمایند. "نظم نوین جهانی" آنگاه چهره نشان خواهد داد که سازمان ملل قادر باشد نه تنها در زمینه سیاسی بلکه در حوزه اقتصادی نیز مصویبات خود را اعمال نماید و در جهت از میان برداشتن گرسنگی و فقر صدها میلیون انسان و تأمین حد اقل رفاه و معیشت مردم آفریقا و آسیا قدم های فوری و جدی بردارد.

## غارت کشورهای جهان سوم

### در پرتو آتش افروزی در خلیج فارس

یکی از نتایج زیانبار بحران خلیج فارس، تأثیر این حادثه بر اقتصاد تا توان بسیاری از کشورهای "جهان سوم" است که فاقد منابع تأمین انرژی هستند. رشد اقتصادی و رفاه اجتماعی این دسته از کشورها که همیشه با افزایش مصرف انرژی همراه است، با افزایش قیمت نفت بار دیگر به آینده حواله شده است. صندوق بین المللی پول اعلام داشته است که مجموعه کشورهای جهان سوم، بااستثنا برخی از کشورهای آسیائی، برای سال ۱۹۹۰ با کاهش یا رکود تولید خالص ملی مواجه اند. در حالی که کشورهای جهان سوم زیر فشار سنگین وام خارجی کمزور شده اند - وام خارجی کشورهای در حال توسعه در سال ۹۱ - ۹۰ حدود ۹ درصد افزایش خواهد داشت و به مبلغ ۱۳۵۴ میلیارد دلار خواهد رسید - تحت تأثیر بحران خلیج فارس مجبور به تحمل فشارهای گوناگون دیگر خواهند بود. اول اینکه مجبورند تا نفت خود را با قیمتی گرانتر خریداری نموده بنا براین با احتساب قیمت یک بشکه نفت به ۲۷ دلار، هزینه واردات این کشورها بین ۳۰ تا ۳۵ میلیارد دلار افزایش نشان خواهد داد. این اضافه پرداختی در واقع آنها را از ۱۵ تا ۲۰ درصد در آمد صادراتی پس از پرداخت اقساط و بهره وام دریافتی، محروم خواهد نمود. و این در حالی است که این گروه از کشورها سالهاست که بخاطر کاهش قیمت مواد اولیه تحت تأثیر کاهش ارزش دلار در وضع نابسامان اقتصادی قرار دارند.

از طرف دیگر این دسته از کشورها بخاطر وابستگی شان بفروش کالاهای تولیدی و مواد اولیه بکشورهای صنعتی، رنج می برند. بحران خلیج فارس و افزایش قیمت نفت با تأثیرگذاری بر بازار جهانی سبب کند شدن آهنگ رشد تجارت بین المللی گردیده است. ترس و وحشت از شوک جدید نفتی بازار خرید و فروش را دچار رکود نموده است. تأثیر چنین اوضاعی بر کشورهای "جهان سوم" جز بدبختی مضاعف ارمغانی دیگر نخواهد داشت.

بالاخره اینکه، کشورهای سرمایه داری برای مبارزه با تورم ناشی از افزایش قیمت نفت نرخ بهره وام این گروه از کشورها را افزایش خواهند داد. در حالی که کمک های مالی بین المللی نیز کاهش خواهند یافت.

بنا به گزارش بانک جهانی در آسیای مرکزی، کشورهای هندوستان، پاکستان، بنگلادش و سریلانکا بیشترین خسارت را از بحران خلیج فارس متحمل می شوند. علاوه بر خساراتی که از طریق افزایش قیمت نفت به این کشورها وارد آمده است، رانده شدن صدها هزار کارگر ایندوسته از کشورها از کویت که یکی از منابع بزرگ تأمین ارز محسوب می شد خود ضربه بزرگی به اقتصاد آنها وارد آورده است.

بحران خلیج فارس بر قاره آفریقا نیز اثرات زیانباری برجا گذاشته است. بسیاری از کشورهای آفریقائی فاقد منابع انرژی بوده و هرساله بین ۲۰ تا ۴۰ درصد درآمد صادراتی خود را صرف خرید نفت می نمایند. ساحل عاج، سنگال، کنیا و مصر و مراکش از این طریق بیشترین خسارات را متحمل خواهند شد.

در میان کشورهای آمریکای لاتین، بنا به گزارش بانک جهانی، برزیل و شیلی در لیست سیاه قرار دارند. برزیل اعلام داشته است که باید مبلغ ۲ میلیارد دلار اضافه بر بودجه اعلام شده، برای خرید نفت تأمین نماید.